



خطی «فهرست شده»

۳۰۱۴

بازرسی شد
۲۷ - ۲۶

کتابخانه مجلس شورای ملی

کتاب: ...

مؤلف: ...

موضوع: ...

شماره ثبت کتاب: ۷۴۵۸۱

بازدید شد: ۱۳۸۲

۵۸۷۲

۹



خطی - فهرست شده -
۲۰۱۴

بازرسی شد
۲۷ - ۲۶

کتابخانه مجلس شورای ملی

بازدید شد
۱۳۸۲

شماره ثبت کتاب
۷۴۵۸۱
۵۷۶۵

۲۴
۳۳
۳۸
۳۹
۴۰
۴۱
۴۲
۴۳
۴۴
۴۵
۴۶
۴۷
۴۸
۴۹
۵۰
۵۱
۵۲
۵۳
۵۴
۵۵
۵۶
۵۷
۵۸
۵۹
۶۰
۶۱
۶۲
۶۳
۶۴
۶۵
۶۶
۶۷
۶۸
۶۹
۷۰
۷۱
۷۲
۷۳
۷۴
۷۵
۷۶
۷۷
۷۸
۷۹
۸۰
۸۱
۸۲
۸۳
۸۴
۸۵
۸۶
۸۷
۸۸
۸۹
۹۰
۹۱
۹۲
۹۳
۹۴
۹۵
۹۶
۹۷
۹۸
۹۹
۱۰۰



خطی - فهرست شده
۳۰۱۴

وصلتك

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله الذي جعل القرآن
موسى عليه السلام
الذي جعل القرآن
موسى عليه السلام

ظہری

15

[illegible]

وخواست را بخت روخت را زنده از این حقایق علوم و تئاسیر ممالک
اصحابی که **نیر** چنین که در قیصر خیر حسین بن علی یسعی شش که شایسته نام و علمه الطیف
نعمتی که چون بدو بسیار باقی بودی ایامی مرادی حاد و نمیشش سار که انوار
انوار این خاطر جفاست نه نوزده در علم کرم ساخته و پرداخته شد بدین برت
که در سالی **هجری** قیام از این علم کرم فیه در وجه مستحقان بسیار اعلی
احکام با سلسله وجه کثرت و انکارت **نیر** در حقیقت خیر که تمام می
بعل وجه و دل بسیار و تحقیقا بر ما ظهور و روخت و در بخت و جلا نمود و شد و کثرت
نیزه **و این** در حقیقت احکام اصداف اعلی و اولیه در شش مقام بدست نظام فکر
نظامی هر چه تا مکرر بدست و همچنین **نیر** با شاعر شارح اینها را انوار
احکام حسین عالم در عالمی این را در روشنی و آید و بدین **نیر** در حقیقت
احکام و اولیه جلال و اینجهی هر چه که مکرر بدست و در **نیر** در حقیقت
نورانی و صیاد را در حقیقت سایل طالع و صدوق غرض این سخن را تمام
ضمیمه لا کلام ششده و نشان **نیر** با در حقیقت **نیر** در حقیقت
وارنه و قافان را بدین فارسان صیاد و دانش خودی نشان این بسیار و
حکمت پروری و بدین لامع جان افروز بنیاد که ششده بسیار و بدین
شعاع **نیر** در حقیقت **نیر** در حقیقت **نیر** در حقیقت **نیر** در حقیقت **نیر** در حقیقت

در خستیا رات نزول کرد بر بروج خالی السیر و خستیا رات حالات **فصل**
 در خستیا رات قمر محلول و در منازل **فصل** در خستیا رات منازل محلول بود
فصل در خستیا رات منازل بزمی حکما **فصل** در خستیا رات منازل
 جنت فتح طالع **فصل** در خستیا رات درجات مخصوصه **فصل** در خستیا رات
 درجات بزمی قصرانی **فصل** در خستیا رات نزول کواکب در جوده دیگر
فصل در خستیا رات محلول کواکب در جوده دیگر **فصل** در خستیا رات
 ایام و نسب و بروج **فصل** در خستیا رات ایام خست **فصل** در خستیا رات
 سحر طیده و زو تحیق و اوضاع **فصل** در خستیا رات ساعات نسبت کواکب غیر
 افعاب **فصل** در خستیا رات ساعات قبولی و غیره **فصل** در خستیا رات
 با مونس **فصل** در خستیا رات شمی بزمی حکما **فصل** در خستیا رات
 حکما **فصل** در خستیا رات بزمی حکما **فصل** در خستیا رات
 انوار در خستیا رات و بعد از توضیح فرس شروع می شود در مقدمه کتاب چون
 الکتاب الوهاب **فصل** در تعریف خستیا رات و موضوع و مبادی و فواید آن
 در **فصل** در تعریف خستیا رات و موضوع و مبادی و فواید آن
 بعد از آن وقت مسعود است جنت همی که مناسب باشد و نزدیک بهین خست
 یکی حکیم فاضل که کوشش دارد که خستیا رات و قمر محلول در آن وقت مناسب

و در خستیا رات

بمقصود باشد و محض صاحب غرض باشد و در طالع محلولی پندیده و ایام
 علامه خست المذی و الدین الارزنی در مسهره فرموده که خستیا رات جنت از
 گردیدن و حتی که آن تیرین و قیما باشد که باقی شود از آن و خست که موقوف
 بود و در آن مدت که آن وقت در وی طلب کند و محصل این تعریفات همان است که
 خستیا رات طلبی است مسعود مناسب مطلوبی موقوف بمقصود و صاحب حکما **فصل**
 بعد از آن است که خستیا رات در آن خستیا رات برای خستیا رات برای خستیا رات
 آن خستیا رات محلول اگر آن را در وقت آن خستیا رات که شود و درین وقت جنت که
 خست در حساب حکما یک رتبه نامی نماید و از مبادی بر خستیا رات هم از حکما
 یا سیم حیات اگر محلول باشد آنکه خستیا رات تا خانه آن آن تیرین که در و در
 خستیا رات با خستیا رات آورده است که چون بی خستیا رات همی کند و در
 آن کس معلوم باشد باید که اول در طالع محلول و ایام و قمر محلول آن نظر کنند که بر آن هم
 دلیل است یا نه **فصل** در خستیا رات و بزمی حکما باید که در طالع محلول
 بر بروج است یا نه اگر آن قیما باید باشد آنکه در خستیا رات شروع باید نمود و اگر آن
 خستیا رات که در طالع محلولی کرده باشد و قیما او قیما شود و اگر طالع محلول
 باشد طالع محلولی آقا هم طالع محلولی از در طالع محلولی که در ساله خستیا رات در طالع
 و حکیم فاضل با خستیا رات فرموده است که سلطان خستیا رات خستیا رات خستیا رات

و چون جهت تخمین خسب یاری کند آن کس اصل طالع اصلی باشد و طالع تحولی یا دلالی باشد
در ایامی که خسب را در این یا کم کنند و هر یک را قوامی باشد پس اگر قوامی باشد
قوام طالع اصل و تحولی در طرف سعادت متساوی باشد و سعادت خسب را
موفق این قسم شود انتفاع آن کس با خسب در غایت قوت باشد و اگر قوت
همین طرف تفاوت باشد و سعادت خسب را در طرف سعادت زیادت باشد
چنان باشد که اول یا اگر سعادت خسب را مساوی در تفاوت باشد از آن خسب
اثری سعادت محسوس نشود و اگر کمتر از آن باشد چنانچه اگر در هر دو صورت تعادل
خسب را در وی بصلح باشد و برین قیاس باید کرد اینجا یک قوام در طرفی بود و دیگر
قوام در دیگر طرف یا هر دو طرف قوت باشد و حکم احدی بر دیگری ترجیح
این حکم را کرده که چون طالع اصلی شخص قوت خسب را متعادل باشد در صلاح
حال صاحب اختیار نبیند باید که اگر اختلاف باشد یکدیگر علیک باشد و آنچه قوی
قوت و طالع را در زیاده صاحب اختیار برین باشد و خسب را در زیاده برین
که برین در آید از آن طالع و او را در آنچه در این آید و قوت صاحب اختیار برین
نکاه دارد و اگر صاحب نیاید برین اما عدل باز دارد و اگر قوت بر وی غلبه کند از وی
در قوت صاحب نیاید اگر چنانکه اگر برین قوت باشد چنانچه طالع و قوت اختیار با طالع
اصل بود یا ترجیح آنها یا طالع تحولی از قوت سهم برین بود یا هر دو حد باشد یا

هر دو بخش یا یکی سعادت و دیگری محض اگر هر دو حد باشند سر آید سعادت و قوت طالع اصل
شود و اگر هر دو بخش باشند قوتی که خسب را بر یک بدید باید و اگر یکی بخش باشد و
یکی حد این نیز بر قوت است یا سعادت غالب بود یا محض یا هر دو متساوی باشد که
سعادت غالب باشد آنچه از وی را بر حسب قوت بود و قوت آن قوت است که
در آنچه حاصل آید سبب حصول سعادت شود و اگر بخش غالب آید آنچه از وی با سبب
سعادت متساوی باشد مع ان سعادت بحد و آنچه زیادت بود سبب حصول قوت
کرد و اگر هر دو متساوی باشند آن شخص از سعادت حاصل آید و نه قوت
و چون این قاعده معلوم گشت ظاهر شد که خسب را یک سودمند است زیرا که
طالع اصل یا ترجیح آنها یا طالع تحولی یک باشد و طالع خسب را که در غایت قوت
بود و آن بود و سر آید سعادت زیادت کرد و اگر آن طالعها بد باشد طالع
خسب را که در غایت محسوس بود آن قوت است و از آن قوت که از آن بد باشد که سبب قوت
کرد و پس خسب را کردن نزدیک عطا احوال است بود و اما علم بالصلوب
مقاله اول در بیان شرایط خسب امارات و آنچه خسب را از آن لازم باشد و آنچه
سبب کمال خسب را بود و اینها از شرط خسب است و اول در شرایط کمال
خسب را این باشد که شرط کمال خسب امارات معنی است چنانچه سلطان انگلی
است و البشر و آنچه خسب را از آن قوت محسوس بود و اما علم بالصلوب

اما مساوت قرار نیست و درست اول آنکه تمام اجزاء باشد و آن را یکجا و
 از نقطه در است و حصول در نقطه نیست - آنکه در برج سه طبق باشد
 و آن از سطح است بعدی - آنکه در دوی از آن و از بعد باشد و از سطح
 و در این لا و تا در سینه یکجا باشد و یکجا با چیزی که یک ماه و در آن خانه او
 نشاید که در آن و اقله که در بعد و آنجا و در آن که در سینه است و از سطح
 باید که در این سخن از غرضی است اعتماد را نشاید چنانچه اول آن که در این
 و آن که در خلاف نیست - آنکه از او در خانه دوی بی نظریه چه اگر میان
 نظر باشد و دلیل و شوری را بیخ و در آن عمل با تمام نرسد و اگر کسی و در
 کند و نظر در خانه بیخ و در باید که آنست و در خانه باشد - آنکه از
 برکت بود و بعدی که در متصل بود - آنکه در در تحت الارض و در در شب
 فوق الارض و آن را خبر گویند - آنکه از آن خبر به وضع او باشد و بیخ که آن
 مدافق عمل باشد یا انشی خبر میان بعدی بود - آنکه متصل باشد از سطح
 یعنی در سینه و بر کرده و بسته و پیونده که حکایت است از متصل الیای
 حکایت که در تصرف بعد باشد و آن در جروب و شرب سبل که این حال یکس
 آنکه در خانه بعدی بود و یا در شرف و بی و در دوی - آنکه در شرف بی و در
 بیخ مسعود - آنکه در در جابت معینه و نمره باشد - آنکه در سطح السیر و در

البر

بر شرف السیر و سطح کن - است زیاده باشد - آنکه در دوی باشد
 و زیاده و در سینه و بیخ است که از شرف اول آن که در شرف باشد و در شرف دوم
 نرسیده و بیخ که از آن که از شرف است و از سطح است و از سطح است
 آن که از سطح است و از سطح است - آنکه از سطح است و از سطح است
 و چهارم باشد از شرف و در سطح اول دوم بود و از سطح است و در سطح است
 در سطح سیم و چهارم باشد از سطح و در سطح اول دوم باشد از شرف - اگر
 زیاده بود و در دوی آن بیخ باشد که در سطح اول دوم باشد از شرف و در سطح است
 و در سطح است و دوی که در سطح سیم و چهارم باشد از شرف و در سطح است و در سطح است
 سینه که در خانه یا شرف یا شرف خود باشد - آنکه در خانه بود و اگر کسی
 مسعود بود - آنکه در شرف شرف باشد - آنکه در شرف یک بود - آنکه در شرف
 باشد که کلب و شرف در آن ای اوست و بیخ می باشد چنانچه اتصال است
 که کلب که در جابت و شرف و در آن است قرار نیست و در جابت
 اول آنکه در تحت الشرف بود و سینی میان دوی آفتاب که در دوی و در دوی باشد
 و در جابت دوی - آنکه در شرف باشد - آنکه در جابت آفتاب بود - آنکه در شرف
 آفتاب بود - آنکه در خانه و در شرف و در جابت خود باشد - آنکه در جابت خود
 - آنکه میان دوی و سینه و در دوی و در جابت که در جابت دوی و در جابت دوی

معدنیت **۱** اگر در طریقه فقر باشد **۲** اگر در بخت و حد و حد
اگر با اشیاء غیر خورشید یا زغالین **۱** اگر در اید او باشد
که بر سیم که آن رخ اوست و در نزد آنکه در سیم بود **۱** اگر بطریق سیم باشد
چیزی بر شش از سیم و کبر بود **۲** اگر در شش سیم باشد یعنی بر جی در کبر بود
و در کبر سیم که کب اتصال بخند و بر آنکه در بروج قوس و شش است که کبر
از بجهای غریب و قوس یا قوس یعنی از او چار سیم بطریق قوس یا قوس بود
میرد و اگر در نزد او شش و صر شش کبر بود و از ایدهای غریب و در آنکه
مناسب ترست که از شرف سیم بود و آنکه از شرف شده **۱** اگر خونی باشد
باشد یعنی لفظ و شش که از کرده باشد و لفظ از شش سیم بود **۱** اگر در
جدهای باشد که بال است **۲** اگر در شش سیم باشد و از سیم باشد از شرف
۱ اگر در شش سیم باشد **۲** اگر در شش سیم بود **۱** اگر در شش سیم بود
و در شش سیم باشد **۱** اگر در شش سیم بود یعنی در شش سیم بود و در شش
بوج و کبر سیم که کب اتصال بخند **۱** اگر در شش سیم باشد یعنی در شش سیم بود
بوج سیم که کب را نیند و در او از شرف و آن لفظ و شش سیم که کب را نیند
۱ اگر در شش سیم باشد **۲** اگر در شش سیم بود **۱** اگر در شش سیم بود
در آن موضع بود یا در ظاهر **۱** باید که خداوند آن را ظاهر و باطن و اگر شش

باید

باید که از او ظاهر بود **۱** باید که از شش سیم و شش سیم باشد
سیم صلیح حال آنکه که قمری است **۱** از سیم و شش سیم **۱** باید که
در موضع سیم است **۱** بود و سیم و شش سیم **۱** از سیم و شش سیم
میرد **۱** باشد و شش سیم **۱** از سیم و شش سیم **۱** از سیم و شش سیم
۱ باید که قمری است **۱** از سیم و شش سیم **۱** از سیم و شش سیم
که سیم باشد **۱** از سیم و شش سیم **۱** از سیم و شش سیم
باشد و شش سیم **۱** از سیم و شش سیم **۱** از سیم و شش سیم
باید که قمری است **۱** از سیم و شش سیم **۱** از سیم و شش سیم
طالع و آن داشت و شش سیم **۱** از سیم و شش سیم **۱** از سیم و شش سیم
بوج سیم که کب را نیند و در او از شرف و آن لفظ و شش سیم که کب را نیند
نور سیم که کب را نیند و در او از شرف و آن لفظ و شش سیم که کب را نیند
و اگر شش سیم **۱** از سیم و شش سیم **۱** از سیم و شش سیم
اگر در شش سیم **۱** از سیم و شش سیم **۱** از سیم و شش سیم
شش سیم که کب را نیند و در او از شرف و آن لفظ و شش سیم که کب را نیند
و در شش سیم **۱** از سیم و شش سیم **۱** از سیم و شش سیم
شش سیم که کب را نیند و در او از شرف و آن لفظ و شش سیم که کب را نیند

و علی و الفاسس است سائر مردمان که کما که ثانی که قطره و دان را در وجه
آنها می کشند و هاست داشت را بر وجه خوشه و هاست بر وجه اندر که داشت
و آنها را علی و طبع بر وجه شری مستوی فی زمانه و سب از علی مستطوره است
تشنه توان نمود که کمال از مزاج سقیمه طبعی باشد آن کار را با مقام رسد
که نمود و در طبع غلیظ تمام چنانچه طبعی است یا شریست یا چاه ایشان باشد
که نمود و بوی غلیظ باشد و خوش را زوی مساهله که نظر بر طبع غلیظ
و شری باشد و نظر سود دلالت بر کمال آن کند و اگر کم بود و در کم
بافر باشد و دلیل بر مستطوب بود که کمال و با وسع از است باشد و خوشی از
ساقط و رعایت این صفت بعد از طبعی باشد پس بر طبعی که در کمال
مستطولی که در اول اجزاء مکرر پس طبع و وسیع و در این **فصل** حال صفت
طالع و دان از چرخ و دست که کمال و با طبع و وسیع بر ساقط است و چرخ
طالع این صفت تقابل از کمال طبعی است یا شریست یا چاه ایشان
باشد بر وجه پسین که در وجه جدول متصل باشد یا مستطوب باشد یا چاه ایشان
که در او است که کمال در است یا شریست یا چاه ایشان که در او است که کمال
بافر باشد یا شریست یا چاه ایشان که در او است که کمال بافر باشد یا شریست
یا چاه ایشان که در او است که کمال بافر باشد یا شریست یا چاه ایشان

[illegible]

یا خافس کردنی که خطه شرف است کند. **حذر** باید کرد از آنکه خداوند
عظمی بود از تو بطلان کند که آنرا از این دنیا و آخرت برود و صاحب امر الهی
آورده است که نظر صاحب طالع که شخص را بطلان از غیر خود باید و نحو
از طالع مسج و جنباید. **حذر** باید کرد از آنکه طالع را در جاست
بود. **حذر** باید کرد از روزهای شومیده و آن وقت راجع شد که آن
باشد یا بسبب احوال ایشان یا روزی که در آن تقریر می باشد چون طالع
عظیم یا چیزی با چاهری عام و با تعدد آن. **حذر** باید کرد از آنکه طالع را در پیش
از بروج مجرب و طالع مخصوص در ساعات ملک که آنرا در بر سر است
حذر باید کرد از آنکه قریح مسج باشد که اگر از نظر خود خطی تمام و شب
و از اول روز و در آنکه ظاهر خوب است در پنج ساعت کرده و کار در روز
و در وقت و سخت روی نماید. **حذر** باید کرد از آنکه ساعتی که در وقت
قبل از گرفت وقت از روز بعد از روز و در پیش از خوف و در روز پس از
حذر باید کرد از ساعات بیت غایب که در وقت بطلانی و در یکم اعیان خارجی
در احتیاط است خود ساعات بیت را در هر گوید آورده است که ساعت
این ضاعت اتفاق کرده اند که عارض هیچ کاری توان ندارد و ساعات یکی دین
ساعات محروم و در یکم او بیشتر از این باب باطنی تعلیم است و یکی که در کاف

الحمد لله

[illegible]

اینکه صفت مایل باشد و گفته اند که طالع و صاحبش هم سعادت و خداوند
و این ستاره که قدر بدی بود و دلیل استیجابی کار با بود و پنج چهارم و شش
و این شش نه ماه و خداوند خدایست و چهارم از هر قدر صاحبش
و دلیل استیجابی کار با بود و پس اگر غنی باشد او استیجاب خواهد یافت این لایح
و ایشان را مسعود سازد و در اوج میگویند و در کتاب سیر الخیر آمده است
در تفسیر این اصطلاح از باب حراف غافل نباشد از برای آنکه طالع
نکند و الا طوبی صاحب را که است که طالع مایل است و این استیجابی
اصطلاح و لایح عاقبت سبب تکلیف صاحب سازد و در صاحب مذکور است که طالع
متشدد بر آنکه ماه و دلیل استیجاب است و خداوند خدایست و دلیل عاقبت بر آن
کار با حال با صاحب نیست و یکی از چهار قسم تواند بود اولی آنکه قدر بدی
بود از او تا طالع و خداوند خدایست و یکی طالع باشد و این دلیل خدایست و این
دوم آنکه قدر بدی بود اما صاحب است از او تا طالع باشد و این دلیل خدایست
و تپایی استیجابی که قدر بدی بود و خداوند خدایست و این طالع باشد و این
و دلیل استیجابی که قدر بدی بود و چهارم آنکه قدر بدی بود و خداوند خدایست
طالع و این دلیل استیجابی است و این استیجابی که قدر بدی بود و طالع
دارد و باید دانست که طالع مایل که یکی باشد که سستی بود بر طالع و شهادت

نمود

بیش بود و در بیان آنکه آیه آورده است که و لایح طالع نه اندرین ترتیب است
طالع بر صاحب شرف بر صاحب حد بر صاحب شلش اولی پس صاحب و
بر صاحب خیر بر صاحب شرف بر صاحب حد بر صاحب شلش اولی پس صاحب و
پس که یکی بر طالع و در این جمله که ام را که شهادت شریف شد و این دلیل بود و الا
عاشق و سماع و سایر بویست بدین ستور چه توان کرد این آیه را در این
تعام باشد و صفت و قوی عاقبت باید بود و این طالع مایل است
دارد و با طالع استیجابی و طالع مایل که در طالع استیجابی باید که طالع مایل
یا عاشق اصل شریفی که در طالع مایل بود و مسعود در این اگر سیر شود و عاقبت
طالع استیجابی باید که در طالع مایل بود و طالع مایل که در طالع مایل
نیز توان اگر شش ششم ششم و در این طالع مایل باشد و پاک باشند از خودی
عاشق و طالع مایل که در طالع مایل بود و در طالع مایل که در طالع مایل
باید که نیست تا که یکی که در طالع مایل که در طالع مایل که در طالع مایل
بعد بود باید که در طالع مایل که در طالع مایل که در طالع مایل که در طالع مایل
باشد و در طالع مایل که در طالع مایل که در طالع مایل که در طالع مایل
در طالع مایل که در طالع مایل که در طالع مایل که در طالع مایل که در طالع مایل
و صاحب استیجابی که در طالع مایل که در طالع مایل که در طالع مایل که در طالع مایل

موجب با دلی معاشرت کرده و **حق** را که مقتضای دلی حاجات دارد و بداند
 و دلیل حاجت کوچی بود که در خانه حاجت باشد یا او را در آن خطی باشد
 و گفته اند دلیل حاجت قریب و منتهی حاجت و صاحب ساعت است یا هر کوچی که
 دلالت بر آن کرد و او چون پیش از او در مقامی و دلیل بر کارهای متعاقب
 و احوال است که بزرگترین دلیل خداوند بریت حاجت بود پس صاحب شرف
 او پس صاحب همه او پس صاحب همه حاجت پس قریب همه حاجت پس کسی که
 در بیت حاجت بود پس کوچی که در بیت حاجت حاضر باشد پس صاحب ساعت
 پس کوچی که با طبع دلیل است که در بیت حاجت حاضر باشد و در بیت حاجت
 آفتاب حاجت بر روی خطوط همای که در آن خداوند بریت حاجت است
 غنای طالع خستیار باید که در بر یکی طالع اصل بوده باشد نخست که حاجت
 تمام نشود بی بر یکی و گفته اند که در بر یکی طالع تحول بود حاجت تمام
 کرد و او را که نفع باشد و در بر یکی است یا نه باشد در نفع و در بر یکی شایسته
 است که اگر در طالع اصل دلیل حاجت باشد باید که خستیار را اصلاح خداوند
 در خستیار صرف و در حق خداوند آن تو کمال کرد و آن گفته اند که در طالع
 خستیار مراعات اصلاح کوچی باید کرد که در اصلاح طالع اصل دلالت کند
 بر حصول حاجت که احتیاج به دست این خداوند ارکان خستیار است

نیکو

شایسته که در طالع سبب است صاحب طالع و صاحب شرف طالع و در آنجا که
 و صاحب شرف طالع خداوند شرف زنده و شرفی در طالع و طالع و در شرف
 که چهارم طالع است طالع و طالع و طالع و طالع و طالع و طالع و طالع و طالع
 نیز پنج بعد از صاحب طالع اصلی و شرفی باید کرد که صاحب طالع است و طالع
 میان شرفی و طالع و طالع و طالع و طالع و طالع و طالع و طالع و طالع
 شرفی و طالع و طالع و طالع و طالع و طالع و طالع و طالع و طالع و طالع
 و باقی برین **حق** است که مقتضای طالع است و طالع و طالع و طالع و طالع
 در هر خستیار که گفته اند در طالع و طالع و طالع و طالع و طالع و طالع و طالع
 نیکو آید و طالع و طالع و طالع و طالع و طالع و طالع و طالع و طالع و طالع
 بر این خستیار می بندد که سرگشتی دست نه بد و شایسته که خواهر زودی
 زخافت فراموش نماید و در دست کوچی خواهد که زخافت زود باشد و ممکن است
 که خستیار این سخن فرزند باشد و شایسته که خواهر زودی و در میان نماید و باید
 این پس باید که خستیار خستیار و خستیار و خستیار و خستیار و خستیار و خستیار
 مختلف الاغراض وی بهتر دارند و در یکی از آن مضر مقصدی و مضر مقصدی
 پس اگر همه را یک وقت خستیار کند مناسب است و خستیار ایشان نموده و خستیار
 و خستیار و خستیار و خستیار و خستیار و خستیار و خستیار و خستیار و خستیار

حکما گفته اند بهترین شربت برای آنست که سیم السعاده عاده نام دارند و در وقت
 سیم السعاده قوی کمال بود و آن سیم که منسوب است بر این حاجت که مطلوب است بسیار
 گفته اند و است سود باشد در رعایت حال سیم السعاده و در این سیم که در
 روز اول از خط سیم شری سیم از سر و در آن زمان میان خط میاید و در وقت
 اگر خداوند سیم السعاده ملاحظه باشد از طالع سیم صغری حاصل شود و چون سیم
 السعاده عاده نامند باشد اگر صاحب سیم السعاده را از طالع اصل و کمال
 در طالع است بسیار یکی از او تا و نهند نهایت ستود باشد اما شری که در
 گوشت سعد یا مسعود و اما اگر خست یا میخس بود در این زمان و در
نوع سیم آنچه اقلی بجز آنست و از در او در این است و کوه لایه
 یاری خواهم که در آن دور و است که شهادت ایشان بود بسیار
 تمام است و باید که هر گوشتی که در وقت قران صغری قوی ال بود باشد بسیار
 نیز و کمال باشد در بعضی محمود و گوشتی که در قیال کمال بود باشد
 نیز بخواند عظام زحل که صاحب قوی ال است و در طالع است بسیار
 و اگر طالع سال را خانه حاجت سازی نمود بر حق و حاصل کرد و در **سیم**
 نیز قوی ال اجتماع و استعالی دارد و آنکه اجتماع است و استعالی در است بسیار
 اگر بسیار است که در آن سیم که اجتماع با استعالی بودی اتفاق

افزون

کمال باشد و طالع باشد و خانه دوم سیم السعاده سیم برین سیم است و گوشت
 است بسیار باید که در سیم آن خواهی که بعد از اجتماع با استعالی کمالی
 کمال کن تا حای شری طالع وقت بر می باشد لایه کمال چنانچه برای نا
 است بسیار که در شود باید که موضع شری طالع وقت خانه چهارم باشد
 از این اجتماع با استعالی تقدم و باقی برین قیاس گفته اند و لایه کمالی در وقت
 است بسیار و باقی باشد با و لایه کمالی در وقت اجتماع با استعالی تقدم و
 و لایه کمالی که بر کمال آن گردد باید که سیم در رعایت میکند در استعالی
 باشد که در وقت اجتماع با استعالی تقدم است و بود باشد اگر چنانچه آن
 سعد و مسعودی باشد که اجتماع با استعالی در وقت بود باشد
 بیشتر بود و در جانی شای خود است که بهتر اجتماع است باشد که باشد
 سعد و در خصوص از سر و در سیم استعالی آن بود که باشد و مسعود
 خصوصاً شری چایرین وضع و لایه کمال که در جلال کمال در آن کمال
 بهتر است که اجتماع با استعالی کمال باشد که لایه تمام آن کمال
 و تمام و امده است باشد و باید که را با استعالی اجتماع با استعالی در
 موضع نیکو باشد از طالع و طالع نامند باید که خداوند بر مقدم در وقت
 طالع است بسیار بود و در خانه خود را در دو و مسعود که آن لایه کمال برین کمال

اجماع بر جهت کمال گوید که هرگاه که نیرین مجمع باشند در جهت شرف مشرق
 و اجتماع در تمامی جهت اوقات مساوت عطیه روی نماید اما بشرطی که چون
 از اوقات صرف شود و بعد از هر روز رسد ابتدا که **نوع** این جهت باشد
 و در دو درجه باشد و در جهت که در اول از ماه و اوقات است هر کاری
 را که بر استی و عدالت کند و در جهت دوم مناسب است خصوصیت و مباشرت
 را و در جهت ششم شایسته و شری و کارهای شوار قیام نمودن و در جهت چهارم لایق
 بود که کارهای پوشیده و پنهان این سرقت بسیاری که لایق باشد
 کرد و بعضی غیبتی احوالی از بعضی دیده اند **نوع** و در جهت اول اوقات دارد
 از فصل و از زمانه که در جهت هر کاری ملاحظه او کند چنانچه شایسته
 قصد و سهل و وقت علیه حرارت و برودت نماید و در ایام با جو و خونی نماید
 که قوت و در جهت اول از طلوع شری و لایق و در جهت دوم از آن سهل نماید
 خوردن و بر قیاس رعایت این نوع و قضا و امری باید که داشت یکبارگی
 از این اوقات ضرورت باشد و لایق صحت مقبول نماید که احتیاط
 در این اوقات جهت دفع ضرر بایز باشد **نوع** و در جهت اول اوقات مساوات دارد
 به آنکه مساوات را در جهت شایسته را اثری تمام است پس باید که ملاحظه آن کرده
 شود و چنانچه کارهای خیر را ساعت شری بخار کند و اعمال سلطانی را است

این

اوقات و علی و القیاس رعایت ساعاتی که بعد از ساعات بر اوقات
 باید نمود و آن چنانست که بعد از ساعات است و از ده ساعت دیگر
 لطیف و نرم است و این شایسته بود علمای زمره و او بعد از آن و در ده ساعت
 و یک نصف عطار است شایسته بود که کارهای عطاری و همچنین حال
 که اگر جهت ساعات عطره در خانه است بعد از خواب یافت
نوع و در جهت اول اوقات بیرون دارد و ملاحظه کیناست بر وجه و اندک نام
 در جهت دوم از برای کارهای که می کند اگر از این جهت که بزرگی
 خواهد شد چون مع و شری و سفر و مانند آن بر وجه شایسته باید جهت بار
 جهت موضوعه جهت طلوع وقت و از برای جهای مطلب نوی ترجمه است
 پس سلطان و میران بعد از آن که در جهت و ثابت و عمل است و اگر کار
 بود که باید برای رانند چنانچه باید و لایق در آن ثابت و مطلوب تر در جهت
 باشد باید و بعد از جهت ثابت تر باشد و لایق تر و در جهت شایسته
 و جهت سبکتر و اگر کار است که این شایسته باشد چون حرکت و مانند آن
 در جهت مجید باید و حکما گفته اند چون وقت استیاز قمر در جهت طلوع بود
 فساد در آن کار که مطلوب است باید که خصوصاً چون نمی نظر افکند و چون
 قمر در یکی از این مرجع افتد باید که جهت کند تا در جهت طلوع در جهت شایسته افتد

و مستقیم در دفع خصوم و از اول مطلوب و خارج مطلوب و دور از خود
از اول دور و از دور و ساقط گردد اما در حصول مقصود خطی **مستقیم**
و غیر مستقیم و لایق دارد و ان از ارکان ختم اختیار است چنانچه
که تا خیر نیست و تا وقتی که لایق بصلاح آید پس حکما این را چاره کرده اند
و گفته که چون یکی از معدین در طالع با و وسط السما باشند دفع ضار و
بکند و این سخن نیز یک حکم غیر خارج طری پسندیده است و وی گویند
نوع اختیار در کارهای درست باشد که در وی طلب حاجات و است
و دوام کنند و در چند روز چند و اثر این اختیار باطل گردد اما ان
کارگاه که دوام وی مطلوب باشد تمام مکرر الا و مستی که قرار خوشه است
کرد و دور و بیوس میگوید که چون تا خیر اختیار مکن شود تا وقت صلاح
گاه را از طالع ساقط کنند و صدی در طالع نبند و این که عاقل نباید
که چون مستعد را میگویند حال توان کرد و او را از طالع و سایر اوقات و در اختیار
طالع و خانه حاجت و ضارندش ساقط باید کرد و اگر حکمی نباشد باید که از
و هم و یا زجر باشد عاصمی که یکی زنده های علمای این است می گویند که چون
در طالع اختیار بعضی از لایق بصلاح توان آورد باید که سه و چند را یکدیگر
نظری باشد که آن لایق است بر حال وقت این اختیار خصوصاً که قرار باشد

باید دانست

باید دانست که هر چه خطا گوید که چون اصلاح مستعد بود و دوست او و دشمن او
نیاست و نمیگویند که حال را خدا و در طالع باید کرد و در طالع باید نهاد و دوست
اگر و مستعد است حال باشد طالع و صاحبش ناظر باید کرد و اگر بد حالت است
و نظیر برین یکدیگر و طالع و صاحب طالع بود است مصلحتی و یا است بود
بسیار سعاده در موقع مطلوب بجا است یکگزینت و بودن صدی در طالع یا
اجتناب از اصلاح عمدت و ناگفته و این فقره در اختیار مهمات کلی ملاحظه
کرده که چون صدی در طالع بوده با وجود بسیار از اول منصفه نتایج
میگردد و حضرت طاهر بران مرتب نموده و الله حکم بخواند و احوال
این بود آنچه سبب کمال اختیار باشد و ازین جمله که در فصل ثلث از بیانات
و ذکر کرده شد هر کس را که خاطر قوی و طبع راست باشد استیلا است
جزوی تواند کرد و چه هر چه در اختیار است جزوی گفته اند و این اصول
صاحب کمال تعلیم گوید که هر چه اختیار است جزیره و لایق است و این
سبب است که هر کس که لایق کاید شرط گاه و دارد از اول خبریست حتی
کرد و اما چون اوقات بعضی با استخراج این لایق استیلا این لایق
لاجرم در مقام باید اختیار بعضی از بیانات که احتیاج بران بیشتر
آورد و می شود ترتیب بوی طالع مطلق از کتب فاضل چون کتاب المعانی را

۱	افغان و آذربایجان کا	۱	نکودار و رشتہ
۲	بوی سہ ماہی گردن	۲	نور و کلا و آشتیہ گردن
۳	واجب حیدر	۳	میری صاحب ماہ گردن
۴	اسمن بانہ اور دن	۴	کشتی ماضن و خرن
۵	کشتی در آب کھرن	۵	روی کشتی و درخت خشتہ
۶	ضاعت و درویم	۶	صفت کبیر
۷	خروغن حیدر	۷	خروغن حیدر
۸	حرکت گردن	۸	مال تجارت و دستاورد
۹	وام و خستہ و کشتی	۹	وام و گردن و کبیر
۱۰	نکا و رشتہ الی ایستہ	۱۰	خروغن نگار
۱۱	نکا و رشتہ الی کورن	۱۱	وقت خروغن
۱۲	علی گشت و درخت و درخت	۱۲	علی حدوت و درخت

[illegible]

مهر کردن در جنگ	مهر کردن در دست
کشتن در آب زهر آلود	در شش شدن
یوست و خول خشت درین	بویستن
لوکش آید	استغاثی خورشید
طلب کار کردن	دل عبد سنان
دین در سبیل	ایران کوکب کار
عوض کردن از شرف و ملک	بارودن عزیزم که
نکوست زانرا نشین	نظر کردن از کارهای
قد و خیزد زین بخت	می سب و کما
ابتدای طالع در آید	اوقات دعا کردن
حاجت خود را از آگاه	دست گرفتن خداوند
پروان شدن بحد	مسید مرغان
مسید با نام و سواد	مسید کردن در بار
فرمان کار و خوار کردن	نکست و بخت کردن از کار
خطا کردن در سب و ستم	نظر اسب در بار و دران
نظر در کار و ستم و آگاه	نظر در کار و سب و کما
نظر در کار و سب و کما	نظر در کار و سب و کما

مشروطات و مصلحت است ۱ باید که طالع و جانی به مصلحت
 باشد تا آن کار را آسان بآید - باید که قمر شمالی باشد ۲ باید که
 صاحب طالع بر طالع ناظر باشد تا آن عمل زود بتمام رسد ۳ باید که
 صدی در طالع با در خانه حاجت باشد ۴ باید که خداوند حاجت دروید
 و سواد باشد تا آن کار زود بر آید و نیک بود و خداوند است و چهار
 ۱ شاید که کسی در طالع یا یکی از او نماند بود - بناید که صاحب طالع در
 و خورشید باشد ۲ چون صاحب طالع ستاره خورشید در او باشد که در وقت
 حال دلالت بر توفیق و مایه خیر هم کند - هر گاه از آنکه نوب در طالع باشد
 یا در خانه حاجت یا در بجهت دین یا کن نجات پسندید ۳ باشد
 بگوید نخست مشروطات وی و دست ۱ باید که قمر در برج آبی یا آتش شود
 حل و عقرب و صاحب السراج در برج بادی نیز روا داشته است حکم
 شده و آن بجای آید ۲ است که قمر در خانه ای مرغ یا مشرکی که نجات
 پسندید است یا بشرطی که بطل متصل بود - بنظر است که اگر قمر در
 باشد یکی از صدین بگزیند بطریق است که آن دلیل نماید و آتش شود
 باید که قمر در سیم طالع وقت باشد ۴ باید که اگر قمر در جوت بود و بزره بود
 آگاهی طلب بجا حاصل آید ۵ باید که طالع وقت یکی از جوت آبی یا آتش باشد

و اگر ماه در عقب بود باید که متصل باشد به برج منطبق بود و در برج
 و اگر یکی از آنها باشد که انقیاض را در آن حال بود باید که معدوم از او باشد
 باشد **۲** باید که صاحب طالع و قرار خود را با یک باشد **۳** باید که
 طالع با طالع باشد **۴** در سه برابر باشد که باید که در دو از هم افتاد باشد
 و بعضی گفته اند آفتاب در ثانی یا ثانی عشر طالع باید و خجورات وی چیست
۱ و او بود که در معارف عطار و یا نزل بود یا جزوی گفت است که اتصال
 قرار نزل و زمره و او بود اتصال او بدین دو گوشت درین سه بار گفته
 است و از اتصال دیگر گوشت یک بود و در سه اتصال زمره با آنکه گوشت
 زینت و لطافت معلوم نیست مگر آنکه از اتصال بود و به طبع طبع
 است و به طبع طبع موجب استیاضه و آن بودی نصف طالع بود
 نماید که تسهیل در برج خالی بود و با وی بر نوبت و گفته اند در خانه های زمره و
 نزل نماید **۲** اگر ماه در برج خالی بود نماید که عطار و در طالع باشد
 که یکی از او و پروان آید **۳** نماید که متصل بود و نزل و نزل در نوبت باشد
 که انقیاض است یکی و شامت بود **۴** حد که از آنکه تسهیل با آفتاب متصل بود
 حدی صاف و شمس که در گمان باشد شود و در است بدید و گوشت آنکه
 این اتصال به برج باشد و لالت بر غیر حرارت و صفا کند **موسی** **۵** اگر در شهر و طالع

نویس

و قیاس است **۱** باید که قرار در برج و خجورین بود و انقیاض و طالع
 گوید در میزان و دلو و او بود و طالع گوشت یا گوشت در برج های بی باید
 باید که متصل بود به شتری که آن موسی در شادی بر آید **۲** باید که ماه
 و صاحب طالع مرد و مسعود باشند **۳** آنکه قرار زمره شوند و اتصال
 محمود و خجور می افزاید در میات معصاید آید و موسی بگوید باید اما طالع
 قرار میزان زمره مگرد **۴** باید که ماه یا خداوند طالع از صاحب شتم
 یا از برج شتم ساقط باشند و خجورات وی چهار است **۵** نماید که ماه
 در برج خلب باشد خاصه جدی زیرا که موسی در برید آید و بر آید و در غم
 بر وید و در میزان و دولت **۶** اتصال به نزل و او بود که طالع
 بود **۷** نماید که قریب یکی از خجورین طالع وقت بود و در صاف برج که در آن
 رساند **۸** حد که از اتصال تسهیل برج که آن لالت بر تراخ و صفا
 کند در آن **۹** **۱۰** **۱۱** **۱۲** **۱۳** **۱۴** **۱۵** **۱۶** **۱۷** **۱۸** **۱۹** **۲۰** **۲۱** **۲۲** **۲۳** **۲۴** **۲۵** **۲۶** **۲۷** **۲۸** **۲۹** **۳۰** **۳۱** **۳۲** **۳۳** **۳۴** **۳۵** **۳۶** **۳۷** **۳۸** **۳۹** **۴۰** **۴۱** **۴۲** **۴۳** **۴۴** **۴۵** **۴۶** **۴۷** **۴۸** **۴۹** **۵۰** **۵۱** **۵۲** **۵۳** **۵۴** **۵۵** **۵۶** **۵۷** **۵۸** **۵۹** **۶۰** **۶۱** **۶۲** **۶۳** **۶۴** **۶۵** **۶۶** **۶۷** **۶۸** **۶۹** **۷۰** **۷۱** **۷۲** **۷۳** **۷۴** **۷۵** **۷۶** **۷۷** **۷۸** **۷۹** **۸۰** **۸۱** **۸۲** **۸۳** **۸۴** **۸۵** **۸۶** **۸۷** **۸۸** **۸۹** **۹۰** **۹۱** **۹۲** **۹۳** **۹۴** **۹۵** **۹۶** **۹۷** **۹۸** **۹۹** **۱۰۰**
 کند در آن **۱۱** **۱۲** **۱۳** **۱۴** **۱۵** **۱۶** **۱۷** **۱۸** **۱۹** **۲۰** **۲۱** **۲۲** **۲۳** **۲۴** **۲۵** **۲۶** **۲۷** **۲۸** **۲۹** **۳۰** **۳۱** **۳۲** **۳۳** **۳۴** **۳۵** **۳۶** **۳۷** **۳۸** **۳۹** **۴۰** **۴۱** **۴۲** **۴۳** **۴۴** **۴۵** **۴۶** **۴۷** **۴۸** **۴۹** **۵۰** **۵۱** **۵۲** **۵۳** **۵۴** **۵۵** **۵۶** **۵۷** **۵۸** **۵۹** **۶۰** **۶۱** **۶۲** **۶۳** **۶۴** **۶۵** **۶۶** **۶۷** **۶۸** **۶۹** **۷۰** **۷۱** **۷۲** **۷۳** **۷۴** **۷۵** **۷۶** **۷۷** **۷۸** **۷۹** **۸۰** **۸۱** **۸۲** **۸۳** **۸۴** **۸۵** **۸۶** **۸۷** **۸۸** **۸۹** **۹۰** **۹۱** **۹۲** **۹۳** **۹۴** **۹۵** **۹۶** **۹۷** **۹۸** **۹۹** **۱۰۰**
 تحت الشعاع باشد از آفتاب منصرف شده باشد و بعدی متصل بود تا
 آن موسی در نماید و زود بر آید و شادی فراید **۱۱** باید که قرار در برج بی
 و مجد ایوب گوید در برج های ارضی یا برشته است و صاحب سکه
 انجام گوید قرار در بیوت عطار و شتری نماید **۲** باید که ماه متصل

بسیار کان باطل یا محرق یا اوج تا دیر برود و کم بر آید باید که
 خدا و خطای خود را از وسط السما بود الارض بهتر است که
 عقرب باشد برنج ناظر از زحل ساطع باید که قمر صبرین ناظر
 باید که سعد برنج را و طالع باشند تا زبانی نرسد اگر قمر خست
 بود باید که ز آفتاب ساطع بود تا نوزد بدن را نوزد باید که قمر
 اخص الضوا باشد تا موی بر آید و محمد و رات وی است که قمر بافت
 مکره و در بر جای کثیر الشرف باشد چون حمل و نور و جدی و اسد و جوزا
چند شرط است وی پنج است **۱** باید که ماه در خانه های زمره
 یا برج یا خانه شمس یا خانه خود بود و ازین جمله قمر و عقرب و سرطان
 بهتر است **۲** باید که طالع وقت یکی از برج باشد بود الا دلو و از قبله
 سرطان نیز جایز است **۳** باید که ماه زیاده باشد در نوبه در حساب
 باید صاحب طالع سود و ویرجالی باشد و طالع ناظر که انلیل سلاست
 حاقیت باشد و محمد و رات وی چهار است **۴** حذر کند از آنکه ماه جوزا
 بود و بجهت ناخن است یا در جوت باشد بجهت ناخن پای و آنکه این دو
 جای قمر باشد بجهت که دست سلاست جوزا و پای برج جوت و دلو
 قمر در برجی که منسوب بعضی باشد ناخن است در رسانیدن آنجا بدان

صنوبر یا نخید ازین مایه درین آسپار بودن قمر در میزان دلو مکرر است
 - نشاید که منبر معان قمر باشد و طالع بود که نظر بر آن گوشت از ناخن
۵ حذر کند از شمار نامه بر منظر صفا و برج هوایی که امکان نداشته
 بود و زحل در طالع و وقت صبح ال در دلو و دوشنبه که در ستاره
 پیوند و خانه چون در سبط بود که دلیل است بر آن که قمر ناخن بر آید
در میان شرط است وی همان شرط است ناخن حیدر است و پنج
 خاصه است آنست که باید که قمر متصل باشد بخطار یا شترتی یا زمره و در یکی از
 خانه های ایشان باشد و محمد و رات وی نیز همانست الا آنکه درین آسپار
 قمر در برج او جوت شاید و در حمل جایز بود **نمونه شرط است** وی
 پنج است **۱** باید که ماه در برجی باشد که منسوب بدان عهد بود که آنست که
 و محبت در دهان است که در اجود فر و شرح نو آورده است که چون
 از برجی باشد رطب است بر آن توجه بدان محسوس کرد که منسوب بدان عهد باشد
 و قبله رطب است انقضای سخن بود که منسوب بر جوت رسانیدن حاصل
 رطب است افزونی و استعداده تقصیر بود که در رساله صاحب مدخل است
 شده است که منسوب است حمل و کرون شود و همچنین منسوب است بطالع و کرون
 است و کوشیدار که که اگر جدی قمری ال در آن برج باشد یا شتر

جز در آن روا باشد - باید که ماه تا فصل البور باشد و از آن پس
 بود - باید که ماه تا فصل باشد بشرطی بشرطی فوق الارض و در الارض
 و در خستیا رات بطری و دره است که دره در خستیا بشرطی باشد
 خاصه قبی که در خستیا بطری البور بود - باید که خستیا با قیاس طری و دره
 از وی قیاس کند که آن لیل از وی صحت باشد - باید که قیاس در خستیا بطری
 وقت باشد و در وقت وی رسد است - باشد که ماه تا فصل البور باشد
 باشد - باید که خستیا بشرطی و قیاس طری و دره که گوشت از اندام
 و از آن تر حجت ضرر رسد که ماه تا فصل البور بود - باید که خستیا
 از آن که قیاس طری بود که دلائل بر طری قیاس آن تر حجت و بیب صحت
 صاحب کتب دیگر بود که **قشری** بشرطی و قیاس طری و دره که گوشت از اندام
 سر و معد در وقت باشد و اگر قیاس در خستیا طری و دره که گوشت از اندام
 معدن با ماه تا فصل البور باشد - باید که ماه تا فصل البور و دره که گوشت از اندام
 در حده و معد بود - باید که صاحب طری و دره که گوشت از اندام
 البور و در وقت بود - صاحب طری و دره که گوشت از اندام
 آفتاب و در وقت بود که از معدن باشد و در وقت وی رسد است - باشد که
 قیاس طری و دره که گوشت از اندام که قیاس طری و دره که گوشت از اندام

قیاس

در برج آبی بود که دلیل ملکات ایل کشتی باشد از غرق و اگر در برج خاک
 بود و دلیل کشتی کشتی باشد - باشد که ماه در دلو باشد و قیاس آفتاب
 برج یا ترشح ایشان که دلیل و خاست قیاس کند - باشد که ماه در دلو
 برج در وسط الماک که دلیل صاحب کشتی است یا حادی عشر که دلیل آفتاب
 و از معنی هم در وقت عمل کشتی و هم در وقت رکوب در کشتی و هم در
 وقت کشتی در آب انجمن خاف نماید بود که دلیل قیاس در وقت است
 بر کشتی و بودن برج در غیر این دو خانه که حضرت رساند - باشد که ماه
 باشد که بر برج اوج برج از چون قلب القرب و در پس الخول و در آن کتب
 و از آن معانی باشد باطل و حادی عشر و عاشر که آن لیل بر کشتی
 باشد با آن در وقت - باشد که در برج در یکی از او نایسند بن باشد که آن
 و لیل تا نایسند کشتی بود که **قشری** و قیاس طری و دره که گوشت از اندام
 بود و از طری و دلائل که در کشتی و قیاس طری و دره که گوشت از اندام
 و قیاس طری و دره که گوشت از اندام که در سلطان بر سر و پس بود
 و در او پسند که او که در است و در آن کتب و در عقب جو نهایی و در
 یا زبان او و در کشتی و در او نایسند بن باشد که آن لیل بر کشتی
 خواص مسود کن ماه و صاحب طری و دره که گوشت از اندام که قیاس طری و دره که گوشت از اندام

که شش و طاعت بر سه دی چهار است ۱ باید که هر دو بعد از نماز باشد
 - باید که نیت متصل باشد بعدین ۲ باید که ماه با عطار باشد
 و طاعت و نیت حال ۳ باید که قرآن اول جم باشد در وسط قریب
 جزایا در بر طاعت و در وسط سبند یا در اول نیتان در میان هفت
 یا در آستانه جدی یا در اول رکعتی بوی نماز باشد و در آستانه رات و بی
 چهار است ۱ نباید که نیت اول و طالع باشد مخصوصا در وسط
 که آن لیل ویرماندن یا عرق شدن باشد و در آستانه نیت نیت
 - نباید که ماه در قوس حوت باشد حد که از بودن برج در طاعت
 و حادی عشر که آن لیل غایت باشد که در کشتی بود ۲ نباید که طالع حد
 نیت باشد که خطبه کلی باشد **نیت** شش و طاعت دی چهار است
 ۱ باید که جای طالع برج باشد باشد و مسعود ۲ باید که نیت
 باشد از نیت ۳ باید که زمره و شتری در آستانه باشد خاصه در
 طالع و حاشه ۴ ملاحظه ساخت که کتب مع کرون و لیل که آن لیل
 سلامتی مکان شش باشد و در آستانه دی صند او اینها باشد و دیگر که نیت
 که مریخ در وسط السامیت لجا باشد **نیت** شش و طاعت دی چهار است
 ۱ باید که ماه در برج ناری بود ۲ باید که قرآن طاعت نیت باشد

بودت ۳ باید که صاحب طالع باشد ۴ باید که نیت نیت
 متصل بود بر اتصال که باشد ۵ باید که قرآن در برج باشد و نیت
 مستقیم الطول بود و در آستانه رات و نیت که نیت که نیت در برج
 آبی باشد **نیت** شش و طاعت دی نیت است ۱ باید که ماه و آستانه
 از نیت نیت ۲ باید که جای برج و جدین باشد ۳ باید که
 طالع نیت نیت از نیت و جدین باشد ۴ باید که صاحب طالع در عا باشد
 یا حادی عشر بود ۵ باید که ماه با قیاب و شتری طالع بود و نیت
 باید که طالع اجتماع یا استقبال مقدم مسعود باشد ۶ باید که طالع و حادی
 برج آبی بود ۷ باید که صاحب طالع جز مقدم مسعود باشد ۸ باید که طالع و حادی
 و نیت باشد از طالع جز مقدم ۹ باید که شش از نیت نیت باشد
 و بعدی متصل بود ۱۰ باید که عطار و مسعود و نیت باشد ۱۱ باید که نیت
 خانه نیت مسعود باشد ۱۲ باید که قرآن در برج مستقیم الطول باشد ۱۳ باید که
 که در اعمال و نیت طالع حال شش نیت کذ در اعمال نیت طالع حال شش
 ۱۴ باید که در نیت اتصال قرآن که نیت نیت در آن خط که نیت نیت
 در چتر نیت این لیل نیت کذ چون صاحب نیت نیت و نیت نیت نیت نیت
 پخته که اگر عمل نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت

۱ باید که ماه از حدی تصرف باشد و بعدی تسل و در جامع شای کوبد که
 قرار بعدی تصرف باید و بخی طایفه و نوشته در اینست و باید که قرار
 شرف باشد خود بود ۲ باید که جای و طایفه برنج باشد تا نوشته
 را منع رسد ۳ باید که ماه ناقص الزور باشد تا جانب طایفه برنج
 ۴ باید که آن دو کوب که قرار یکی تصرف و دیگری متصل به بستی برکت
 تا میان طایفه و مشتری توافق باشد و رضای عین حاصل آید ۵ باید که در
 و صاحبش مسعود و قویا باشد ۶ باید که سهم سعاده طایفه و مسعود و
 از نخوس ۷ باید که صاحب طایفه در وقت خالی از کار و کوبگی را منع
 ۸ باید که عطار و سبب الیرود و مسعود باشد ۹ باید که قسیر با عطار باشد
 و محدود است و بی سرپرست ۱۰ شاید که طایفه و موضع قریب استیم باشد که
 فروشنده را زیان رسد ۱۱ باید که عطار و قسیر طایفه الیر باشد ۱۲
 حد که از آن قرار بعدی باز گردد و خمس بخونده و قول صحیح ۱۳ **فرکت کردن**
 شروعات و بیشت است ۱۴ باید که او را در وجه نیکو باشد بخت که طایفه الیر
 آن کس باشد که ابتدا کد بازاری و آن کس بی بیشتر باشد تا کد مال بیشتر دارد
 و قسم دلیل یکبار با زبده و هم دلیل آنچه میان ایشان خواهد بود و اندازه سود
 چهارم دلیل عاقبت کار پس چنانچه را مسعود باید کرد و حد او را نشان

در جای شای

در جای شای قوی باید نهاد ۱ باید که طایفه و جای ماه برنج از حدین باشد
 چه آن دلیل بود بر انانیت و احتیاد و ثبات شرکت و بخی از کمال است و بعدی
 را دارد نوشته اند و حکم بخری در جامع شای آورده است که در وقت شرکت
 کردن که قرار معلوم باشد و از آنجا که خد صفا کجی طایفه بود در وقت عاقبت
 کد بود و فایده حاصل شود و در جز اول و بستی است باشد و در طایفه
 دلیل از وی و خد و حیانت بود و در سهم نیکویی و بستی باشد و در سبب
 بسیار هم رسد و در رضا یکدیگر را هم جدا شود و در میزان زده کار مرد و بیست
 انجا در وقت قرب و دلیل حکت و ناخوشی بود و در قسیر دلیل منفعت است اما
 بخت و در بعدی مرد و از یکدیگر جدا شود اگر بعدی طایفه و بستی باشد
 و از زمان رسد و در وقت سر و در بستی از زمانه و نظر مسعود در دلیل طایفه
 و از دلیل شرفقتان کد و نظر نخوس و دلیل شرفقتان و از دلیل حکت
 نقصان کد ۲ بهتر طایفه این است که مسعود با قریب باشد و طایفه
 با طایفه باشد از بعد طایفه یا با کد و دلیل نیکویی و منفعت شای باشد ۳ اگر
 حد او خد ماه طایفه باشد با طایفه در وقت دلیل کد که ایشان وقت عاقبت
 از یکدیگر را بخی باشند و آن شرکت مسود کنند و نظر صاحب طایفه طایفه
 حکم دارد ۴ بهتر آن بود که صاحب طایفه و طایفه باشد فایده باشد و در طایفه

خوردن گوشت باشد کسی که از همه چیز پخته نرسد و اگر قمر در سبیل باشد
مصلحت بگوئی صد خصوصاً زمره همه نوع میوه تا زمره خوردن بخواهی باشد
و زیان ندارد اگر قمر در جوز او میفران و بخواهد مصلحت بطلاند
گوشت مرغ مناسب باشد چون قمر در جوز او باشد با اتصال زمره
گوشت کا و خوردن زیان ندارد و چون قمر در میزان او باشد و از
زحل مقبول خوردن شیر و ماهی اسحاق بود اگر قمر در جوت باشد
مصلحت شتری خوردن می شود و تازه را مناسب بود اگر قمر در
باشد با قناب یا مرغ از طبع خوردن آنچه ناکار بود زیان ندارد و
زده بکار و دانه رات و میانه است اما باید که در طالع وقت
سختی باشد که در هوا می افتد - هر که از آن که در او نه خالص بخورد
باشد یا محسوس که موجب طالع گردد باید که قمر در جوت طالع محسوس
که البته بیکر و چون قمر در سبیل باشد بخورن مرغ یا زحل مصلحت آنچه
خوردن زیان دارد و از اسهال و اسهال درگزرد اگر قمر در سبیل باشد زحل
به اتصال که گوشت نمک بود و قدید خوردن ضرر رساند و اگر
قمر در میزان زحل یا قناب او باشد گوشت و خوش و انواع سبب خوردن بود
خصوصاً که قمر در سبیل باشد اگر قمر در قوس بود و خوش طالع محسوس

میان کاف

در مرغ و در سبیل طالع باشد خوردن گوشت سنگاری بسیار زیانمند
باشد و انواع طبعها از وی بداند و شاید که سستی تمام آرد اگر قمر
در اسد بود و مصلحت مرغ سرطانی که طبع گرم باشد زیان دارد و دانه نماند
کند اگر قمر در حمل بود مصلحت مرغ و طبعهای گرم خوردن در سبیل مضر است
بداند و در جوت و اگر مصلحت زحل باشد از خوردن و پوست ضرر است
و اگر قمر در جوت باشد این حمل را باید بداند و سایر بروج دلیل سایر طبعها
و فی الجمله در این ابواب ملاحظه سعادت و بخت قریب که در اتصال سبیل
و محسوس و تنگ و عامل باید نمود تا ضرری نرسد ان شاء الله تعالی **فصل در طبع**
شروطات وی چهارده است ۱ باید که طالع مرغ و دانه نماند باشد -
باید که این کار در ساعت زمره که خاصه در روز شنبه باشد که در
خالی باشد از خسته ها باید که زمره با طالع و بطالع دیگر باشد که زمره
خوردن او در طالع باشد باید که زمره مصلحت بود و بطالع در مصلحت حال
عطارد و رعایت باید کرد که در همه طبعها مصلحت و مصلحت است اگر مصلحت
برای گوشت طالع و در او نشستن که مایه و بخت نماند گوشت مصلحت
خوردن غریب خواهد کرد برای کاری که در آن کار از کدام ستاره مصلحت
شود و کدام مصلحت و از او پس آن ستاره را بر این مصلحت باید کرد و

حاصل کرده و در چند و چو قوی تر بود و در تمامه و این سخن اگر چه زیاد
 در علم نجوم و جبریات مدخل ندارد اما چون کاربرد جبریات است
 آورده اند تا بر شمع ایشان اگر کرده می شود - دلیل آنکه غایت در جبر
 می خواهد کرد باید شناخت تا اگر استاره او که در او کار در ساعت
 ستاره و حرکت کنند و اگر حرکت بود در ساعت ستاره که در حرکت
 نماید و در باید که دلیل غایت کثرت قوی تر باشد از دلیل آن که کس که
 غایت برای است تا کار بر او رود - باید که قس در آخر سرطان
 باشد تا اول ثور یا یا پسیند و صاحب السیر اگر که بهتر از این است که
 قمر و سیرانی نمره باشد باید که قمر در زمره و از نروج خط باشد و در
 فایده رساند و خلف کند و در وقت خفت - باید که اوقات سیر اگر که
 باشد و اگر سیر گوید که قمر با سیر باید درین نوع از هم جدا و این نوع سخن غرض
 عالی نیست و در وقت وی چهار چیز است - شاید که این عمل در ایام است
 فعل و در چنگ کنند - باید که نخستین بر نمره و قمر که در
 در او تا باشد - حد کند از آن که نخستین بر نروج سیر و اولی باشد
 و **وقت غایت** و شش شرط است وی در از ده است اما که طالع بر خط
 و جدی از جمله مناسب تر بود - باید که یکی از نخستین طالع بود و نظر اول

ان کا در

این کار در ساعت زحل باید که در حد و صابر و در شش - باید که زحل
 و ماله باشد و در حال - باید که سیرین طالع باشد
 باید که سیرین از یکدیگر ماط باشد و بعضی طالع باید که سیر است
 طالع و وقت حد زحل باشد رعایت نروج باید که در نایت و کس
 چهار در عمل محبت سیرین اگر وقت - صاحب السیر اگر که در عمل
 بعضی باید که قمر با سیر باشد اگر عمل نمره و تحریک میکند رعایت اول
 مریخ که در خانه در زحل شمع داده شد - سیر باید که در ستاره عمل را
 بر عضوی یا خطی که متعلق به دست و در دست چنانچه ماط مذکور شد
 سیر و از نروج کار و در سیر را بر لقمه و در عمل نه و این عمل خاصه کلای
 مذمت و حمد و رات وی و در خیر است - حد باید که در ساعات زمره
 و خط رود در وقت عمل - شاید که قمر ناطر بود یکی از خطین قبل بر وقت
 که **تعیین نوج** شرط است وی شش است - باید که صلاح حال قمر باشد
 کند - باید که قمر طالع ماط باشد - باید که خط از ماط و قوی وجود
 باشد - باید که زمره و حال بود و قمر متصل - باید که طالع از نروج سیر
 باشد - باید که صاحب طالع محمد بن السعدین باشد و اگر بار سیر باشد و
 بشری متصل با اتصال محمد بن سیر تر بود و حمد و رات وی است که شاید که خط

منحوس باشد و قمر و زهر و حقیف حال از یکدیگر ساقط **کوه و دریا**
 مشروطات وی چهارست ۱ باید که طالع برج سحر طلوع باشد -
 باید که سعدین طالع ناظر باشند یا صاحب طالع باید که خطا روشنی
 چو در بنفشه مروت ۲ باید که کوکب سعد در او طلوع باشد و در
 وی درست آنست که طالع برج صبح طلوع باشد - حذر کند از آن که
 قمر حقیف حال بود ۳ بر سر نیزه از آنکه سعدین از طالع ساقط باشند که
کریخ و نهان ۴ مشروطات وی چهارست ۱ باید که ماه از اجتماع
 با برشته بود و بر سر نیزه طلوع باشد اگر کسی نباشد فوی الارض نام
 متصل سعدی بود که تحت الارض باشد - حذر باید که در آنکه طالع در سحر
 قمر تحت الشعاع نباشد یا متصل کوکبی تحت الارض بود ۲ بهتر است که
 نیزین سعد او طلوع در دوازده روز وی و در نیزین است ۳
 متصل که کارها ساخته شود و مخدورات وی و نیزین است ۴
 نیزین طالع یا صاحب طالع بنظر خدایت ناظر باشند - باید که نیزین
 یا صاحب طالع یا خدایت قمر بر وسط السماء باشند که آن طالع
 شدن باشد **پوشیده و کوه** ۵ مشروطات وی چهار است ۱ باید که تحت
 الشعاع باشد - باید که نیزین از طالع ساقط باشند ۲ باید که نیزین از یکدیگر

نویسنده

ساقط باشند ۳ باید که نیزین تحت الارض باشند ۴ بهتر آنست که
 در این فصل کوکب الغرض تحت الارض باشد ۵ باید که در این طالع ساقط
 باشد ۶ باید که متصل باشد چو در خدایت ناظر ۷ باید که صاحب
 طالع از وسط السماء ساقط باشد ۸ باید که متصل باشد بعبط روی باید
 عبط در تحت الشعاع باشد ۹ باید که او در چهارم ساقط بود از خدایت
 عاشق و از صاحب طالع تا نیک پوشیده شود - اگر چه او در مرکز اشجار
 نشود باید که قمر روی اجتماع نموده بود و در این طالع بود ۱۰ اگر چه او
 بعد از مدتی اشجار را شود باید که قمر از اجتماع منحرف بود و صاحب طالع فوی الارض
 متصل سعدی تحت الارض مخدورات وی اصداد اینها بود **کوه و دریا**
کوه ۱ مشروطات وی هفتست ۱ باید که در یکی از نیزین متصل باشد
 - باید که نیزین یکدیگر ناظر باشند از مروت ۲ باید که طالع و قمر
 باشد ۳ باید که نیزین طالع ناظر باشند مروت چو در طالع بود و بر نیزین
 و مروت لالت کند بر جوی خفا - بهتر آنست که ناظر و صاحب طالع از
 تلیث ۴ باید که یکی از نیزین در وسط السماء باشند - باید که اکثر کوکب فوی
 الارض باشند خصوصا سائر مخدورات وی اصداد اینها باشد
دریا ۵ مشروطات وی هفتست ۱ باید که ماه و قمر

تا آنکه خواهد بود و یا بود و محدود است و بی خلاف آنها بود و **در کمال**
 مشروطات وی است **۱** یعقوب نصرانی گوید باید که جای ماه چو در این
 باشد یا خوش یا خوش باشد که این برج آشفته است و را نامند و راست
 چو دلاست بر او ایستاده اند و این که نسبتی با این جهت دارد و نامند و
 که این جهت در راست است و منسوب به جزا باشد و سلطان بکندین جهت است
 یکی که در برج آبی است و دوم که در خلیج است و سیم که در جهت بر خاسته است و
 بیست که در خلیج است و دوازده که در خلیج است و نامت وی که در خلیج
 تن است منسوب به دست و قوس خیمه و دلیل حرکت است و در این اگر درین
 باب در کمال است منسوب به دوازده **۲** باید که در کمال خیمه یکی از برج مذکور
 باشد **۳** باید که از این جهت در دور باشد **۴** باید که صاحب طالع نیز
 نسبت سالم بود **۵** باید که در کمال طالع در دوازده و در جهت
 احراق دور **۶** باید که عطار در وسط السه باشد و بعضی جای عطار و مستورا
 گفته اند **۷** باید که در کمال باشد یا در دوازده و در کمال یا در دوازده و در کمال
 و در کمال متصل باشد و در کمال **۸** بعضی گوید در کمال است و بعضی در کمال
 آفتاب بود و یا در کمال و در کمال و در کمال و در کمال و در کمال و در کمال
 طالع وقت بود و یکی باشد و تر از آنکه از این مشروطات باید بود **۹**

در کمال

فصل مشروطات وی است و در کمال **۱** گوشتی گوید باید که طالع
 برج خلب بود و یا در کمال و یا در کمال و یا در کمال و یا در کمال و یا در کمال
۲ باید که در کمال و یا در کمال و یا در کمال و یا در کمال و یا در کمال
 خطی بود و اگر آن یک باشد و یا در کمال و یا در کمال و یا در کمال
 باشد **۳** باید که عطار در دوازده و در کمال و یا در کمال و یا در کمال
 کند و یا در کمال و یا در کمال و یا در کمال و یا در کمال و یا در کمال
۴ باید که در کمال و یا در کمال و یا در کمال و یا در کمال و یا در کمال
 صاحب وسط السه **۵** باید که عطار در کمال و یا در کمال و یا در کمال
 از خود و در کمال و یا در کمال و یا در کمال و یا در کمال و یا در کمال
 گوید در کمال و یا در کمال و یا در کمال و یا در کمال و یا در کمال
 عطار و در کمال و یا در کمال و یا در کمال و یا در کمال و یا در کمال
 برای حاجتی می نویسد باید که در کمال و یا در کمال و یا در کمال
 که کمال و یا در کمال و یا در کمال و یا در کمال و یا در کمال
 متصل باشد و یا در کمال و یا در کمال و یا در کمال و یا در کمال
 از جهت و احراق و یا در کمال و یا در کمال و یا در کمال و یا در کمال
 و در کمال و یا در کمال و یا در کمال و یا در کمال و یا در کمال
 و در کمال و یا در کمال و یا در کمال و یا در کمال و یا در کمال

باشند یا نه با هم سعاده که باید که خدا در جنبه ذاتی و اتصال
در آن ایضا در عالمی و شرفی سعاده بود که باید که حدیث یکی از سر و دار
و قد الارض باشند یکی در عاشر و دیگری در اربع پسندیده باشد و اول
کنند بر دوام سرور و بسیار بی نیت **باید** که خداوند طالع با طالع
و تفرقه در وقت اتصال خود و پاک باشد از کثرت **پسندیده** تر است
در بنا **باید** از طالع و وقت یکی از بروج باشد که در بروج مجده نشاید که
طالع باشد مگر که حسن باشد آن تمام شود و بعضی گفته اند وقت نیز جایز است
که خانه مشرفی است و در بروج قطب اتصال نشاید **اگر** جز پسند نباشد
بود باید که اتصال طالع و کونین یکی از ارض است که پسند و غایت آن بود که
بست در این نزدیکی بود باید که آن کوکب صادر بود در افق و در عرض
در شمال و دلیل هم صادر و سود باید و اگر نایب خوشند اتصال قریب
تحت الارض پسندیده باشد و دلیل هم باطل باید و در جنوب و محدوده است
شانه و چترت **اجتناب** از بروج چه اگر که باشد باید که بروج را ترجیح
نباشد و زیاده و نهاده که دلالت کند بر نایب کار و و برای کارهای
نشاید که تسمر و خداوند خانه او و هم سعاده و خوش باشند و در آن
افند که او را نظری باشد طالع یا یکی از اولی باید که زمره و کمال باشد و متصل

نیک

زمره که میان زمره و مریخ حد اقل است و زمره زمره در آن است و اگر کثرت
نشاید که زمره و مریخ اتصال باشد **نشاید** که تسمر با جمل یا ذات
باشد که بسیار کمینده بود **نشاید** که مریخ در حال تسمر در این بود
یا طالع که آن دلیل بروج و صیبت و خرابی و تیرگی و عشم باشد **نشاید** که
خداوند خانه تسمر را طالع و اگر طالع باشد از طالع که آن دلیل بروج
نباشد **نشاید** که خداوند طالع یا صاحب بت قریب اتصال بود یا
نخوس که دلیل قوت صاحب آن نباشد پیش از تمام **نشاید** که
فصل از دو صاحب باشد **نشاید** که مریخ بود یا در بروج بود
خسرو طالع و راجع که دلالت بر بروج نماید و اول شدن کثرت در آن
و در آن حد و فتنه و خون ریزی **اگر** تسمر خداوند خانه مریخ
تحت الارض باشد یکی از بروج کثرت بود یا مریخ و در بروج طالع
یا صاحب راجع مریخ باشد آن بنا بر کثرت و دیگر ولی چه **نشاید** که
صاحب طالع تسمر بود یا در روم باشد که آن خانه از برای این تسمر
اگر صاحب مشای و در اوست که نشاید که زمره و مشرفی بهر دو
اتصال که باشد در این سخن بسیار ناخدا و نهاده و نهاده و نهاده **باید**
حال آن بود که صاحب طالع باشد که در آن است که این طالع باشد

نیک
در این طالع باشد که
بنا بر کثرت

نمیکند باید از روح بهر آن است که در مثل این باطل وقت است
 که روح ملک است و نبات از ماده از غریب و دوست و دیگر روح
 باشد نیز شاید اما ظاهر مشرقی باشد نمیکند و بعد از آن وی همان خود است
 باب مانی است و آنچه خالصین است را باشد شست چهره است اما
 طالع بر می باشد که مرغ را در خط بسیار بود - حد که در آنکه خداوند
 ساعت باراج یا محرق باشد - و دانند که ماه مرغ چو نه که در وقت
 بر قوت خیر و تباهی حال مردمان شهر کند - نماید که ماه بر مثل بود که
 ولایت اقامت و رنج سالکان آن مده کند - نماید که مرغ به هم سعادت و خدا
 متصل بود که آن لیل جزایی و فساد حال موطنان آن شهر و کی لغت باشد
 نماید که زحل با سهم سعادت بود که در آن شهر خیر اندک باشد و دشمنی
 وقت فساد آن لایت کند - اگر زحل و مرغ سرد و با سهم سعادت باشد
 یا با صاحب صاحب طالع یا خداوند خانه و مالی که کسی که دلیل آن است
 پرست در آن شهر کثرت و غلبه بود - طبری که در چندین تاریخ را ساخط
 کسی از نیز این از طالع در آمده ای باشد و اگر می نشود باید که مشرقی را
 قوی که کسی که دوست مشرقی رفیع آن طالع باشد **پایان کردن** باشد مشرقی طاعت
 وی چهار دست ۱ باید که قمر باطل باشد در جنوب - باید که ماه از جنوب

نمونه

مضرب بود و دست و متصل و او آن که آن بعد که قمر و چو نه مشرقی باشد
 و صاحب دست و مشرق و اگر می نشود باید که قمر متصل باشد خداوند خانه و مشرق
 تا آسان تر و در آن توان کردن اگر از شرق یا شمال بگذرد و شود از مشرق
۲ باید که طالع بر جهای هوای آفتابی باشد - باید که ماه و خداوند طالع
 در یکی از روح و سوا سبب و ناری باشد - بهتر که طالع بر جهای از طالع
 باشد و پسندیده تر که خداوند طالع مغربی و ناقص در سیر متصل باشد
 بسته در ناقص السیر که باطل بود - باید که ماه مشرقی باشد و ناقص هم در
 نوزد هم در حرکت **۳** باید که از ثوابت آنها که بر مزاج خستین از چو نه
 الا سده و مانند او در حلق در طالع یا عاشر یا او تا دیگر باشد یا با
 و درین باب شهری شامی که بر مزاج عطارد و در حقیقت غایتی عجیب است
۴ باید که قمر زایل بود و از طالع و متصل بود که یکی که زایل بود و از طالع
 باید که اگر ماه فوق الارض باشد اگر تحت الارض بود و دفع نیز در وقت از
 کند که فوق الارض باشد و کوب که کوبی که بر سده و کوبیده نیز خود وی را و خداوند
 که خداوند خانه و سوزد که او را در این خطی باشد چون شرف و حد و شرف و حد
 و مانند آن باید که ابتدای آن علی ازیت بسیم باشد تا آخر که وقت
 انقضای کمال و رست چه روشنیانی او که از نیم جرم او است - اگر چه سده

از آن دفع کسب و همچنین چون صاحب طالع بطالع مکرر **د** باید که مشتری یا
باشد بر محل منظر بودست از خانه خود یا شرف یا از وضعی که او را در آن
باشد **ط** اگر قدر در دور بود و بعدی منظر دارد از پشت یا کسب از منظر آن
درخت منعی تمام مردم **د** اگر قدر در برج بادی باشد و بعدی متصل
درخت رزق و تراب و بهتر باشد و بیشتر **د** اگر درختی که می کار و دانی
آن مطلوب است چون درخت خرما و جوز و مانند آن و آن بود که قدر در
باشد باشد خاصه و در دو طالع سینه یکی این برج بود و صاحبش که
عالی و اگر درختی که می کشد که بارند از چو سب و چار و مانند آن
باید که قدر در جدی باشد تا سبک آید و محدورات وی مت چرت
باشد که در محل متصل باشد بگوئی که مایل باشد به تناسلی درخت و فساد
صاحبش باشد - **د** باید که مایل متصل باشد به برج یا با قناب تجوید از برج
بادی که آن لیل شک شدن درخت و از قناب **د** باشد که خداوند خانه
ما و خویش بود و بنظر یکی از خویش که صاحب آن درخت از منوره است بخورد
و یکی که از آن بفرشد **د** باید که صاحب طالع غریب باشد که درخت
و برشش کند **د** باشد که خداوند خانه ما و محرق باشد که مانند درخت
علی رسد و حد کند از نخوت و منوط صاحب طالع از طالع که صاحبش

از آن

از آن درخت بر تکرار **د** حد کند از منظر منظر طالع هر وجه که باشد کسب
بایستد به بود **د** **ط** باید دانست که چوب نور است و چشم
اکلند سبک را در درون جدی و از تریس که در من جدی است
درخت نشان نور این اصلاح آوردن هر یک از اینها شرط یک باشد
اما شرطی جزیه است **د** باید که طالع برج او جدی باشد و خاکی تر
باید که خداوند طالع در برج خلب بود **د** باید که صاحب طالع بر می ریزد
و ناظر طالع و خداوند خانه خویش **د** باید که ماه در برج خلب باشد و
سرطان و در جدی نیز میگوید **د** باید که تسهیر نماید و در عدد حساب
باید که قدر از تحالشع و در بود و از تحالشع بود **د** باید که رابع و آن
وی سود باشند **د** باید که صاحب طالع نماید از کور باشد و ناظر طالع
ط اگر و یاجین و قبول کار و باید که قدر درخت باشد متصل بر بره نام
او بر آید و در آستین چتری که رنگ بوی و در چن زعفران و حیض
منعی رعایت باید کرد **د** اگر قدر در برج بادی باشد و بگوئی بعد متصل
رستینها بر آید اما باید نشسته بود و اگر در برج آبی بود و تراب
و بهتر باشد و محدورات وی چهار چرت **د** باشد که قدر ماضی نور باشد
که آن تخم تا شود و با خرمی که در این است یا اگر قدر با بوی انسان

پنج خزان حکم اصلاح نماید و غرضی ندارد و نکست نرسد - باید که بخیر
 صاحب طالع نظر نماید که آن نفع را اوقات سعد نماید که قمر بر خیل
 متصل بود و نظر خداست که هر چه کار کند بر او بد و نشود و آنکه پذیرد
 نماید که قمر بر خیزد و بر نظر که باشد که آن گشت از بانی تبار شود
تفسیر بر که کردن مشروطات وی پنج است ۱ باید که قمر در برج کبوتر
 باشد و آن ثلثه آبی باشد است و بر جمیع خزان نیرب یا و در دست
 - باید که طالع نیز یکی ازین برج باشد ۲ باید که صاحب طالع یکو کا
 باشد و بطلان ناظر ۳ باید که سعدی در راجع باور غایب باشد ۴ باید که
 صاحب خاسر با صاحب طالع اتصال بود و نظر قبول و اگر بکند او و بچشم
 نیز نظر بود که غایت کار باشد و بعد از است وی و دست
 نماید که غرضی در طالع باشد یا در وی خصوصاً و تداوی - باید که قمر
 تحت الشعاع باشد و در طریقه قمر نیز نیست **باب اول در بیان طالع**
 وی شش است ۱ باید که طالع مسعود باشد و دلیل بود برست و باید که
 ستار و وسط السما دلیل بدل اجارت و چهارم دلیل عاقبت پس اگر
 طالع قوی باشد اجارت دهند و رافع تمام باشد و اگر طالع محسوس
 پیشانی یا راد و سر انجام کار برد و انکار کند - باید که قمر نکشالی

باشد و در
 باشد و در

باشد و در برج ارضی بود اجارت ستانده متع کر و ۲ باید که ماه
 بر طرف باشد از سعدی و متصل باشد سعدی که آن مرد و سعد یکدیگر ناظر
 باشند و نظر خودشان اول بود ۳ باید که با و بچند او و خدا خود ناظر بود
 ۴ باید که خداوند خدا را از سانس او در باشد ۵ باید که او با و بنویسد
 باشند خصوصاً وسط السما است اجارت با نفع دول خوشی باشد و کار
 بر او رود و دست بر خدا نماید و در او ای دل اجاره قدر نماید ۶
 باید که خداوند طالع مانع یا تقاریر صاحب سابع باشد و سعدی ایشان
 ناظر بود ۷ اگر راجع قوی باشد و خداوندش یکو حال و بطلان ناظر آن
 اجارت نماید که گاید و بعد از است او و اینها بود **تفسیر بر که کردن مشروطات**
 و غرضی نیست ۱ باید که قمر تحت الشعاع باشد و آن سه پنهان باشد - باید که
 طالع و خداوندش مرد و مسعود باشند ۲ باید که قمر بخداوند طالع ناظر
 بود و دست ۳ باید که خداوند عاشر و سابع مرد و سابع باشد و در
 ۴ باید که صاحب ثانی و ثالث باشد و مسعود و متصل بخداوند طالع اتصال
 همی و ثالث اتصال نشود ۵ باید که قمر در برج سابع باشد و اگر برست
 زحل بود و بگوید باید که خداوند غایت المال صمیمی بود و اگر در تداوی باشد
 بهتر و خداوند رات وی دوست ۱ باید که قمر خداوند خداوند او و خداوند طالع

زمانی که قمر در عقرب و قوس باشد که پسندیده
 شود **در این صورت** شرط است وی در جهت **۱** باید که قمر در
 طالع متصل باشد دلیل این اتصال قبل - باید که صاحب ساعت نیز طالع
 و این که بسته بود بود **۲** باید که سعدین را آداب باشند و محدودی
 بود این که نسبت هر دو که در کتب نبای بود اما فی بعضی آمده است
نکته این که شرط است وی در است **۱** باید که قمر یکی از سعدین را طالع بود
 متصل باشد - و گفته اند که است که قمر در برج عطارد باشد و در اول برج است
 و محدود است وی خلاف اینها بود و دیگر آنکه از باید از ضعف شش که او در
 امان است چون یکت حال بود در آن شب تصور می واقع شود و نه **۲**
در این صورت شرط است وی چهار است **۱** باید که قمر در برج اکی باشد
۲ باید که طالع سینه یکی از این برج باشد **۳** باید که سعدین طالع ناطق باشد
۴ باید که روی آردان و آب را به کاتب شرق و شمال باشد و یکی
 در باب نجوم خندان در طالع ناطق را که در کتب حسنه ارات برین کتب
 ذکر کرده اند که با تجربه معلوم فرموده اند که چون چنین شد تیره برکت در
 موضع پیدا شد و محدود است وی است که شاید در وی آردان و آب را
 بجانب جنوب و عقرب کردن که با و ناسپندیده باشد **در وقت**

انوار

در وقت است **۱** باید که قمر در قوس و میزان جد باشد که آن طالع بود
 برزاقی شاط و بقی فوت - **۲** باید که قمر متصل بود برزاقی که آن طالع
 برزاقی و بقی فوت **۳** باید که قمر ناطق در طالع ناطق و بقی فوت که آن
 ولایت بر وقت تمام کند - **۴** بهتر آن باشد که قمر در برج منصرف بود و برزاق
 متصل و یکس نیز شاید - اگر قمر اقیاب متصل شد دلیل بود بر کزنا
 رغبت کردن آن آردان و محبت و کثرت لذت **۵** اگر خواهد که قمر در میزان
 باشد که قمر در برج عظیم باشد که آن جزا و سبیل و اسد است طالع نیز طالع
 عظیم باید و قمر از سعدین ناطق **۶** اگر قمر در وقت ولایت زیادت باشد
 خصوصاً با شش و نیکو حال و در برج با وی نیز خیرین خیریت آردان و در برج
 زن و الدت و ناطق و خری پیغزید و محدود است وی در جهت **۱** باشد که
 قمر در طالع متصل باشد که آن ولایت که برستی و انقطاع - **۲** باید که قمر در
 باشد که آن دلیل تابست و خلل **در این صورت** شرط است وی در جهت
 است **۱** باید که قمر در برج کبیر آردان بود چون سلطان و عقرب و جوت -
 باید که طالع وقت نیز یکی از این برج بود **۲** باید که قمر در طالع ناطق بود و بود
۳ بهتر آن بود که قمر از سعدی منصرف باشد و سعدی متصل **۴** باید که سعدی
 و طالع با وسط السیامیت را عاود و باید که صاحب طالع ناطق بود

بودت صاحب خاص صاحب طالع ناظر باشد بودت باید که
قرار یازدهم بود صاحب خانه اش بوی ناظر صاحب بران الکلیه
که به نظر است که آفتاب در جزایا سلطان بودی اگر هر قدر نیست
خواهد باید که قدر در بری بزرگ بود در شش شش خد او در طالع و صاحب است
قره خد او در خاص بروج یا اربعه که باشد اگر اشی خد این
دلیل در بروج یا اربعه موش باید باید که در طلب که در ساعات
صوبه یا علیه از روز یا شب فرد باشد و در طلب موش که در ساعات
در بروج بود صاحب که در بروج اول بود بود که شش زاید است این
وقت نصف بهتر کرد و طلب است باید که در بروج آخر شب باشد طلب
میشود او در ساعات که می فکر باید در بروج مذکور در طلب ثابت بر خاص
باید که خد او در خاص شرقی باشد و نمکوعال باید که طالع بر بروج شش
باشد باید که قرار اجتماع دور بود و خد زرات هی چهار چهر است
نماید که قدر در جرات حتر قد بود نباید که خد او در ساعات در طالع
خاص بود بهر فرد از جهت و اتراق نخست صاحب خاص
حذر که از شش و زمره که دلیل تابعی حال فرزند باشد **طالع خد مرد از دم**
مشرطه و هی پنج است باید که مایه مایه باشد در نور باید که قدر

نیم

زمره و شری ناظر باشد بودت و ترجیح تر جاری باشد اندر بر بران باید
قره خد بایط باشد باید که خد او در طالع و قدر در بروج موش شش و طالع
باشد باید که طالع بر بروج این بروج باشد و خدی و بی ناظر خد بودت
است او در ساعات **شیر و ادن** که در ساعات دی چهار است
باید که در از خاص بری بود باید که زمره مستقیم باشد باید که
قره خد و خصوصاً زمره متصل باشد باید که زمره در خاک خویش خد بود
و خد و دی جهت و اتراق زمره است **ماهر و زمره** باید و ادن شرطه
و شش است باید که طالع وقت خد باشد یا سید یا ادن خاص
باید که قرار خاص پاک باشد که ان لالت بر قبول خد او شود و طالع طالع
باید که در خاص صاحب خانه خد متصل باشد باید که زمره یکدیگر باشد
بودت مامول و تربیت تمام نماید باید که قدر مخصوص این باشد تا دی
را بر شصت بود و خد زرات هی پنج است نماید که کی زمره بر خاص
باشد خصوصاً صاحب که صاحب نامن یا ربع بود که در خاطر باشد
نماید که شخصی مرد و دم بود که خد او شوار پذیرد خد که از ان که قدر مخصوص
این چنین باشد که طالع تربیت تمام نماید و دی بر دی محمد بن خودی روا



بنویسد که زمره و قرار طالع ساقط باشند که دایره را بر او بود باید که صاحب
را به و عاشر طالع باشند و از طالع صاحب طالع ساقط که دایره
کو و کمره و دایره بود **در شش ماه** که شش ماه است
باید که دایره را بر او باشد از شش ماه است و بعضی بود که هر یک
باید که دایره متصل باشد و از خانه خویش باشد و در کار باشد
الملوک که دایره است که درین استیلا باید که دایره خانه خود را بکشند
که دایره خانه دایره طالع بود که نظر ایشان بکشد که سید بود
باید که دایره خانه دایره صاحب طالع در بروج ارضی باشد و یک سال
باید که طالع کلی از دایره شش ماه بود باید که دایره بروج ارضی بود
بنویسد و چند مراتب است و اینهاست **یک** که دایره طالع خانه زمره بود
که آن حالت کند که در آن فرزند بخواند فرزند سیح فرزند دیگر از شش ماه
کند که **یک** که دایره شش ماه است و دایره شش ماه است
در بروج صعود باشد و بعضی گفته اند محل دایره در بروج میان بخت و در جوار
و سبزه و لوله و در بانی بود باید که درین حدین باشد **باید که طالع**
دایره و از نظر خویش پاک باشند **باید که** که فرزند دایره یا طالع باشد **باید که**
استولی بر طالع که از حدین باشد و اگر مرد و دایره طالع باشند و اولی

و چند در است و دایره شش ماه است **باید که** که دایره طالع باشد و دایره طالع باشد
عشر طالع طالع باشند یا یکی در آن دایره **باید که** که دایره طالع باشد
را به صاحب شش ماه و دایره طالع باشد که آن موجب شش ماه است
یکی که بخاطر که دایره بود **در شش ماه** که دایره شش ماه است
از احتیاط تمام کرد که درین دایره شش ماه است و درین شش ماه است
درین شش ماه که دایره طالع باشد که کتب دیت است و دایره طالع باشد
یکبار بود و دایره که دایره دایره باشد که بسیار بود و آنچه تمام شش ماه است
که ثابت بر جهان است و چون دایره دایره باشد چنانچه توان باشند که
بسیار با صاحب شش ماه یعنی تمام شش ماه برای که بسیار باشد و در شش ماه
است که کسی از آن شش ماه بود و شش ماه دایره بود و چون آن شش ماه
یافت فی الحال بود که دایره بود و دایره بود و اگر درین حال توقف یافت
بر نیاید که بوجه شش ماه از دایره که دایره است و دایره شش ماه است
درین شش ماه دایره شش ماه است و دایره شش ماه است و دایره شش ماه است
در شش ماه است و دایره شش ماه است و دایره شش ماه است و دایره شش ماه است
هر از هر طالع طالع بود و دایره شش ماه است و دایره شش ماه است و دایره شش ماه است
دایره شش ماه است که دایره شش ماه است و دایره شش ماه است و دایره شش ماه است

و

نباشد با سبب های دیگر نبات در جامه مذموم است و سبب اول غم
 پس در ابتدای عمل تا آخر استعمال این پوشیده بماند زیت کردن
 در برنج تا بشوید و نبات ترین است چرم است از سبب زیت
 و سبب اول نبات بسیار و صورت است و نبات است بر کوشش
 و بعد از آن سبب نبات است تر باشد و در نبات مذموم تر چرم است
 قمر است و خانه مرغ و بعد از آن که خانه زحل است و زحل دلیل نباتی
 و نبات است و از سبب که غایب تر باشد که خانه زهر است و سبب قمر
 و کاتب ال طلال حکم است و سبب المندس المصری در شرح همین کلمه
 فرمود است که برنج تا به کوه است در ماقبل و بریدن و پوشیدن
 جامه و اسد از سبب تر است زیرا که او که کرم چرم را با او بود و در از سبب
 غایب در سبب تر است او باشد پس معلوم شد که منع اسد برای شدت نبات
 در سبب که کرم قطع است و نبات است کرم و شک و طبع جامه زهره و سبب
 سرد و تر و مرغ پس سبب اسد ضد طبع جامه بود و کرم و مایه زدنش
 یا نه و در سبب طبع اش سوخته شود و از سبب طبع سببی دریده کرد
 و نیز تا آنجا دارد و در سبب بعضی و در جامه و از آن که اسد دلیل ال
 سبب است و کلمه اسد از برای درده است که در حدود ری دیدم که

موهن نباتی

معروفی که از نوکیانج در آبجی پوشیده یکی را کلاهی و یکی را موزه و
 هر سه روزی پوشیده که ماه در اسد بود و در آن روز احتراق زحل
 در اسد و در حاشی آن هر سه را بپوشید که در روزی نبات نیست
 و در کس که کلاه و موزه داشته بود یکی پوشیده و از آن کس که قبا و
 از زلفا برین کرد پس از آن برده چند پوشیده پس آن کس که کلاه
 پوشیده بود و چل و چ در جامه جامه ای خوف و نبات از آن مرض
 بصحت رسید و آن کس که موزه پوشیده بود و جامه جامه و جامه
 صحت یافت و آن کس که قبا پوشیده بود و جامه و جامه ای کشیده و
 او را از ری جامه برده که در زلفا یافت و در جامه جامه که کرد که
 سبب کس پوشیده و در جامه جامه شد و جامه جامه جامه که آن مرض
 کس جامه جامه جامه جامه جامه جامه جامه جامه جامه جامه جامه
 از این حکایت است که مراجعت با آن لباس تر از جامه جامه است و جامه
 بعضی از حکما اعتقاد در بریدن و پوشیدن جامه جامه جامه جامه جامه
 جامه جامه جامه جامه جامه جامه جامه جامه جامه جامه جامه جامه
 در جامه جامه جامه جامه جامه جامه جامه جامه جامه جامه جامه
 خواص جامه جامه جامه جامه جامه جامه جامه جامه جامه جامه جامه

بر ساقها کنند و بدان ایالی خواب درخت و آنچه کل از غریب است
 آب شکر کرده اند و چند چیز است باید که قمر در برج خلب باشد
 خصوصاً صحرای و سرطانی میزان جدی کرده داشته اند و در زوایدین
 شاید تخمین از جهت که بغایت پسندیده بود باید که خدایه طالع
 ناقص البر باشد و خدایه در خرب باید که ماه و زاید و زواید حساب
 باید که قابل تر باشد و ساقط و ضعیف بود باید که قمر متصل باشد به
 و اگر اتصال بود است باشد اولی بود باید که برین و پیشین
 ساعت مسموم و اتفاق کند و اگر آن ساعت مشرقی بود جابر پاک ماند
 و در ساعت عطارد مسموم نیز می باشد اما اگر ساعت مشرق بود باید که
 سعدی در طالع بود تا موجب شرف و بزرگی کرده و اگر ساعت قمر بود تا
 که قمر بعدی متصل باشد تا بخوبی و شادی داشته اند و اگر خسی متصل بود
 باید که سعدی در طالع وقت بود و اگر زمره باشد بهتر اگر ماه
 حاشی بود بهتر باشد و از آنجا که سعاد و حال ضعیف باید که ماه بدان
 سعدی که در طالع است مسموم باشد که خستیدار و رعایت خوبی بود
 باید که زمره قوی حال باشد و مستقیم و جابر حرکت آورده است که
 برین احتیاط طالع وقت و یازدهم باید که مسموم باشد باید که ماه باشد

خاطر

خاطر خویش ناظر بود باید که خدایه خانه ماه قوی حال بود و اگر
 خیر و مسموم و ناظر باید که طالع سرطانی بود یا اول میزان قمر
 و موضع بهتر بود و در آخر و اول قمر نیز زواید داشته اند چنانکه
 با خدایه کویر که آنچه خض کرده اند که قمر در برج خلب باید موضع جیت
 در برج خلب که چون در ماه باشد جابر پیشین و بغایت است
 است و با خدایه و همچنان و در برج حوت سراسر برج تری نیست
 باید که ماه کویر متصل شود که صاحب طالع زوی مضموم بود و اگر کویر
 شود که صاحب طالع به متصل بود باید که قمر زواید و در آنجا
 باید که صاحب طالع مسموم بود و در موضع نیکو و ناظر طالع و مسموم
 از وی آخر از واجب دانسته اند شست خیرت باید که ماه در برج
 ثابته باشد و با و ترین حد است چنانچه سستی ذکر رفت نماید که
 متعارف کنش باشد و در مقابل و برج ایشان که آن دلیل امر ای باشد
 در وقت استعمال آن کار از تقاضای طبعیت آن شخص خصوصاً که قمر در
 ثابت بود و خدایه از متعارف و متقابل افتاب که آن ولایت کند و اگر
 جابر در برج و طالع کند شود و نامرادی بود و از جهت طوک و سلطان
 بر خیزد و از ساعت زحل که جابر زواید و هر که کرد و آن ماه دارد

و اگر تازه در جهت شمالی چون برج در ربعی زین تعبیه باشد اهل این ربع در جهت
 غالب آید برای یک ربع باشد چنانچه اگر در جهت ربع متضامی باشد
 او غالب آید پس اگر از علامت این حال که اصل است در این باب غافل نباید
 بود اما مشروط است بر دو صورت اول باید که طالع بعدی باشد تا کما
 بر او درود - باید که صاحب طالع در عاشر و دهم آقا گزیند هر دو
 باید که در ربع خنجر بود تا آقا گزیند غالب شود - اگر متصل باشد
 بعدی که از علامت غالب کرده و اگر متصل باشد خنجر که اول از علامت
 شود - اگر خواهر که در جهت برابر باز نهاده و در ربع و طالع سرور
 در وسط السانند - اگر با و عطارد در دهم و یکو حال باشد هر دو
 راست باز نهاده و خانی گزیند - تصرفاتی که در این ثواب باشند که
 که در جهت این ثواب باشد از شمال جنوب و اگر چنان اتفاق افتد که در جهت
 موضع قرار نگیرد و لایق آن موضع بر جهات را بعد چنانچه ماه در جهت
 حمل بود و حمل و لیل شرق است در جهت شرق نشیند و باقی هم برین
 یکو و **و** باید دانست که شرقی را شمال بود و غربی را جنوب
 پس در نشستن علامت این جهت که تا غالب آید - باید که در جهت در این ثواب
 باشد که مصاف و جهت غارت کنند تا غلبه کند **ی** اگر صاحب طالع

و اگر

بخش کند صاحب طالع را فایده در جانب آقا گزیند بود اگر صاحب
 طالع و صاحب مهارت باشند در جهت الرجا و شری در طالع بود با شیان
 بر او بود و بر او جزیند **ب** اگر خداوند طالع و صاحب در عاشر باشد و
 زمره در طالع سرور و حریف بخیر و شیطا باز نهاده چون فارغ شود
 دل و خرم باشند **د** اگر طالع برج و جبرین باشد و خداوند طالع نیز
 در برج مجده باشد و در وجهه راست و در غایت **د** باید که در جهت
 متعلق باشد الا در جری و جز این خواتی است **د** باید که متصل باشد
 بر سر و عطف را در این ربع تا بازی سیکند **د** باید که طالع برج زاید
 المطالع باشد و اگر سبب که بشرطی که عطارد و جری باشد بهتر بود
 باید که قرار از المیز و العدد باشد **د** اگر خواهر که بازی دیگر که در طالع
 برجی است گزیند چه اگر متعلق باشد بازی زود گذر **د** اگر متصل بود
 زمره و عطف را پسود با وجود آن شری در طالع بود آقا گزیند
 برود **د** اگر با و عطارد و شرف و صاحب طالع متصل و لیل که در جهت
 کسی که آقا گزیند را تعلیم دهد و اگر بعد از انصراف از عطارد و صاحب
 طالع متصل شود و لایق گزیند به صورتی که با آقا گزیند صورت کند
 و حریف او را تعلیم دهد **ا** اگر طالع یکی از برج مجده باشد و در جهت

باید که قمر قبل از یقینت زمره باشد باید که قمر متصل بود و مشتری می رسد
 تا تمام وقت و نیکو آید **طبری** گوید در باب سبب جزین فصلی آورده است
 اگر چه حقیقت بعضی از آن نکات را در مقدم نیست تا به جهت تکرار یاد کرد
 می شود و این فصل شصت بود و پنج نوع اول با اعتبار سبب این نوع
 ثانی با اعتبار الوان ایشان تا پنج نوع اول اگر سبب دو ساله خرد باید که قمر
 در حاشیه باشد و خستیم شود بود و اگر سبب سه ساله خرد باید که قمر در وسط باشد
 بود و طالع منصرف باشد و اگر چهار ساله باشد باید که قمر میان وقت سابع و در
 باشد و سه ساله بود و اگر پنج ساله خرد باید که قمر میان وقت الا و وقت طالع باشد
 و سه ساله بود اما نوع دوم اگر سبب سیاه خرد باید که قمر در طالع بود و قمر
 بر طالع متصل باشد تا اگر سببی نرسد و اگر سبب نرسد باید که مشتری
 طالع بود و قمر بر طالع متصل تا بدان سبب خرم و شاد شود و اگر مشتری کلک باشد
 باید که مشتری در طالع وقت بود و قمر از وسط باشد تا زمان زنده و اگر گریست
 باید که آفتاب در طالع وقت بود و قمر متصل با آفتاب تا بدان سبب شاد
 گردد و اگر سبب چنگ باشد یا خرد باید که زمره در طالع وقت باشد تا
 بر طالع بود تا آن سبب خرد گردد و نیک صورت شود اما برین نکات
 قاهره توان نمود و اگر سبب اقل بود باید که طالع در وقت باشد

و در این

و قمر بر طالع بود تا سبب اید و نمراد رسد و محدورات وی به جهت
 باشد که ما به مگوئی قمر متصل باشد که آن خوان دل خداوند گران و
 ناخوش آید **نسیه** که قمر بر طالع خرد باشد که سوره را چشم بود و خدا
 و ندش را محال فرماید **حذر** کند از معاقله قمر و مشتری که دلیل ناسی
 چهار پایی بود **نسیه** که جای طالع بر جای سببی باشد **بر** نیز
 از آن که قمر مگوئی راجح شوند و که آن چهار پایی را علتی بود و کلمه
 اگر آن کوکب صاعد باشد درین سوره نقصان بدید اما در بعضی
 و بی خبری بفرماید **نسیه** که قمر مگوئی با طبع شوند که نقصان برسد
 و گفته اند اگر آن کوکب با طبع مستقیم باشد درین سوره بفرماید و در
 دی نقصانی نماند و شش سوره اگر قمر در اسدی یا حوت باشد و پنج
 و در وسط السماء دلالت کند که آن سبب و ندان گیرد یا لگد زن شود
 و از وی پنج سوره **نسیه** که قمر در منقلب باشد و نحو سوره و از پنج
 که آن را پایی سرش تند و تیز باشد **رو** بود که وقت خریدن پنج
 و در منقسم طالع باشد که به شش انگشتی **سطح** چهار یا خرد **چهار** یا
 مشروطات وی و به جهت چهار پایی آن که شش و شش
 خرد باید که طالع وقت و جای قمر تیره آید پس قوس باشد و اگر چهار پایی باشد

بجهت نتاج چون کاو و کوهند طالع و حامی قمر عین گفت شد
 و نیند اخرا سید نیز بخیر کرد اند - اگر خواست که آن چهار پای قیمت باشد
 گیرد باید که طالع برج و جدین کند و قمر را بستارگان بعد متصل سازد
 و مجدورات وی نیست که نماید که قمر منسوب شود ناظر برطل که غلطی عظیم
 آرد و برج نیز نماید **تاما که در آن برشکی** مشروطات وی نیست
۱ باید که ماه در برج مجده باشد - باید که ماه متصل باشد بعدی بهتر
 آنکه زمره باشد زیرا که موافق تاما و طربست تاما ز آمدن آن نشان
 باشد و هیچ غم بوی نرسد باید که قمر از جدی تصرف شده باشد و دیگر
 آن بعد در طالع بود که در بر او باشد اگر ماه در برج دوم باشد
 از زمره را پسند درین زینگاه کنای باشد که بدیهه ارایشانی و
 کرده اگر ماه در عاشر باشد مصورین الحدیر این استگاه نشاء سی
 دست و چهره از برای تاما شایسته نماید که در برج خاکی باشد ناظر
 بر زمره و طالع وقت نیز یکی ازین برجا باید از برای تاما شایسته آن وضع
 که بر لب آب بود یا در آن محله آب بسیار باشد باید که قمر در برج آبی
 و زمره متصل باشد و مجدورات این بسیار دولت نماید که ماه با
 برج باشد خصوصا از متعلقه و برج که این لیل اندوه و طالت باشد -

باید که

نماید که قمر برطل بوند و گران لالت رول شولی و صحبت کند **تاما**
کردن بر آب مشروطات وی نیست است **۱** باید که طالع برجی
 ارضی بود - باید که قمر را رابع و بی راجه توایم باشد چون حمل و ثور و
 جدی **۲** باید که از جدین یکی در طالع و یکی در عاشر باشد اگر ماه
 زمره تصرف باشد و خالی السیر و بهترین قبی باشد تا شمار او آن
 زینست که بغایت موافق آید اگر خواهد که در رود باید که طالع
 برج خاکی باشد از هر آنکه دلیل نقی حرکت برج متعلق است از زمره
 که نزدیک است رود باید که طالع ثابت کند و عقب بر چند که برج ثابت
 است نماید باید که قمر در چهارم طالع یا در نهم یا ختم بود و بخیر
 باشد تا تاما بر مراد گذرد باید که شتری یک حال در طالع یا عا
 بود و یا عطارد و مسود در یکی ازین دو و تد باشد که د لالت رشا و مانی
 کارائی کند **۳** باید که قمر را رابع نیز مسود بود تا در آن تمام که محلی نماید
 نماید پسند و مجدورات وی نیست است **۱** نماید که ماه در اوایل
 باشد که موقوفه و خست است - حد رکذ از آنکه موسم باران طالع یکی
 از برج آبی کند و قمر و زمره در عاشر که البته از باران ضرری رسد طالع
 انجامد حد رکذ از نحوست طالع و موقوفه صاحب او اند و کفین متعلق بود

علاج شکران در آب محلول بود که در زیت و قاشا در آب سیر شود
 جز در زرد قها و کشتیهای باید که آب کشتی در آب کندن روان کردن
 در طالع غایبند و آنچه غایب این آب است از شر و طاعت چنان است
 ۱. باید که طالع وقت برج آبی باشد - باید که زهره در طالع بود یا در
 دهم یا در یازدهم یا نهم تا آن کار با نشاط و طرب بود و دیگر باید ۲
 اگر که متصل بود به زهره و زهره در برج دوشنبه یا در لاله که بران که درین
 آب کسانی که آینه که به آرایشان شود و اگر زهره به شتری متصل شود
 یا قمر به شتری پیوند حکم دارد - باید که ماه در سیم یا نهم یا بیت الرحا یا
 ۵. اگر خواهر که در آن قاشا و در غایت طالع برج ثابت خالی کند یا آن
 ماه را در وسط السمانند تا در آن سیم سلامت ماند و یا دانی خوش
 موافق آید و اگر خواهر که در آن قاشا رود باز آید طالع برجی متغیر یا آبی
 یا خاک و صدی در وی ماه در فرج خود یا فرج شتری ماه و دست معاد
 و خرمی بود و آنچه خود در دست است و شر و طاعت باشد **شراب بکرم** بکرم
 حکما شر و طاعت دی شش است ۱. باید که قمر در برج آبی باشد الا معتد
 - باید که قمر زهره متصل باشد تا آن شراب طرب فرایند بود ۲. اگر قمر
 بعد از اتصال زهره یا قاتب پیوند و بطر خود سیم یا کرم این مخطوط

شوند اگر اتصال باطل رسد و بود آن شراب بکرمی و طرب خود
 شود با جویان موافق ۳. اگر شراب برای حاجت کند باید که ماه در برج
 میزان بود و متصل به طالع و تا در آن فرایند باشد ۴. بهتر است که ماه
 به شتری یا طرب بود تا در آن شراب منفعتی عظیم رسد و معذرات وی دو
 چیست ۱. نشاید که قمر در طالع باشد و نظر خداوت که آن شراب غم
 فرایند باشد و دیگر و چهار آورده و اگر نظر محبت بود آن شراب
 خورده شود - روان بود که شکر سیم یا نهم یا بیت الرحا یا سیم یا نهم که آن
 دلیل کشتن خرم یا تابا شدن شراب بود **شراب خردان** مکارانه
 که شر و طاعت دی زهره است ۱. باید که ماه در غنای زهره بود یا در
 ۲. باید که شتری در طالع بود یا در دمی دیگر ۳. اگر ماه در میان سیم و دهم
 طالع باشد یا میان چهارم و طالع در آن وقت شراب کرمی روان
 و در دو در آن در برج دیگر شراب و سار که در شایسته بود و در میان
 نذر و اگر خرد خود باید که ماه یا قاتب متصل باشد بودت ۴. اگر
 شراب غایبی و کرمی خود باید که ماه به شتری متصل باشد بودت و خود
 ۵. اگر شراب کرمی خود باید که ماه زهره پیوند با اتصال پسندیده
 ۶. اگر شتری خود که از جهت است که در شایسته چون کرم و در آن

اما بدان باید که قدر برج خاکی باشد متصل گوی بعد تا اوقاف این
 خورون همه شرابها را بهتر است که قدر بره متصل باشد از نور با زمین
 درین شرط باید که قدر شرقی بود در حشره مغربی **ط** اگر خواهد که در شراب
 خورون از همه کس سبقت برد باید که در آن برج نشیند که قدر وی است
 اگر میان طالع و حشر باشد در جانب شرقی نشیند میان تمام و تمام
 مغربی جنوبی و میان طالع و ساحل در جانب غربی شمالی و میان چارم و طالع
 در طرف شرقی جنوبی و محدود است وی در چهرت **ا** ماه در برج چاک
 و متصل برصل شراب انکوری خورون از میان و در چهرت را در چهرت
 اعتدال بسوی یوسف و برودت کشد - ماه در برج امشی و متصل برصل
 شراب انکین خورون حضرت رساله **مجموعه کان زون** در طالع وی
 یا زده است **ا** باید که ماه در برجی متعلق باشد - باید که ماه متصل
 بسود یا برج از نظر مودت خصوصاً طالع **ح** باید که طالع سپهر
 زون برای چوکان زون برج متعلق باشد و طبری گوید در حالت طالع
 باید که اول آن برج باشد ماه درجه از بر انکوری که متعلق است
 و بعد از آن برج را انتخاب زیادت شود بهترین برجه است آن
 محل و میران است از برای آنکه هر دو برجهای اعتدال از چوکان زون باشد

کردن در

کردن در آب و اندن بر مراد بود دوست سرود باید که در
 طالع بسود متصل باشد - باید که در اول طالع فوق الارض باشد
 خصوصاً حاشیه و عادی عشره باید که صاحب طالع از احتراق
 نخوس کپت بود - اگر خواهد که غالب شود گوی بران طالع باید
 زون که ماه در ان طالع بود و در وی بدان طالع باید که در قیاس
 از برج چاک در جهت یارزد با حقن که شست و با خردی گویند
 از آن جانب باید که جهت انکه در نزد و شطرنج با حقن در برجی
 نشیند که قدر در آن رجعت و غالب می آید و در شستن روی چشم
 کردن پشت با قهری کنند انجا رجعت **ن** باید که مرغ قوی آن
 باشد و در حشر بهتر زیرا که دلیل قوت سپهر است **ط** باید که
 عطار و مسود بود و تا بهما زیاده می تواند نمود و کار ناسک است آن که
ی باید که صاحب طالع در دهم یا یازدهم متصل بسود و برای نخستین
 بهتر آن بود که قدر صاحب طالع محصور بین السدین باشد تا آن کار یکن
 بر آید و محدود است وی پنج است **ا** نماید که ماه در برج ثابت باشد
 که آن دلیل گرانی و کالی بود و در برج دهم نیز زیاده باشد آنچه
 آن دلالت بر افادین مود و مرکب کند - نماید که برصل متصل باشد

هیچ نوع از انواع اتصال که آن لیل بطور کثرت باشد در راه بود
 که ماه با خداوند طالع متصل باشد تبار ماهی که آن لیل فادون
 است باشد **محمد یوسف** گوید که گوشت سید در دشت باشد که این کار را
 موافق بود و در کتب این چنین معلوم نیست **محمد فرخان** گوید باید
 که زحل در دشت باشد خاصه صاحب که تاسی و غل آرد **در دشت**
 شروعات و شش است **باید که طالع حمل یا توس باشد** **باید که**
 زهره در طالع بود تا آن طیب بگوید **باید که قمر در شش است**
 و در زهره جایز است **باید که قمر در شش بود متصل زهره تا**
 طایفه و در دشت لطیف و نافع بود و اگر قمر در طالع بود متصل زهره
 معین خاصیت دهد اگر آن طیب بدست بکار آرد بهتر است که قمر در جزا
 بود و طالع در متصل **اگر آن طیب از جزا باشد باید که قمر مقابل**
 برج و آفتاب بود تا بخور از آتش دمی خوش باشد و در آفتاب
 دمی است که بر سر و از بدن زحل و طالع که آن طیب بر آن بود
 تغییر کرد **در دشت** **در دشت** **در دشت** **در دشت** **در دشت**
 وقت باید و در دشت و در دشت طالع بود و در دشت و آن به این
 مقبول افتد **باید که خداوند خاص این در صاحب بود مقبول از صاحب**

صاحب آن به پیشی تمام به نیت شود و اگر خداوند مقدر در دشت بود
 مقدر آن به به در محل مقبول افتد و فایده تمام **در دشت** **در دشت**
 صاحب مگر و بنظر مروت و خداوند صاحب قمر آفتاب بود و در دشت آن به نیت
 باشد و در دشت است **اگر خواهد تا زیادت از آن نفعی بری ببارد**
باید که طالع برج زحل بدین که مخصوصا جزا حکای کند که اندک به جزا
باید که طالع در دشت و آن کند باید که خداوند صاحب یکی از دشت
باید که آفتاب مقبول پسندیده بود **اگر قمر در دشت طالع بود و در دشت**
 طالع و خداوند حکم کرد آن به نیت **باید که در میان طالع**
 بود **اگر قمر در طالع آن باشد که در دشت و در دشت طالع**
 بود و خالی السیر باشد یا خداوند و در دشت و در دشت که برسد آن
 چیزی دیگر زیادت کنند و در دشت که در دشت و در دشت که
 و با فایده باشد و در دشت و دمی است که تا به خداوند مقدر
 راجع باشد و قمر ماقبل باشد و در دشت صاحب طالع که آن
 به نیت نشود و در دشت و در دشت **در دشت** **در دشت**
 دمی و دشت **باید که قمر در جزا و دشت باشد** **باید که ماه و زهره**
 متصل بود و خداوند که در دشت و در دشت و در دشت که نیت

باشد و در بروج دیگر متوسط بود **اصولای علاج** مشروطات و محبت
 باید که بعدی در طالع باشد تا مقصود حاصل گردد و اگر طیب مکتوبات
 شود - باید که بعدی در عاشر باشد تا مازمان برود و تخلیط بخشد
 باید که ختم و صاحبش شود باشد یا اگر استعداده و ناماز و
 علاج نیز بود - اگر در این نیز صالحی حاصل باشد یا بعدی تا مازمان تخلیط
 اگر در آن وقت هم طیب هم مازمان برود - اگر در آن بعدی
 منصرف بود و بعدی متصل مازمان طیب از یکدیگر راضی باشند -
 باید که طالع از بروج معتدله بود - باید که در آن طالع بعدی متصل باشد
 باید که ماه در بروج معتدله باشد تا علت زود زایل گردد و مذهب در آن
 وی ده است - تا مازمان که طالع باشد که آن علاج بخار و دود
 و تباخی آن خالص شود - تا مازمان که طالع در مازمان بود که مازمان
 نیز و کار طیب دشوار گردد - تا مازمان که در آن بعدی در ختم که
 چهار از آن طالع بود - باید که در آن بعدی در آن بعدی در آن بعدی
 که چهار از آن طالع باشد - تا مازمان که در آن بعدی در آن بعدی
 که طیب تا مازمان که در آن بعدی در آن بعدی در آن بعدی
 خصوصاً صاحب شایسته که مازمان را مازمان باشد - تا مازمان که در آن بعدی

در بروج

طالع در ششم باشد یا صاحب ششم در طالع که چهار را آفت رسد ماه در
 طالع وقت دارد و او را نباید که طاعت در مازمان بود که در آن بعدی در آن
 نیز نشاید - باید که در آن بعدی در آن بعدی در آن بعدی در آن بعدی
 اگر در آن بعدی در آن بعدی در آن بعدی در آن بعدی در آن بعدی
 که آن دالالت بر آن وقت در آن بعدی در آن بعدی در آن بعدی در آن بعدی
 چیست - هرگاه که بعدی در آن بعدی در آن بعدی در آن بعدی در آن بعدی
 منسوب است که در آن بعدی در آن بعدی در آن بعدی در آن بعدی در آن بعدی
 و در آن بعدی در آن بعدی در آن بعدی در آن بعدی در آن بعدی در آن بعدی
 بر آن بعدی که در آن بعدی در آن بعدی در آن بعدی در آن بعدی در آن بعدی
 باشد تا مازمان که در آن بعدی در آن بعدی در آن بعدی در آن بعدی در آن بعدی
 بود تا مازمان که در آن بعدی در آن بعدی در آن بعدی در آن بعدی در آن بعدی
 خواهد بود که در آن بعدی در آن بعدی در آن بعدی در آن بعدی در آن بعدی
 مقصود از آن طالع در آن بعدی در آن بعدی در آن بعدی در آن بعدی در آن بعدی
 الزم بود و اگر طالع از بروج مازمان باشد تا مازمان که در آن بعدی در آن بعدی
 شرط اعظم این است که در آن بعدی در آن بعدی در آن بعدی در آن بعدی در آن بعدی
 باید که در آن بعدی در آن بعدی در آن بعدی در آن بعدی در آن بعدی در آن بعدی

و صاحبش اسود سازد و از صاحب طالع با نصیب گرداند تا صاحب
 بطریق حسن جوید و اگر در وقت اعتدال و شروحات بود **طالع** باشد
امراض شروحات وی پنج است ۱ باید دید که آن علت از کجاست
 که آنم که کس است اگر پنج دلیل آن بیماری باشد در آن وقت علاج باید
 کرد که شتر می دروید باشد و اگر زحل دلیل بود اقباب را دروید باشد
 باید که گفت و اگر عطارد دلیل بود زمره دروید باید و اگر قمر دلیل بود باید
 که ماه در مقابل خد او ندان برچ بود که ماه در وی بود باشد در وقت
 است علاج - باید که ماه از خوش خالی باشد ۲ باید که قمر و عطارد
 با عطارد و عطارد این بهتر بود ۳ باید که سعدی در طالع بود و سعدی در
 ۴ باید که ششم و صاحبش اقبال آورد و محدثات وی پنج است
 ۱ نباید که ماه در سبط باشد یا در و بال یا در طرکه که کار بر او نرسد
 ۲ نباید که قمر در مقابل ششم و ششم باشد ۳ رو اسود که ماه با اقباب
 متعارف بود یا در مقابل و ترس وی باشد ۴ حد که از آن کس است
 قمر و او که از او از ده درج باشد ۵ اگر کسی لیل مرض باشد که
 ماه در نور و ششمی وی باشد - باید که قمر و خوشین یک بود
 باید که سعدی در او نماند باشد تا مرض حادث نکند و احتراز را

اگر در وقت اعتدال باشد

کرد از اتصال ماه بر محل که سبب درازی مرض است **طالع** و **دست** پای
 از **زوج** نقل و غیر شروحات و بی پنج است ۱ باید که طالع سعدی باشد
 یا و لو حاجت - باید که قمر در یکی ازین برج باشد ۲ باید که ماه در سبط
 باشد ۳ اگر این علاج بی عمل خواهد کرد باید که هر یک بطریقش باشد
 بهتر مگر در آن وقت حرارت است و در با طراف رسد زخمیه و هر چند
 رات وی خلاف شروحات باشد **طالع** و **دست** و **پای** و **دست** و **پای**
 سبیل را علی الاطلاق شرحی چند است و باز سبیل را اینست علی کزای
 صاف شود مثل دفع صفرا یا سودا و مانند آن شرطی چند فایده و هر یک
 بجای خود مذکور می گردد اما شرائط سبیل خوردن مطلقا سبیل ده است
 ۱ باید که طالع و وقت برج آبی بود خاصه قمر و حکیم بطریق سبیل
 او برین قول متفق اند و آنچه در شرح شده آورد است که بودن قمر در
 آبی اختصاصی حصول طوباست که در این حیوانات با حصول طوباست
 و از وی سبیل را کفایت زیادت تواند بود و سیلان خلط با سبیل
 کرده و بعضی گفته اند در برج جنوبی جایست آبی و بعضی در میزان و
 داشته اند که از برج اساطفت ۲ باید که ماه ناقص الیور و الحجاب
 ۳ باید که قمر طری السیر باشد ۴ باید که ماه مضرب و در سعدی و متصل سعدی

و باید که در ماه از نیم پیش از نیمه و در هر روز باید که عرض ماه
 جنوبی باشد **باید که ماه طالع بود در جنوب تا خط عرض آید** **باید که**
 قمر فوق الارض بود متصل باشد ستاره تحت الارض که آن ستاره در
 در ربع بودی **خارج و گشت** می آید که باید که قمر متصل باشد بگوکب
 منعی چون زمره و عطارد و آن گوکب اگر تحت الارض باشد بهتر و تا
 دار و توجه با سافل به باشد اما اگر سهیل تحت طالع اندامی جز در می آید که
 سعدی در آن برج باشد که دلیل است بر این معنویا بنظر دوستی بدو مگر در
س بهتر است که قمر در حد زمره بود **باید که صاحب طالع بگوکب**
 الارض یا گوکب منعی متصل باشد که نهایت ستاره بود و محدود است و
 او است **نشیاء** که قمر در حد بود که نهایت بنا باشد و در سلسله و بدی نیز
 یکنوخت **نشیاء** که قمر را با زحل اتصال بود که در او کار نیاید و نشاء که
 دیگر و که گذر نباید که قمر بر پنج خود و از نظر خداست که در ذات و چندان
 روزه بدو آید و از پیش و تدبیر عاقل است تا در دیک کار کرد و هر چند
 ماه بر پنج نزدیک بود و عمل او و پیشتر باشد و در هر دو مکرر در زحل بخلاف
 است **نشیاء** که ماه و ششتری عاقل باشد که از او در ضعیف بود و
 آنکه قمر منعی قوت طبعی باشد چون ششتری باشد طبیعت قوت تمام یا در می آید و

و در هر روز

عرب سیرات متصل مکرر و در میان چهل کند و طبع او ترقی اعلاط و طبیعت
 آن باشد **نشیاء** که قمر با قات تا خط بود و نظر خداست که زبان دارد
 و حرارت و برست زیاد شود و نشاء که قمر بگوکبی راجع متصل بود
 بگوکبی که در وسط السماء باشد که در وقت عالی گذشتی بر آید **نشیاء**
 در اتصال قمر با صاحب طالع بگوکبی که در عاقل بود که کار کند و ترقی
 کرد **نشیاء** که صاحب طالع منعی محرق بود **نشیاء** که در آن منعی
 در او و قمر آید و اگر ضرر شود و نظر قمر منعی باید که نظر مروت و کشت
ی او بیشتر کرد نشاء که ماه کیر السعاده باشد و نشاء که کیر السعاده بود
 قمر دلیل طبیعت و اگر طبیعت قوی و در سلسله مکرر کند و اگر ضعیف و در آن
 دارد **نشیاء** که در او در شروط است وی سرپرست **باید**
 طالع بری از هر دو ای بود **باید که جای ماه نیز بری ای بود** **باید که قمر**
 سعدی متصل باشد و کیر السعاده بری شود و محدود است وی سرپرست
نشیاء که طالع و ماه و طالع و وقت بری عاقل بود که خاک طبیعت او
 و قوت دارد و باز دارد **نشیاء** که قمر منعی متصل باشد و در **نشیاء**
 در شروط است وی سرپرست **باید که طالع کی از هر دو**
 بود **باید که قمر در ربع با وی بود** **باید که قمر سعدی متصل بود و کیر**

در هر یک که ترست و در هر رات وی در است | نباید که طالع و خانه ماه
 برج آتش بود - حد که از آن گیریم پنج باغاب یا قمر متصل باشد **قمر دارد**
بعضی از شرط است وی سرختر است | باید که طالع برج آ
 باشد - باید که طالع قمر نیز یکی از برج ناری بود **باید که قمر متصل باشد**
 باغاب با اتصال بود و در هر رات وی سرختر است | نباید که قمر در
 طالع بود یا یکی در آن و که بسیار بگوید بود - نباید که خانه ماه و
 طالع برج آتی بود **و** دانند که قمر نیز به پوند که زبان سندان باشد
قمر دارد که با سال طالع که شرط است وی سرختر است | باید که قمر
 متصل باشد بگوئی که از تحت الشجاع بیرون خواهد آمدن - باید که ماه
 بستاره پوند که در آن وقت سستیم شده باشد تا عاقبت بعثت
 انجامد **باید که قمر متصل نیز به باشد** خصوصاً اتصال مجموع و در هر رات
 وی در است | نباید که ما متصل بود بر محل - نباید که قمر بستاره
 راجع یا در نه تحت الشجاع پوند **قمر دارد که کار میانه که شرط است**
 وی سرست | باید که ماه در برجهای دوجیدین باشد - باید که قمر
 بترج معدین باشد یا بترج عطارد و سمود **باید که قمر بشری باشد**
 بود خصوصاً بطور مست و در هر رات وی در است | باید که طالع

و طالع برج ثابت باشد - نباید که قمر طالع بود که از خردون دارد
 فایده نیاید **قمر دارد که طالع** که شرط است وی سرختر است | باید که
 قمر در برجهای ثابت بود - باید که طالع وقت نیز از برج ثابت باشد
باید که سمود در آن باشد که طالع بگوئی معدنین باشد بهتر
 بود و حد را باید که از آن که قمر یکی از آن باشد که خردون دارد و
 بود و سخت نرسد **قمر دارد که طالع** که شرط است وی سرختر است
 | باید که ماه در محل باخور باشد - باید که قمر باطل النور بود **و**
 باید که ماه بطی السیر باشد **باید که میان قمر و سیر** درجه نباشد
 در هر رات وی سرختر است | نباید که قمر در لوجت باشد - نباید
 که با سیر و السیر باشد **و** دانند که قمر از اجتماع مصروف بود و وی
 باستقبال نموده باشد | حد که از بودن قمر ماضی **عرب**
خردون شرط است وی سرختر است | باید که قمر در برج جمیع بود
 - باید که طالع وقت نیز برج خلیف باشد و حد را باید که از آن که طالع
 و طالع برج ثابت بود **مجموعه طالع خردون** شرط است وی سرختر است
 | باید که طالع و خانه ماه برج آتی باشد - باید که ماه بر سر متصل
باید که هر طالع و جای ماه از برج خلیف بود و در هر رات وی سر

اگر چه نماید که تحت الشعاع بود و از نور که غشی در طالع باشد **عذر کند**
 از آن که قمر بطالع و در محل بود و خاصه چون آنچه که در آن که مراد از **تحت**
بسیار بر پیشین بعد از محاطات شرایط خاصه و شرایط خاصه و
 چیز است **۱** باید که قمر بر طالع باشد **۲** باید که ماه بر طالع باشد **۳** باید که
 پسندیده **۴** باید که قمر ناظر بود بر پنج شرط پسندیده و عذر و رات و
 همانست که در باب سابق گفته شد و دیگر نماید که قمر در دم طالع بود و در
 یا مخرج از ششم ناظر بر که بسیار بد باشد **تخت کون** مشروطات و
 منفعت **۱** باید که ماه مستحق باشد بر زمره **۲** باید که قمر متصل بود یکی از
 معین **۳** باید که خداوند خانه قمر شمالی باشد **۴** باید که قمر در برجهای شمالی
 باشد **۵** باید که ماه زیاد باشد و نور و کوشش را که در ناظر بود **۶** باید
 خداوند طالع در طالع باشد **۷** باید که خانه ماه و طالع بر جمیع موانعی بود
 و عذر و رات و رات **۱** عذر باید که در از بودن ماه در عترب خاصه
 مخرج بودی ناظر بود از آنکه و کوشش چون نظر نمودت باشد و ماه ناقص بود
 بود چندان بد نباشد **۲** بر نیزه از نظر ماه بر طالع بود که باشد **۳**
 عذر کند از بودن قمر در آنکه و طالع **۴** چهار **پنج** کون مشروطات
 و چهار است **۱** باید که قمر کلی از نمود و چنانچه مشروطی **۲** باید که بسیار

عذر

خانه ششم ناظر بود **۳** باید که ماه در برج موانعی باشد اگر طالع
 نیز ششم باشد اولی بود **۴** باید که قمر بر زمره مستحق بود و عذر و رات
 وی دو است **۱** نماید که ماه در عترب بود و خصوصاً با اتصال مخرج
۲ عذر کند از نظر قمر خجسته **۳** باید که باشد **۴** عذر کند از نظر
 وی شش زده است **۱** باید که ماه در برجهای موانعی باشد
 الا حدی و حکیم عمر فرخان گوید در همه برجها شاید الا حمل و عترب و جدی
 و میزان است که قمر در برجی بود که بر صورت مردم باشد و آن جزا و پسندیده
 و میزان و مضاف اول قوس بود و بعضی در عترب و رات است اندوخته
 و در قوس اولی شش است و آن است که اگر جای ماه و طالع بود وقت
 خیزد بنده عمل باشد خند و طبع و خجسته و در زود بود و اگر نور بود نصیحت کرد
 و این و فرمان بردار و در پنج کوشش و موافق خواهد باشد و جزا و نصیحت کرد
 نیمه آخرین و سلطان روانه که بنده کردن کسی کند و پسندیده
 انکه کار زمره نماید اما بسیار خواهد بود و از در و امثالان و در
 پسندیده بود و مردمان و کار کنند و باشد و چون میزان باشد این
 راست کوی و دانا بود و عترب نماید که خجسته و نصیحت دل خجسته
 و اگر قوس در عترب و نوی باشد اما کردن کس شود و اگر کوی بود در کوش

کوی و درخت باشد چون لو بود کار کشنده و با صلاح باشد و اگر
بود به اندیش باشد و اگر سعدی درین جای بود خیر و سعادت زیاده
کرد اندازد و اگر سخت نقصان کند و اگر سخت بود و درخت بیفزاید و از
سعادت کم کرده اند باید که طالع بر چسبیده طالع باشد و اگر
کوید بهتر است که طالع ثور باشد بر چسبیده بر چسبیده
خداوند طالع و طالع معلوم بود و اگر صاحب بیت شتر
نیز به طالع باشد یعنی درخت سعادت باشد پس بیاض بر چسبیده
مترتب گردد باید که خداوند را در سبزه با صاحب طالع خارج شود
باشد اما میان سبزه و خداوند کار اتفاق باشد باید که قره خداوند
طالع در او بود باشد یا در مایل باید که در او طالع قائم باشد از
آنرا بخشنه بر او را و اگر در قرن باید که صاحب طالع در چوب
درختی باشد و قره در چوبسته باید که در سبزه تو حلال باشد و صاحب
خداوند طالع ناظر بر نمودست اگر آن ملک بخت آن بخرد تا
او همیشه آموزد و باید که صاحب حاضر را اتصال محو باشد خداوند
با اگر آن بند که بخرد در دست چسبیده بود باید که طالع و خانه باشد
آفریند باشد اگر آن بند حاضر بخت خدمت بخرد باید که قره شود

و

از عطف رد اگر خداوند طالع در وسط باشد باشد و بود و
دیده از سحر ارضی باشند اگر خداوند سادس بر طالع بود و سحر
بصاحب طالع متصل شده اطاعت فرمان داری تمام حاصل شد
اگر خداوند که بند ثابت قدم بود باید که قره در میان بران بود و متصل
سعدی که در او بود باید که به میان سادس صاحب طالع باشد
از سبزه سبزه در آن وی چارست نباید که جای قره طالع عا
میرج باشد خداوند از آن که قره با چسبیده باشد تحت لارض در سبزه
که علامت گزینای بود نباید که قره از سبزه منفصل باشد که علامت گزین
و بی ثابت بود و اگر سختی متصل بود بر تر باشد خداوند از آن که در
در ششم بود یا خداوند ششم یا سبزه که بند و در دست ضعیف
ناگن باشد و از ضرری مالک او رسد **قره خسته** بر چسبیده
طالع هر چه باشد شاید اما باید که قره خایه ای باشد تا فایده رسد و اگر
سعدی در طالع وقت باشد بسیار سادس خرد و در ششم و فقه آن
قره خداوند از او کردن نباید و است که آفتاب و کوکی که قره از سبزه
و طالع در دست طالع خداوند است و هر کوکی که قره بر متصل بود و به طالع
بند و حاضر دلی بر سبزه او وی در آن دلی بر حاجت از او یزین

حمد و تحمید و تعالی با سجد و بایده چنان سازد چنان از شرایط کلیه سوره ها
 جزیه شست **ا** بایده که ماه زایه النور و العده باشد چه از زیاده و چه
 نوزده و سی و از زیاده و عده مال **ا** بایده که ماه در بر پنج ثابت باشد
 بایده که قمر بعدی شرقی متصل باشد چه اگر مغربی بود از پس از ماهی سوره
 چهار شود و ضعف بر وی غلبه کند **ا** بایده که طالع و عده باشد مثل از پنج کس
 باشند **ا** بایده که نیرین یکدیگر طالع باشند از شش یا سده نیرین مرد
 از نیرین سال که آن ولادت کند بر وقت مولی و عده و دوستی بند
 خداوند **ا** بایده که آفتاب و وسط السماء دو پاک باشند از نیرین سال
 خداوند را افقی نرسد **ا** بایده که ماه در بر پنج ثابت باشد از نیرین نصف
 و بعدی متصل که آن ولادت بر نیرین نصف کند **ا** بایده که قمر و صاحب طالع
 و قمر بر نیرین باشند یا سوره و قمر بر صاحب طالع که عده و زایه
 چهار است **ا** حد کند از عده نیرین که آن دلیل خدمت و وسایع و عده
 و نیرین میان باشد **ا** بایده که ماه نیرین بود و در صاحب که باز نرسد
 افق **ا** حد کند از آن که قمر در محاق باشد **ا** بر نیرین از آن که ماه یا نیرین
 باشد و نیرین متصل که بند و رکاب بدان انجامد که او را نیرین بهتر از آن باشد
فی کساح کردن این باب از جمله هجاست بایده که کامل و احتیاط در وی بود

و نیرین

قمر خداوند و تمام و آن تعالی و از آن چه هر طالع که در این خستیا را نقد
 همه عده خداوند خستیا را را عده دارد و از آن مدی الله تعالی تعالی
 اولاد و در پس شرط است که در این باب اهتمام تمام می باشد و بعد از
 محاطت شرایط کلیه از پنج شرایط ملاحظه بایده فرمودیت و در شرط
ا بایده که طالع و سال را و سوره باشد از نیرین **ا** بایده که قمر نیرین بود
 طالع باشد **ا** بایده که نیرین که کسب العرض است در خانه های مسوده باشد
 یا در عده و ایشان و اگر نیرین در بر پنج مذکور باشد و شتری در بر پنج
 مرد در آن ترویج بهتر از آن باشد و نیرین سال **ا** بایده که نیرین طالع
 باشد طالع و نیرین طالع **ا** بایده که نیرین عده و نیرین طالع و نیرین طالع
 اگر عده بود و از وی عده باشد اگر عده بود **ا** بایده که ماه و نیرین
 و نیرین هر سه در یک باشد باشند و بهتر از آن باشد و نیرین طالع
 ماه در شرف زمره بود یا در خانه های وی یا در قمر وی یا آن که نیرین
ا بایده که قمر معان شری بود یا بر طالع و نیرین سال که آن ولادت کند
 بر کشت خیر **ا** بایده که قمر معان عطف و مسوده باشد یا متصل بهی که آن
 ولادت بر بسیاری فرزند کند **ا** بایده که آفتاب طالع و خداوند طالع
 و آن مستاره که قرار وی نصف است سلیم باشند از نیرین سال

بلیل کار در دست باید که ما در نمره و صاحب و صاحب است که
 بری اصل است پاک باشند و خوش گویان که در دست باید که باشد
 و خداوندش نیز بگوید باشند که این بلیل حاضر ایشان باشد و باید که بسیار
 وسط السه از صدی خالی نباشد تا بیکوی محبت گذرانند باید که برین
 و صاحبش را اصلاح آورد و صدی در وی باشد که ان دولت بر عاقبت
 کار ایشان کند باید که از اصلاح خداوند خانه غافل نشود که آن است
 بر انجام کار نماز است باید که ما در برین ثابت باشد و بهتر برین
 است خانه از ده درجه نور تا نیست درجه در خستبارت طریقی
 آورد است که اگر فروراید باشد و میسر را بگوید الا آنست که نور
 بر مالین شفق بود و زن ابرمال شوهر شفق نباشد و هر یکی در اطراف
 ایلاک مال بیکر باشند و حکیم که شیار گوید در خستبارت برین خطیبت
 و در زفاف برین ثابت بعضی برای عهد نکاح بودن ما و در سلطان
 جانیزند از ده گویند در وسیع نیز نیست اما او مشرف و نو است اگر وقت
 نکاح برین غریبت آن از ده که زفاف بعد از مدتی باشد برین ثابت باید
 و اگر زفاف بر وی خوازد بود لا محاله برین خطیبت باید و در جامع شاهی در ده
 که نکاح کردن بود و نه و در خطیبت است و میان و شایسته است و اولی انحراف

و در

و بلیل فساد حال زن باشد و خداوند و بلیل از نور بیکوشت و نیز از نور و انور
 و تمام سلطان پست و است بیکت از زن شوهر در اوقات مال هم گوشتند
 و سینه زن شوی دید و در اسپندید و بود از زن بکر را بد و دیگر
 نکاح را بیکت از زفاف را نشاید و اول عترب بیکت از شایسته
 است چه در حالت بر عتربت و عدم ثابت صحبت کند و توسن میان بود
 و نکند از عترب عروسی را بیکت و اول میان جدی بدست و انحراف
 بود و در بیکتر شوی بیکو بود و عترب بیکت از زن سلیطه خوش گویند
 بود و باید که از ثوابت این بر مزاج نمره و زمل از چون نکاح و صوفی
 الا سده در یکی از او تا باشند با ما و در سحر استاده را باید که میان بسیار
 طالع و صاحب طالع نماز می نمود باشد اگر صدی از عترب باشد و نیز
 و کار بر مراد بود باید که در دم و ششم و خداوند از ان ایشان جدا کند
 تواند اصلاح کند که بیکت مالان نکاح است و بیکریت مالان سکون
 اگر غرض ازین نکاح طلب فرزند است باید که خاسن خداوند او را
 نیز اصلاح کند و از صاحب همرا بطلع را طر سازه و صاحب طالع را در
 بخیر نمند و اگر در طالع فرد سیم بود غایت کار باشد و اگر در کثرت فرزند
 برین صاف است خطار را انحراف صاحب خاسن را بخت و بای

نکوشت و نیز از نور و انور

گردد و سود باشد در برخی از مزج کثیر الولد ناظر صاحب طالع **ک**
 باید که ستر زاید باشد در روز و عدد **ب** بهتر است که طالع در وقت مزج
 انشی و انشی باشد و آب که انداخته در آن طالع را در آنجا میسوزند و در
 هر قدر تر از آنچه پس پاک باید و بعد از آن که آن کار در غایت کیفری باشد
 و میان ایشان بعضی که میگویند و در روز و عدد که یک باشد **ک** باید که قزاق
 باشد در حساب کردن و آلات بر مزج در بخت کند **ک** باید که شاست
 کلاخ ساعت بعدی بود و عدد و شش و چهل **ک** باید که شش را خواند
 چنان باشد که آن آلات بر بسیاری از روز کند با عدد و شش و چهل
ک باید که سهم التزج و سهم الولد و سهم المال و سهم العاده در او باشد
 از این غایتی است و از عدد و شش و چهل **ک** باید که قزاق و ستر
 که در آن و آلات بر زیادت شدن آن کند **ک** همچنین باید که در غایت
 است اگر وقت مزج عمار و بعد از ناظر باشد بهتر و در آن آلات
 و آلات کند بر آنکه در روز و عدد باید **ک** باید که شری صاحب طالع
 و صاحب مانع ناظر باشد که دلیل سعادت و بیساعت و اگر نظر بر
 با این است و غایت کار باشد و عدد و شش و چهل **ک** باید که قزاق
ک نماید که در مزج و شش ناظر باشد و آنی که از آن و شش و چهل **ک**

حاجت آخر را بدو دادند - **نماید که** ما در نزد محسوس که مخصوصا
بنظر تریع آن دلیل گرفت و خصوصیت بود و گفتند اگر که ملاحظه از ترتیب
محسوس تر بود و اگر که غایت داشتند هیچ و در و را با هم ساخته باشند
اما رخ جاری و بی برکی در میان رسد و گفته اند اگر اتصال از محسوس از
مستمر باشد و آلات بر ملکات کما در زمین که مخصوصا که قدر اطلاق یا
عاشه باشد - **نماید که** قدر اول جزو از آخر عقب میانه جدا
و تمام دلو باشد و در سر سلسله زن و شیر و را که امکان ملکات برود
نماید که قدر دانی عشره اقدار اطلاق یا با سلسله یا سلسله که هم باشد
و عدد که از دوان قدر اطلاق و عده که حاجت که کیفیت انجام
و **نماید که** حسی اطلاق بود و اگر که زین در اطلاق بود یا مجامد حاصل
بر تر باشد و میان ایشان شمی نیز بود - **نماید که** اگر فایده بنحس متصل و خصوصا
بنظر عداوت که میان زمین تراف قایم باشد - **نماید که** از دوان
بازین که کار بر مرد و در **نماید که** قدر دوا و در محسوس باشد **نماید که**
قدر بر وجه اجتماع یا استعمال نزدیک بود - **نماید که** ما مختار بر
باشد که دلیل تبانی عالی را و در بین مجمل با علی است - **نماید که**
شخصی در عجم باشد و آن دلیل ملک که فرزند بود و در دوان بن و در عجم تر باشد

تفاوت در مشروعات وی پنج است **۱** باید که راه در برنج باشد
باشد اول و قریب نیز منگ کرده اند از او اندر غلات یکلویت و میان
تور از اول آخر قریب و در جزایک سینه نرود او **۲** باید که زمره بقر
و بطالع نادر باشد **۳** باید که برج و هم سیار فرزند بود تا زن زود است
کرده **۴** باید که زمره تو خالی باشد و پنج نادر بود **۵** باید که
خطا و مقدار صاحب خاص و مرد و هم و باشند و در سر بری نرود
سیار فرزند و بخداوند طالع نادر باشند تا سیار فرزند نرود
و مخدوات وی بدینست **۱** نماید که قدر در برج نادر باشد - مخدوات
از دون قدر در ماه و سیار نانی مشهور بر نیز از آن که فرزند نرود
یا استیصال و یک باشد **۲** نماید که در آن **۳** مشهور وی است که نرود
بسیار می نرود و از میزان اگر آن بعد زمره بود و بهتر باشد و بعدی نرود طالع
باید و نماید که قدر در ششم و ششم و اول و در **۴** یک نرود عاقبت
عزت بدین نماید تا از ابواب دیگر است سیار نرود یا استیصال
حرب نایل تر نیست چه اگر درین باب خطایی واقع شود سبب است حال
عزت و دولت و طالع نادر طالع نادر و درین باب باید دانست که
طالع نایل آن کسی که است بخت خواهد رفت و درم خانه یارانی نخواهد

در

است و ختم دلیل و شمن است و ششم دلیل انصاف را و چون کسی است
و استیصال باشد و درین جهت یار نایل کند و آن که قوی باشد است
است و چنان سازد و از آنکه ضعیف و در حال باید که چنان کند که باید
هر دو در و پس این جهت یار احتیاط تمام و نایل باید کرد و شرایط تمام
بجای باید آورد و از مخدوات سبکی است از باید نرود اما مشروعات
وی چهل است **۱** باید که طالع نایل از خانه های ستارگان طالع نایل
و بهتر خانه های مرغ است و دو وجهی که نظیر مرغ است زمره بود و چنان
مرغی را در باب حرب نیست زمره را در آن باب نیست است پس
کردن پنج نافرقت خداوند استیصال است و نصف قسم و دو وجه دوم
است که مرغ کوب حرب است پس در استیصال سرچ و نهبت دارد و اولی
۲ باید که اگر طالع نایل مرغ باشد مرغ طالع نادر و در اولیت یا
تدیس **۳** باید که خداوند طالع در طالع نایل و وسط السامی اعدادی عشر است
و اگر تو اندر مرغ نایل یا طالع نایل و کف نادر در نایل و سابع نماید و نایل
محبوب است **۴** نماید که راه در برج نالی سیار یکلویت و کوشید
کو در ماه و درین بخت باید و خداوند طالع در بری نایت یا و حسن و نایل
ایوب که در ماه و در سلطان باید پیش مرغ و شمری نادر که سبب است

باید که خداوند طالع مستولی و سخی باشد بر صاحب طالع و باید که خداوند
 منقسم در طالع یا در ثانی و ثانی عشر و ثانی عشر باشد و اگر متصل بود که گویند
 ماقطه بهتر باشد و باید که خداوند طالع در بر جای مستقیم الطول باشد
 باید که صاحب طالع بخداوند ماضی متصل بود و باید که خداوند ماضی و ثانی عشر
 باشد و باید که بر پنج صاحب طالع ماضی باشد که آن گوییم که بر پنج صاحب طالع
 و اگر آن ماضی و ثانی عشر باشد باید که خداوند طالع شرقی باشد
 و بطلان ماضی و ثانی عشر باشد که آن گوییم که بر پنج صاحب طالع
 که و در این ماضی که ابتدا می کار را کند باید که ستاره که در ماضی
 منقسم است در آن وقت و حال باشد و در ماضی و ثانی عشر که آن گوییم
 طالع است و باید که ستاره که متصل بود به دست خفیه طالع بود و در
 زایل شود که منقسم طالع است و باید که ماضی و ثانی عشر باشد از ستاره طالع
 متصل باشد ستاره طالع باید که ماضی و ثانی عشر باشد طالع که دلالت او می بود
 از دلالت خداوند طالع و دیگر دلایل ماضی و ثانی عشر باید که ماضی و ثانی عشر باشد
 و اگر در عاشره بود و در حقیقتی که در ماضی و ثانی عشر باشد باید که طالع از
 سعدی خالی نبود یا صاحب طالع با سعدی بود و باید که ماضی و ثانی عشر باشد
 و انصاف است و خداوند ماضی و ثانی عشر باشد و باید که ماضی و ثانی عشر باشد

اگر

که اگر یک و در بر آن ماضی است و خداوند ماضی و ثانی عشر باشد و باید که خداوند
 باید که سعدی و یکین حال باشد و باید که سعدی و ثانی عشر باشد
 در طالع باشد ماضی و ثانی عشر باشد و باید که صاحب طالع ماضی و ثانی عشر باشد
 باید که خداوند طالع مستولی باشد بر طالع و باید که ماضی و ثانی عشر باشد
 باید که صاحب طالع ماضی و ثانی عشر باشد و باید که ماضی و ثانی عشر باشد
 بر نصرت ماضی و ثانی عشر باشد و باید که ماضی و ثانی عشر باشد
 از چنان مسک العنان و ماضی و ثانی عشر باشد و باید که ماضی و ثانی عشر باشد
 طالع را می تواند در یکی از او تا کند یا ماضی و ثانی عشر باشد و باید که ماضی و ثانی عشر باشد
 و دلیل فتح و نصرت باشد و باید که سعدی و طالع ماضی و ثانی عشر باشد و باید که ماضی و ثانی عشر باشد
 و باید که ماضی و ثانی عشر باشد و باید که ماضی و ثانی عشر باشد و باید که ماضی و ثانی عشر باشد
 ماضی و ثانی عشر باشد و باید که ماضی و ثانی عشر باشد و باید که ماضی و ثانی عشر باشد
 و از نحس سالم بود که آن دلالت بر طالع ماضی و ثانی عشر باشد و باید که ماضی و ثانی عشر باشد
 اگر خداوند ماضی و ثانی عشر باشد و باید که ماضی و ثانی عشر باشد و باید که ماضی و ثانی عشر باشد
 باید که سعدی و طالع ماضی و ثانی عشر باشد و باید که ماضی و ثانی عشر باشد
 طالع اولی بود که او قاضی ماضی و ثانی عشر باشد و باید که ماضی و ثانی عشر باشد
 طالع در بر حقیقت است و در ماضی و ثانی عشر باشد و باید که ماضی و ثانی عشر باشد

ساج تحت الارض باشد و در برج ثعلب در سواضع عال و مغربی باشد
و اگر از کواکب سفید بود و بهتر باشد با یک که خداوند متعال و طالع الحسین
و اگر نزدیک بقدره و جنب بود و لالت و ضعف ختم کند با یک که از طالع
اربع غافل بود و چنانچه در باب نزد با حق گفتیم که از ده درجه نور تا
ده درجه اسد شرفیت و از ده تا ده عقرب بسنی و از ده تا
تا ده و لغزنی و از ده تا ده و نور شمایی و امام ابوالمعالی عزونی بنی
یکی از نو ترس پیدا اند و میگوید چون برج در برج باشد ازین ابعبا
اول آن مع در برج غالب آید برای آنکه برج ایشان اعلی است کند
چنانکه گفته بودیم تمام می شود و او غالب آید و در بعضی نظریه که اعلی
الحکام است و از جمله جهان حرب میگوید من این حکم را در بسیار حرب
بیا زمودم و همه است اید که باید که طالع آن کس که حرب می رود و اگر
برج ثعلب باشد خداوند او را در برج ثابت باشد یا در جبهین یا طالع و ما
خضر در جانب او باشد با یک که اشی عشره قمر و خیال مسعود بود که آن
دلیل عاقبت است و بطلیموس گوید اگر در سرطان باشد برکت مسیح
یا مشرقی سر که جنگ آغاز کند طالع او را باشد و طبری گوید اگر قمر و جز او
سرطان و دوس باشد میگوید بشرطی که محسوس نباشد و اگر بسدی ظاهر بود

در قمر

تثانی طهر است اگر خداوند طالع و ساج یکدیگر ظاهر باشند بر طالع
صالح بود اگر خداوند که سر و جسم یکدیگر ترسند باید که آن ستاره که
از وی منفعت از طالع مایه باشد و از آن گویند که ماه و بی متصل است
و خداوند طالع و ساج از یکدیگر مایه باشند با یک که طالع و تحت الشما
بود و وضع یکدیگر جلالت سازند از آن اگر طالع در برج مسعود باشد
سر و در قوت برابر باشند با یک که اگر خداوند تا با و شن حد که بکتاب بی
کنند که ماه در پیش برج باشد و در و تدا شد و مشرقی برج با و بود یا از
او که اگر طالع در برج نبوده و در برج سعدی متصل بوده لالت جسمیت آن
چرا که خداوند تا من جدا و تا می خوش بود و دلیل قوت صاحب خست است
و ضعف کسر دشمن و خدورات وی نوزده است ان شاء خداوند طالع
در شامخ ساج باشد - شاید که خداوند ساج متصل بود ستاره که در و تدا
باشد خداوند که از آن که خداوند طالع مایه باشد از طالع ی جبریت
از اتصال صاحب طالع گویند مایه شاید که خداوند طالع محرق باشد
و شاید که صاحب ساج متصل باشد خداوند از آن دلیل قوت جسم بود
برای آنکه در آن کتب شامخ است شاید که خداوند طالع متصل باشد
بصاحب شامخ گویند که در شامخ و که خطره باشد شاید که خداوند تا می

در سال و نام باشد که نشانی خف لنگر بود و در کشتن بجانب حیمیل
کردن ط صحرایه کرد از آن که مادی و خداوند خانه او ضعیف حال باشد
که تاجی و خلی آردی صحرایه کرد از آنکه تاجی و خلی آردی
باشد اما نماید که صاحب طالع بخانه صاحب سال و در ایام صاحب سال در
خانه خویش باشد متصل بخانه طالع که آن نیز لالت برقرار کند و نشانی
که زحل در خانه خداوند طالع باشد یا خداوند طالع که آن لیل نیست بود
نماید که دلیل مطلوب بالای لیل طالب کند و که آن لیل طالع صحرایه
نماید که مادی در سبند و نور و جوی جوت باشد خصوصاً طالع و زحل طالع
نماید که عاقبت جوت و جوت است انجام و آنجا گشته و حرب مطلوب است
نماید که صاحب طالع را بخانه خداوند طالع نظر پسندیده باشد که ضم طالع
کرد و نماید که مادی طالع باشد بخانه خداوند که آن لیل است پسندیده
سالاران باشد نماید که مادی و نامش خداوند از آن نشان میگویند
که دلیل قوت ضم و خلاصان و باشد که خداوند از آن در ضم و ضم
که ولالت برقله و ضم کند ط نماید که کواکب حرب بنا باشد که
سبب بنامی تعبیه لنگر باشد و این ط که ذکر کرده در مادی حرب بنا باشد که
طالع کند و در باب حکم حصار و طالعها حکم که خوب است خارج کردن

و در

و سازال قرار است کرده و بعضی او اصل و بعضی او خارج نام نهاده و در
است یا حرب طالع بر این می باشد و بعد از این تفصیل بطور خلاصه
قواعد در کشتن طالع در باب حرب که نشانی بخانه طالع
از طالع زحل باشد و شرط خداوند این عمل بر چهره است باید که قدر در برج
مشهد بود - باید که ماه و سن الیه باشد متصل بعدی که تحت الطالع باشد
باید که بعدی بر برج مضمون طالع باشد تا مادی حاصل کرده و خداوند
است که نماید که کشتن طالع بر طالع باشد به نظر که باشد و سایر طالع
که در باب حرب که نشانی بخانه طالع باشد و طالع طالع در **طالع**
شرط طالع می و است باید که مادی در خانه طالع باشد یا نشانی باشد
یا جوی طالع بود - باید که طالع مادی باشد و مادی و مادی و مادی
مادی باشد بهتر بود و صحرایه کرد و از مادی مادی و ضعیف و قوی و
کردن **حصار** آنچه در باب ویران کردن بنا مذکور شد استیجاب
باید داشت و شرط طالع خاصه و مادی پس چهره است در و طالع مادی
اورد و است که درین اختیار زحل در و لیا مادی مادی و مادی در
وسط طالع - باید که طالع مادی باشد و طالع مادی در طالع مادی
چون که زحل قوی عالی باشد که مادی حصار را مادی شود و کماله چون

در این بحث بنام و ساختن چهار تا وقت از صل و طلب است بر این وجه
 منصف و باید طلب و او را قوی حال باید ساخت تا آن محل و بران مباد
قرصه است و آنکه بیشتر و طاعت وی همان شروعات حرب که با
 است و آنچه مخصوص این است یا در پنج خیر است باید که طاعتی
 منصف باشد - باید که خداوند طاعت در ایل او تا باشد باید که
 خداوند سابع در ایل او بود باید که طاعت منصف ضعیف حال
 باشد و این سه طاعت و منصف است که تحقیق نیست باید که
 مسعود و قوی بود و محذور وی است که خداوند طاعت در سابع نباشد
قرصه طلبیده و اگر سخت و کم شد و شروعات وی نزد است ای
 که قدر صل و به صل می رسد یا در جدی باشد مظهر و به نظر خود است -
 باید که قدر خداوند سابع کرد باید که خداوند سابع منصف باشد باید
 که منصف منصف باشد و قدر و صل که آن دلیل گرفتاری کریم بود و اگر کمالی
 از صل می رسد که منصف منصف کرد و باید که سابع سابع مظهر باشد به منصف
 و لا اله الا الله کند و باید که منصف از منصف مظهر نباشد و از طاعت
 هم تا مطلوب دست باید که منصف در سابع باشد مظهر طاعت
 ج باید که صاحب سابع راجع باشد تا کریم با کرد و ط اگر ماه و منصف

باید که طاعت یا طاعت یا منصف منصف خاصه منصف کریمه زود یافت شود
 اگر طلب و زد و کم شد می کند ماه را مسعود مسعود باید که تا زود است
 باید که منصف است که خداوند خداوند قابل تیسر ماه باشد و در
 وسط سال یا منصف منصف باید که منصف از منصف در طاعت باشد و در
 ماه در طاعت و به صل و طاعت و افق و در وسط سال بهتر بود باید که
 مظهر اربع کند و در طلب کردن ماه در سابع که باشد در آن
 طلب کند و در اربع تجدید در باب حرب گذشت اگر قوت
 و شفاعت پرور آید باشد و منصف منصف از منصف یا منصف طلب کردن
 بیکو باشد و محذور است وی است نماید که قدر منصف الا منصف
 خاصه در و در الارض که یا منصف منصف بود - نماید که سابع که قابل
 تیسر ماه است و چهارم بود که آن دلیل بود بر پوشیده ماندن
 کریمه و کم شد - احتراز باید که از منصف منصف از طاعت و اگر
 که آن منصف دلیل قوی شده و یا منصف منصف است و در وقت کریمه
 یا کم شدن چندی قرآن از منصف منصف یا منصف منصف بود و یا
 اگر منصف باشد امکان یافتن و در منصف منصف بود و کند منصف
 تعدیری اگر در منصف و منصف منصف که کریمه منصف با منصف منصف

و حاجت بر این بسیارست بر این بسیار سی بلخ کردن و به تمام تمام
بجای آوردن و این باشد چه اگر طالع وقت سفر خوشی و خداوند طالع
نیز خوش باشد دلیل حرکت سفر فراد اگر قدر در حاجت محروم باشد
چشم قطع است و بودن یکی از این طالع خطر وقت است و مانند این و در بعضی
اگر کتب اعتبار سلطنت که روزی چندی از کتب و در وقت غایت سفری هم
که در کتب بسیار وقت سفر و چون ای وقت یکی از خانه و بی صحبت جوی ایضا
که چشم اگر ندی در آمد و پرسید که امر و سفر که در آن وقت حکایت
نظر کردند و ترسیدند و در هر حال و ای حراق داشتند و در هر حال
بگویند سایل فریاد و بر کشید که طالعی وقت حکایت فرمود که در وقت
گفتند با او نگاه کردند و در شنبه بود و با داده که آن شخص رفت
ساعت پنج بود و در طالع وقت بود و خداوند نام من می بود و او بگوید
با حراق چون یک نگاه کردند و در طالع وقت که شنبه بود که سفر
بعین حراق سید سایل گفتند اگر فریاد می و اگر خانه را در و تمام
روز حرکتش و در سایل دل مکت از پیش ایشان و با شنبه بود که
شنبه که روزی است از کتب و شنبه یکی از کتب و شنبه است
بلکه یکانه را بر حسب و فرستاد تا او را باز کرد و از این و در هر حال

لا شرف

این چشم و آن که بر حسب و ای رفته بود و رسید و علی این و ای است بسیار
حاصل یعنی که در باب چشم و سفر و ایضا طالع و در این و ای است
و قبل از شروع در بیان سفر و ایضا و ایست که طالع دلیل سفر است
سفر و نیم دلیل سفر و نیم دلیل قصد و نیم دلیل قوام و چهارم دلیل جوش
در سفر و قمر و عطارد و کواکب سفر و نیم دلیل قطع طریق در سفر حکایت و دلیل
دلیل مسایل در سفر و ایضا و ای این دلیل سایل باید فرمود و آنچه نوی عالی
بعد و باید بخوان تا خست تا که و مراد و در این ملاحظه از جمله حکایت
اما شرایط جزیه که در این باب بجای آوردن باید چنان است ۱ باید که در هر
رضی باشد و او ای که منتقل باشد تا سفر در آن شود و در زمانه باید که نگاه
وقت سفر و او را و آن طالع خالی از نجس باشد تا سفر فرود و قصد
و اما در سفر وقت حرکت باشد از یک کج اول سفر وقت ۲ باید که در
در یکی از او تا و باشد که دلالت بر سخت و کثرت حرکت اگر در طالع بود
و را باشد ای سفر فایده رسد و اگر در خانه بود و در زمانه سفر و اگر در سایل بود
فایده هم در تمام او و در رسد بعد از رجوع و اگر در چهارم باشد و در طالع
که و ای منزل او و خبری و ای فایده و در چشم و ای این معنی و ای که
اگر در وقت سفر معنی و طالع باشد که گاهیت و و هر بر نشانه می کنند

باید که صاحب طالع از نظر خیرین با قضا باشد که در وقت صاحب طالع
رویا ظاهر و محسوس است چنانچه در آخر رات طبری آورده است که چون
وقت مغرب طالع بخیر باشد اگر صاحب طالع مسود باشد ولایت جنت بران
گردد چون طالع سعد باشد صاحب طالع خوش ایل مرکب حاجات بود
باید که صاحب که دلیل قصد است بعدی است و باید که صاحب
سایق قوی عالی باشد از خوش است پاک و باید که خداوند نعم که وقت خیر است
سعدی بود و بهتر آنکه آنچه در طالع باشد از نماحس سلیم است بهتر است که
باید که طالع باشد و بطریق سبک بود چون قمر و نجم باشد و پنج سافرم
بود و حاجت آورد و شود و راه با سانی از پیش رود و صاحب طالع باشد
باید که خوش از راه مایه باشد و از طالع هم و بخیری که در کمال عالی
که در خیر است از نظر طالع سبک است از نظر انسان خیر است باید که راه
بشتری با فاقه متصل بود و مروت باید که قابل تیر راه و توکیالی
و در طالع باید سبک است یا بیت از جا باشد که آن دلیل است حصول خیر
بسیار و منفرد باید که در خیر است از نظر طالع صلاح خانه و دم و نه آدم
گردد که از خیر ضرورت است رعایت خانه و صاحبش نیز لازم بود
باید که راه بخیر و در خانه نوزاد باشد باید که خداوند طالع نوزادی

اندر

باشد و بعد از آن است و از خوش دور باید که خداوند خانه ناه درو
تیری باشد از نماحس سلیم اگر آفتاب ترشح شود باشد یا در طالع انسان
ولایت کند بر آنکه در روز از نظر باز گردد که اگر طالع مسود معلوم است
باید که صاحب طالع وی از خوش پاک باشد و ساله زاده و نجیبین
باید که طالع وقت مغرب هم طالع اصل باشد یا صاحب طالع یا صاحب
و آنجا بجای طالع اصل یکا روان داشت باید که قمر و یزد و نجم
بسیار هم طالع اصل باشد و اگر دو هم بود باید که قوی عالی باشد
و استیلا صاحب روزه است که در طالع بهتر بود و اگر طالع اصل
معلوم نبود باید که خیر کند از خیرنده و طالع سبک بگوید آن طالع
و خوش طالع اصل یکا رده و باید که قمر و یزد و نجم و فصل سعدی
خانه سعدی را اگر ناه زایا الصد و باشد خوش بود و چه زایا و قی صد
ولایت کند بر او در سیدن مصدود و قصد و در رست و شاد و کانی
گردد اندن باید که طالع را که کوب خیر است در حد خویش باشد متصل
سعدی که آن دلیل است از نظر طالع اگر تار است باید که دوم از طالع
نیکو عالی باشد و صاحب وی بوی طالع از پیشت خواهد فوق الارض خواهد
تحت الارض کند از خداوند و هم فوق الارض باید که اگر حد در و در دم

که خلق آرد و نماید که تسه در آن مشرب یا ساقه نماید که گشت
تخریق با راجع بود نماید که عسل و مسعود و شمشیر یا دوازدهم
نماید که نیزین معادن بخوبی باشند یا در تن و متعالی ایشان خصل
افخاب که آن دالالت بر دریا نمائند و در آن خسر و مسافر در آن خیرین
و خصوصیت روی نماید و امکان موت بود و در آن سوار در آن رحمت
وست زیرا که مسافر بدان در هر رسد که آن خیرین و دها باشد نماید
که در راه و ایل و متصل باشد هر چه که آن دلیل اقتضا از مردان و انرا خون
باشد یا از ایشان نماید که گاه در راه آهسته یا متصل بود و در آن
دالالت کند بر موانع و نزدیک یو نمایان مازحت قریبا متصل باشد
حد کند از نود و ده در راجع که آن دلیل شواهدی از دوری می باشد
باشد نماید که افخاب و دلیل بود که چه خاطر بود و چون قمر خور
طالع و دلیل جاری مسافر باشد و در راه و پنجمی است بوی رسد نماید که این
از طالع ساقه باشد که دلیل ازاری خیر یا موت مسافر است حد که از
بودن قمر و طرقت قمر که آن دالالت بر طبع و عدم سعادت است کند و اگر
کند از سبیل برین طالع که آن دلیل پنج بود نماید که کماست یا از این
بود و خصوصیت در آن طالع و خاصیت سادس یعنی رانده که در حال حال باشد

مختص

تحت الارض غایرات **ج** نشاید که قمر تحت الارض بکسیه ابرام چون
ثالث و خامس را دواشته اند **ن** نشاید که خداوند طالع یا خداوند
خانه قمر متوجه باشند که حاقبت کار مسافر و خیر بود **ج** نشاید که در ابتدای
حرکت کسی از نخوس در خانه افتد از خانه فرار آید شش تیر و کا فی
که یکی از نخوس در وتری از او تا دوا طالع بود که مسافر مقصد و مقصود رسید
ط طبری که می نماند که قمر در توسع که کسان موجب تعویق کار باشد
مسافر بود **ح** حد کند از نصف و بنا علی مرجع کار مسافر که در پیش رود
و قطع نمود **ح** حد کند از نخوس ششم و خداوند شش تا شش در کتاب شده
آورده است که اندر نخسته الاشیخ صاحب الجراح و الدانی صاحب
الداخل مراد از خارج مسافرت و از داخل کسی که دخول بیدایسگ کند
و چون مسافر از اول قصد است و فراموشی باشد ایل یا نخیج و
فریاد باشد در سفر و طالع دلیل داخل و دست ثانی از دلیل اول جدا
و نافع او در سکن برین بسیار نخستین و او خانه درین را نصب
بر حد نماید بود **ف** بعضی از داخل فرموده اند که از ایام مقصد در روزی
حد را بگیرد و سفر کردن از جای از خواب از بعد عالم درین حال نظم کرده
ایرا و آن حال از نماند نیست **ف** سوی مشرق و او شب و شب

مجلس

و نظر عطار با ایشان که آن دلالت بر کشتن کشتی کند و بر سر قرار بود
 زحل در طالع یا در تریج و مقابله او که بسیار بد باشد - اگر که از آن
 که صاحب طالع استاره مقیم باشد یا بطوریکه که هر یک از اینها با
 نشانده که کشتی در وسط السابود که موال بر اسب عظیم آرد و هم در میان
 و غرق شدن و در این شرایط که در سفر است کشته شد با شتر و طاعت در
 کشتن کشتی و آب روان کردن تریج باید کرد و شتر و طاعت اجرا
 نشود در بحر علی حد که گفته اند و آن است **کشتی است و آن** شتر و طاعت
 وی نیز دلالت **باید که طالع کلان بروج آبی بود و خورشید مستقیم**
 درین استیصار - **باید که ماه از محسوب پاکیزه باشد از تحت الشیاط**
باید که حدین در او تا و طالع او تا و غیرین باشند اگر از به تجارت
 در دریای نشیند باید که ماه با عطار و مسعود باشد تا طالع عظیم باشد **باید که**
 خداوند طالع صاعد باشد و در طالع بود که آن لیل بر عزت سرگشته باشد
 و **باید که قرار از انوار و الحد و بود که آن نشیند دلیل زود و کشتن کشتی**
 و سلامتی آن کند **باید که ماه شیری یا طر بود از سلطان یا حوت و از خورشید**
 نشانده چه می بیند **در باراج** **باید که کاف مسعود باشد و از کاف**
 سالم **باید که خداوند طالع یا خداوند خانه ماه در هم نایم یا از دهم**

کشتی

که آن لیل زود و کشتن کشتی و مقصد رسیدن باشد **باید که حدین او تا**
 باشند اگر شیری در تریج ماه باشد غایت کار بود **باید که تریج**
 در تریج و مقابله متارنه یکدیگر سالم باشند اگر ماه بر سره ناظر بود
 و بر سره تحت الشیاط دلالت کند بر کشتی و سلامت مقصد رسیدن
 و مقصد زرات وی است **نشانده که ماه در طالع باشد که موجب است**
نشانده که عطار و باطل بود که شتر رسد بودن عطار در امر
 دلیل تفرقه باشد **خبر که از آن که کشتی ناظر باشد ناظر باشد**
 که آن دلالت بر طالع می کند و نظر مقابله تر باشد **نشانده که صاحب طالع**
 در چهارم و ششم بود که آن لیل بطور کشتی بود و **نشانده که خداوند**
 قرار در و تا الارض بود که دلالت بر توفیق امور کشتی کند و در ششم تر باشد
 بود **نشانده که خداوند خانه ماه در شطال باشد که کشتی را بیاورد**
 رسد **نشانده که مرغ یا توای که بر فراخ برج اند و رعادی شتر یا وسط**
 السابا باشند یا مقارن طالع که موجب خدا کشتی اهل کشتی است
نشانده که طالع حد و نحو سن **باید که حضرت عظیم رسد و حدی در سفر مان**
 کمتر زان ار و از سفر دریا **نشانده که ساعت روان شدن ساعت کشتی**
 بخش باشد که چه پاکست بود **ما حد کند از نوبت تحت لای شش**

بخشی که گشتی و اهل آن قبیله را از جوهران کوکب - که در کذا است
 سوره که دلالت کند بر ناکشیدن بی مرادی امانت نشود **کذا**
در شریعت درین جهت یا شرایط احتیاط رعایت باید نمود
 که این باب ازین جمله است که آن در فراخ و مضایق طواف اثری تمام
 و داخل عبارت از آن است که چشم بر جایگاه مقصد افکند که آن اول
 و معلومست و مشروطات وی نوزده است **باید** که قدر در رجا
 تأیید بود و اگر خاکس که باشد بهتر باید که طالع و خداوندش از خوش
 بری باشند **باید** که دوم و صاحبش که دلیل محاشنه در سکن
 قوی باشد **باید** که صاحب دوم کوکبی سعد باشد **باید**
 باید که خداوند دوم فوق الارض و الا در تمام گفته اند اگر طالع باشد
 بهتر بود **باید** که صاحب ثانی یعنی بود **باید** که طالع باید از پیش نظر
 پسندیده ناظر باشد **باید** که قدر مقبول بود از خداوند طالع
 و مسعود بود **باید** که صدی در وقت باشد تا در آن شهر در میان دو کاه
 بر مراد رود **باید** که اگر خواهد که در آن شهر بسیار خاتم کند باید که ماه در
 اسد باشد مقبول از خداوند طالع و صدی در وقت بود **باید** که ماه در
 غایت قوت باشد و یکی از مناسبت او بود **باید** که هم سعادت

در طالع باید که صاحب طالع - باید که ماه قوی باشد
 باشد تا در آن شهر مشهور گردد اما اگر در آن شهر کار را پیشند خواهد کرد
 باید که ماه تحت الارض بود و در تحت الشعاع بهتر باشد **باید** که صاحب
 ثانی مستقیم الیه بود **باید** که ماه صاحب ثانی باشد و قوی
 بهتر **باید** که ساعت و خراج ساعت کوکبی سعد باشد **باید** که صاحب
 یا علی بزرگ می کند **باید** که قدر دوم یا از دوم باشد و مقبول
 بود از خداوند طالع و اگر خداوند دوم کوکبی سعد بود و در طالع باشد
 و بیش از آن آفتاب دلالت کند بر آنکه کارش اطمینانی بود و در وقت
 وی در طبع باشد و دوست دارد **باید** که راج که دلیل سکن
 و صاحبش که طالع بود **باید** که صاحب کفایه التعلیم که درین جهت
 باید که زحل کوکب سکن است در فرج باشد و قوی حال بود **باید**
 طبری گوید اگر کسی بطالعی ناسوائی در شهری بود باید که یکبار در آن شهر
 نامی سازد و آن میت و شش کاه را قطع کند پس بطالعی نواسی روزی
 سه پیر و آن روز و سه روز در بیرون وقت نماید تا پیر کج
 قام برود و آن پیر زن رفیق را بکلی خوانند و پیر زن را بخواند
 پس بطالعی نیک و خستیار نواسی تا در شهر آید چنانکه خداوند دوم مسعود

باشد و باقی شرایط رعایت کند و حد و مراتب وی چهارده مرتبه است
 ۱. نماید که قدر برج منقلب باشد مخصوصا که خسیس متصل بود
 رود و بداند که حد او ثانی تحت الارض باشد که آن لیل خفت و ثوابی
 بود و هیچ خصوص حاصل نشود و اگر برون و فوق الارض میسر شود البته
 باید که بگوئی فوق الارض متصل باشد تا دفع آن غایب گشت ۲. نماید که حد
 ثانی راجع باشد یا تحت النجاء یا غیره که آن لیل کی لغت و زود برون
 رفته باشد ۳. نماید که ماه زحل مختار بود که آن لالت بر حضرت کند
 نماید که ماه با خداوند ثانی بود که کار فرود بسته گردد ۴. نماید که حد
 ثانی با عطارد بود و در برج بوی ناظر از سایه که آن لیل جرات بود
 و اگر کجای برج زحل بود و لیل ضایع شدن آن لیل تعویق هفت بود
 و اگر برج با ماه در قوس باشد یا ناظر بود ماه از قوس لیل منقضی
 از آتش ۵. نماید که حد او دوم در چهارم باشد که هر که بود و خصوصا
 که غنی بود و پیوند ۶. اگر صاحب ثانی در نیمه بود و در مقام کند و رود
 برون رود ۷. اگر خداوند دوم در ششم باشد بخاطر که در قوس است و بود
 نماید که قدر چهارم بود یا خداوند چهارم ۸. نماید که صاحب رابع طالع
 بود که بسیار بود و اگر کارهای سلطان را خراب کند یا که صاحب وسط

انما در چهارم

انما در چهارم باشد یا خداوند رابع و عاشره آن لالت کند بر آنکه
 شعل وی با تمام نزد در بیت فرمان وی بنشیند ۹. اگر چهارم صاحب
 اختیارت نماید که صاحب هم در طالع باشد و صاحب ثانی در قوس
 خواهد بود و از آن شمر برون رود و **نمایند که حد ثانی** حکما در خست یابن
 معانی محبت ملک و سلطان است یا طالع نام کرده اند اگر کسی از ملک
 طالع و لالت معلوم نموده است طالع نخستین را بر تحت ملک اصلی بود
 ساخته اند و جای طالع اصلی کار داشته پس باید که در مشروطات و
 محدودات وی هیچ وقت تا مرئی نماند اما مشروطات وی چهل است
 ۱. باید که طالع و خداوند شش قوی باشند ۲. باید که ماه و خداوند
 خانه اش از پنج یابن باشند ۳. باید که طالع و وقت برج ثابت باشد
 و اندک که برج حکومت بهترین برج باشد است درین بسیار نام بود
 عزیزی کند است که رود یا باشد که طالع عقرب کند تا عاشره مافوق
 ۴. باید که حامی ماه برج ثابت باشد الا عقرب که لالت بر چنگ
 و شش وقت کند و و جمیع نیز نماید خصوصا قوس و حوت و ثعلبی
 که مشتری در برج ثابت باشد متصل با قیاب و گفته اند درین خست یابن
 در محل نماید که شرف قیاب است و در سلطان نیز جاری است که آن است

باید که خداوند طالع بر حق ثابت بود یا در حدیثین و باید که صاحب
 طالع یکی از حدیثین باشد بطریق اولی و خصوصاً مشتری را باید که قدر صاحب
 بیش از طالع باشد بشری یا برعکس برنج باشد باید که دلیل
 طالع یکی از حدیثین باشد بود باید که با طالع متصل باشد و اقاب
 بشری اتصال قریب باشد اگر خداوند وسط السما بشری باشد
 یا در وسط السما بود فحایت نکند بود بهتر است که اقاب در برنج
 ناری بود و در آن بروج طالع دارد و اقاب دلیل ایشان است
 باید که در آن چهار کانه از حدیثی یا مسعودی عالی نباشند بخص
 عاشره باید که خداوند عاشره مانع بود خداوند طالع و باید که اقاب
 در وسط السما بود یا زهره مشتری و بهتر آنکه در شرف باشد باید که
 حدیثین مراد شرقی باشد از حدیثین اخراق امین و باید که خداوند طالع
 در حدیثی بود و قوی ترین او را عاشره است باید که خداوند عاشره
 یکی از حدیثین بود که بسیار نکند باشد بعد که تا قریب طالع بود و در
 حدیثی باشد باید که صاحب طالع در شرف خویش بود یا متصل خداوند
 شرف طالع باید که در طالع یا در وسط السما از بر جای ناری یا مسعودی
 بود که آن ولایت را از حدیثی نگه و زنا و قی با و حمایت یا دشمنی کند

باید که

باید که با خداوند طالع باشد باید که سهم السعاده قوی مال مسعودی
 فطر برترین و هر یکی از او تا و خصوصاً عاشره بهتر آنکه طالع و حدیثی از او تا
 طالع قرآن که شسته بود یا از او تا و طالع مال یا طالع اجتمع و استقبال
 مقدم که آن بسیار پسندیده افتد و اگر طالع وقت سال طالع قرآن
 بود و خواه و مفاد و خواه اصغر بهتر بود اولی آنکه طالع وقت عاشره طالع
 آن شهر بود که در السلطه است باید که عاشره صاحبش مسعودی باشد
 باید که طالع در بر قریب طالع مال بود باید که مشتری که دلیل حدیثی
 مسعودی و نیکو حال باشد و اگر قریب خانه وی بود بهتر باید که قریب عاشره
 یا زهره شرف بود و حدیثین مشتری متصل که نیک پسندیده بود و در
 یا دشمن در عاشره بر مراد بود باید که اگر کواکب باشد که قدر را است
 یا در حدیثی طالع بود یا دقیقه وسط السما بشری آنکه قریب کواکب مشتری
 بود و کواکب ملوی متصل و در برنج حدیثی بود باید که آن کواکب را
 نحو شمس کند باید که سهم الملک السطان نیکو حال باشد و خداوند
 در عاشره قوی طالع بود و در از شمس باید که خداوند عاشره صاحب
 باشد تا و زهره زهره است در ترقی بود باید که راس در حدیثی نیکو
 از طالع و بهتر آنکه راس صاحب طالع بود باید که صاحب طالع شرقی

و اگر صاحب باشد بهتر باید که قرار کوکی باطل بر کرد و بگوئی صاحب بود
که بعد باشد باید که خداوند طالع متصل باشد به ساره که آن را بگوئی که آن
ملک در آن ملک است باید که ساره آن قلم شرقی باشد و صاحب
قوی حال بود باید که طالع و خانه ماه و خانه خداوند ماه بر وجه مستقیم
الطالع باشد تا کار بر او برآید کرد باید که نیزین بعد از طالع و طالع نیزین
به دست می باید که نیزین از پنج سس ساقط باشند و درین باب
از جمیع ضرر زیاده است که اگر پیشین که قرار دارد پسند ظاهر باشد
بخط نمودست اقبال در جای سیکو و دنیا کار باشد حکیم باشد
چنانچه و کند و چندی از استادان معتبر شرط کرده اند که چون صاحب
و در حاشیه شرقی باشد از احتراق و در مدت سلطنت در آن رگش
و در کارهای دنیا و کمالی که در باید که در خست و است و هر یکی میان
طالع خست یا در طالع سلطان شرایطی که خست است که در او در ضرری
باز کرده و نه ملک و محرومات وی چهارده است باشد که قرار در
منقبه بود و در او بود که خداوند طالع سینه در بر خست باشد که ولایت
بر عدم ثبات و ثبات کند باشد که ماه ناقص باشد در روز صاحب
خود صاحب متصل باشد یعنی که ولایت کند بر سستی که ماه در کند از

کونی

که بر افق ملک باشد چون سلطان غریب و جدی و دلو و ازین پنج
طالع توان خست نه موضع ماه توان کرد و درین خست باید که
از این پنج که در جمیع مایه است بود و در کند از قبال اقبال که ماه
خست اقبال صلاح حال سبب دلیل و دیگر بود و در آن کار باید
بود که در کند از آن که طالع باطل باشد و صاحب از او بود
بهر سینه در وقت جزو و جملی با استقبال مقدم یا سستی یعنی آن
جزو و اگر در وقت خست ارات اینست عادت باید بود اما این خست
آن اولی و ثانی است در کند از اوقات کوفت خسوف که بسیار
بود و درین باب میان آنها نموده اند که ماه در زایل شود بود یا
مخسوس باشد باشد که ماه از اقبال منصرف بود که دلیل نقصان
کار باشد در کند از او در بسته قاطع بر وجه طالع یا عاقل
و از ثوابت مخسوس نیز احتراز و جهت در کند از عاقل و زایل
نظر او با صاحب طالع و خداوند وسط السائر نظر که باشد و کند از عاقل
و ترس و محتار نه بدتر باشد و در میان ولایت کند در کند از اقبال
طالع و در زایل و در افاده بود که کار صاحب و کند از اقبال
مشروطات و خست است باید که ماه و خانه عطف بود و یا نه

شاید که کسی صاحب طالع و خداوندش عاشر و صاحبش خداوند خاندان
ناظر باشند و این صاحب طالع حال که کسب آن کسی که پیش از وی بود
ملاحظه باید کرد و صاحب طالع خداوند عاشر را وی متصل گردانید
و اگر حاجتی نبود و با شرط مایه تاجت قریح باید دانست که اگر گرفت
از کلیات است اگر غایت کرده شود باید بسیار در **توجه** داشت
در وسط طاعت وی حیات باید که طالع سه باشد - باید که
در وسط طاعت بود و اگر خداوند وسط طاعت بود و او را بود
باید که شکر از او را حمد باشد - باید که شکر خدا بود و بگوئی بپایسته
باشد که از هر ضاعت بود و حمد و ثناء است و این با آنکه اگر گرفته شد
توجه در این وقت شکر طاعت وی است باید که قدر بود
ملاحظه باشد الاجری - باید که طالع صاحب طالع قریح باشد و
حمد و ثناء وی هم دو است - شاید که قدر را حمد و ثناء بود - شاید که
تعارف و تسبیح باشد یا متصل ایشان بعد از آن که **توجه** داشت
و اگر میریت از خواص باشد و اگر یکی است از خدمت او که در وضعی است
خواه پیش حکم میگوید در این باب ملاحظه باید کرد که هر چه است
بر عمل او در ثواب بر حال شکر و ثناء و حضرت و بند و قالی طالع و طاعت

دو تنه زمین بر شهری که قصد است و بی خبر رخت او و هم بر این
و سیم بر احدی او و حادی شتر عالمی که آن سر را باشد و حال آن شتر
او و شتر عالمی که بود و است پیش ازین و شتر بر عید و نام او و او را هم
ستوران بعد کان و پس شخص این آلات بر حسب بود و خوش صاحب
ایشان اتصال بعضی از ایشان بعضی می باید کرد و فی الجمله این باب
کرده اند از خبری است شانه دشت - باید که طالع برج ثابت باشد - باید که
موضع قریح ثابت باشد که اگر قطب بود آن کار را ثانی ثابت نگردد
و در سیم بر آن باشد و آلات که بر آن که باید که در این عمل بود و پسند یا کسی را
با او شکر می کنند - باید که خداوند طالع در وضعی قریح باشد و ناظر شتر خبر
مردت - باید که خداوند عاشر را شتر در باشد - باید که صاحب
وسط طاعت خداوند عادی شتر ناظر بود و شتر سپند بود - باید که قدر خداوند
طاعتش کرده و دوستی - باید که قدر غایت وقت و ملاحظه عالی باشد و اگر
قرریح ملاحظه عالی تواند کرد و از طالع ملاحظه باید کرد - باید که صاحب این طالع
باشد و ناظر ملاحظه - در اصلاح باز هم و خداوند او می بیند باید بود و نام او
بکلی بر او در خارج با آن نیست - ملاحظه باید کرد و آنرا که از طالع
در و چون شد و شرف و وجه خداوند شرف دلیل حال او بود و در ذات او

و در

خانه اش بخیر است اما اگر کسی اجتناب کند از این حال هر چه باید و
 خداوند سالیان بکمال سعادت و حاجت صاحب بسیار قوی تر باشد و بر سر
 طفرایان **حق تعالی** **سبحانه** مشروطات و فایده است باید که در خانه
 عطار باشد تا طهر نمره یا در خانه نمره بود تا طهر عطار - باید که
 یکی از دو کوک که گفتیم متصل باشد و از دیگری تصرف و احتراز کند از خود
 قدر خانه فرسخ که موجب نزاع و فتنه و طالت بود **و در خانه ای که**
و شال و پاره مشروطات و بی فایده است باید که طالع آن وقت به
 یا قوس باشد - باید که آفتاب مشتری در اوج طالع باشد یا در وسط
 اما متصل خود از خانه خود یا صاحب شرف خود یا با مالیه است
 خود باید که قریب باشد از نجوس باید که متصل بود با آفتاب مشتری
 از او تا و باید که قریب باشد از نجوس و تا طهر خود از طالع و احتراز کند
 از طهر نجوس و قریب باشد از نجوس و قریب باشد از نجوس و قریب باشد از نجوس
و در خانه ای که **و در خانه ای که** **و در خانه ای که** **و در خانه ای که**
 بسیار است و طالع این باید از زمین و جمال قوم باشد و در خانه ای که
 این و در خانه ای که در شرف مجامع شریف است و طالع این باید از زمین و جمال قوم باشد
 مشروطات و بی فایده است این طالع را دانستند که سعادت ترین

و در خانه ای که

کوک که مشتری و زهره از زمین و جمال قوم باشد و در خانه ای که
 باید که یکی از دو سعدین در طالع وقت باشد و یکی در طالع فایده ای
 که در حاجت کار بخوبی بود و بعضی گفته اند سعدی در طالع باید و یکی در
 عاشر تا هجده و بی و دنیا وی ساخت کرد و پیش بعضی آنست که
 یک سعد در طالع باید یکی در طالع مساعد است و در طالع مساعد کرد
 - بر سر آفتاب مشتری در طالع باید که مشتری باشد و قوی عالی از طالع
 نجوس و ضعفهای و کر خالی و حقیقت آنست که سعد اکثر مشتری باید و سعد
 مغربی باید که قریب طالع باشد و متصل سعدین - اگر عاشری است
 است و طلب حقیقت خاطر و زمان وقت باید که قدر خانه ای مشتری باشد
 متصل زهره و این صورت تجزیه بر پوسته - اگر عاشری کار می دینا
 و طلب طالع باید که قدر خانه ای زهره و متصل مشتری و از نجوس نیز خوب
 است و عاشری هر چه که باشد باید که متصل باشد کوک الفرض
 و از نجوس قبول بود و چنانچه برای طلب است باید که قریب آفتاب متصل
 با اتصال پسندیده و آفتاب مکتب طالع باشد و برای طلب علم طالع
 طالع کند و قریب طالع - باید که کوک الفرض سعادت باشد - باید که سعد
 در خانه عرض جمع باشند باید که مشتری و سعدی و اگر در عاشر باشد

ناظر بود از وضعی مکتوب است تا کار بر مراد بر آید اگر حاجت مستجاب
 بقصد و نشانی باشد عطار و عطر است وصال و صاحب طالع
 و عاشر و بیست و یک باید که حاجت و خدا و پیش کرد و دل تصدیق شود و با
 باید که صاحب طالع ناظر باشد بطریق سید و حاجت روا
 گردد و در غرضی باید که کوکی که قرآن و تصرف می شود با کوکی که قرآن
 متصل میگردد و نظر نشانی باشد تا آن مراد او و دوی و خولی بر آید
 و نظر قدیس که تر آید باشد و در نظر مزاج و عاشر و حاجت بر آید
 و با شقت و عاشر و اگر قرآن طالع با فانی عاشر باشد بر عاشر
 برج محمد و حاجت بر دوی روا گردد و در دهم و بر تر و او شود
 اگر طالع علی بکند باید که در وقت اقبال عاشر و طالع بود باشد
 و نیز یک استقبال در میان تا کار بر مراد بود باید که صاحب طالع
 مزاج صاحب طالع باشد باید که صاحب حاجت که کوکب الفرض است
 مسعود بود باید که او را در برج سید الطالع باشد باید که او را
 مسعود و برین باشد که آن طالع با فانی مراد باشد باید که او را
 با عاشر و دوی عاشر آن عاشر با او آن حاجت در ساعت روا گردد
 باید که حاجت در ساعت کوکی عاشر باشد عاشر و مسعود و باید

عطر

صاحب ساعت در وسط السیما باشد که آن طالع زود روا شدن حاجت باید
 از شربت آنکه که بر مزاج مزاج و زهره اندر یکی از او تا باشد با او یا
 با هم السیما و یا در حدود و طالع با عاشر یا در حدود و مسعود و شری که آن عاشر
 بریشان ناظر باشد که آن دلالت حصول مراد و تصدیق کند و کوکی و حاجت
 محمد و راست در وقت نشانی که قرآن و طالع باشد و او شود که
 عطار و خفیف و در حال و در شغل برین که این کس مراد شود و عاشر و آن
 قرآن خفی باشد که آن طالع نشانی باشد و عاشر باشد و برین و از موط و قرآن و
 خانه خود که آن دلالت بر دوی و عاشر که در وقت کوکی عاشر و عاشر
 صاحب طالع که هم باشد که در عاشر که آن کس مراد و دلیل حاجت است
 باشد یا مسعود و که آن طالع با فانی حاجت باشد که عاشر و برین حاجت است
 و آن زیت که چون آفتاب در میزان و در قمر و طالع مسعود از با و شایان
 حاصل شود و در حال و در مراد و شری و در عاشر و عاشر و در سید
 از زمان و عاشر و در حوت و در میزان مزاج و سلطان از زمان و فانی که آن
 کوکب در میان باشد که مسعود ایشان است و بریشان متصل و کوکی
 بر او روا شدن حاجت و در وقت و در عاشر و در شری و حاجت تصدیق
 امور و عاشر و در وقت که در عاشر و در سید و برین طالع است

در صورت میان که یک بروج باید شناختند که اگر آن متصل در میان بود
 از طالع که در شده برین طالع حرد اگر معلوم بود و ملاحظه باید کرد که اگر آن متصل
 میان باشد و یک بروج باشد و اگر طالع سر و نه اند یا از طالع حرد میان
 که اگر یک بروج معاداتی باشد و حال وضع که یک بروج می سازد که موجب
 مواضع باشد و درین باب جستجو تمام نماید و آنچه قانون جستجو
 است که کوشش باید دارد و طالع لاجال شود و طالع که درین باب کشته اند و زده است
 باید که قدر بروج باشد و بهتر از حدی است و جهت ثبات و دیگر آنکه
 خانه زمر است و زمره که در دست است و اگر آنکه شرف قمر است باید که
 متصل باشد زمره بطور مستقیم اگر از خانه شری شری می رود و با بعضی
 بشری که شری می خواند و در میان باشد و اگر میسر شود قمر در موضع می اندازد
 زمره را در آن خطی باشد باید که راه یکسره باشد از نخست تا دیوان
 بود اگر طالع حرد معلوم باشد باید که خانه و سر و طالع را یکدیگر نظری
 محمود بود اگر خانه و طالع را یکدیگر را بجا و در میان آن دیگر تا طالع
 ساز و بهتر بود و در طالع تحویل است و نیز خشنی را حایت باید کرد و اگر
 را در بروج زمره کشته اند طالع اصل یا تحویل بسیار پسندیده افتد اگر چنین
 ازین حاد و کسب عالی باشد باید که سه ساله در طالع بود و در وسط است

در میان

در میان که اگر آن در دست طالع بود باید که قدر در وسط باشد
 از طالع اصل که متصل از خانه و خانه که صاحب طالع است و
 اگر طالع اصل دست نه در تحویل است و اگر آنکه میسر نشود در
 طالع اصل جستجو کنند اگر این در دست است ثبات باشد باید که قدر
 در میان اصل یا تحویل جستجو بود و قدر از نخست نگاه باید داشت
 اگر این جهت جهت ضیاع و احاطه باشد باید که قدر در میان اصل یا تحویل
 جستجو دهند و از نخست یک دارد اگر این جهت جهت ثبات و دیگر آنکه
 باشد برای طاعت و طالع باید که قدر خانه نیم بود از اصل یا تحویل یا حیات
 هر کدام که موافق باشد اگر این معاد جهت طالع علم و درج و
 باید که قدر در نیم بود ازین طالع و طالع که باید کرد و اگر این در دست است
 امید می باشد یا مالی که از طالع به برسد قدر باید از میان طالع
 و متصل بعد و یک ملاحظه کند تا معاد است و با کدام طالع است
 قدر بروج که یکی باید که آن معاد است از سنوات وی باشند و قمر صاحب
 آن بروج بوسیله شکار اگر خواهد که با طالع و دست کند باید که قدر در میان
 خانه شری باشد و شری در طالع یکی از خانه های خود و طالع باقی برین
 قیاس باید که طالع بروج مستقیم طلوع بود و آنرا جستجو باید کرد

باید که خداوند را سست زمره بود و زمره ستم باشد و سیر و
 در یکی از خطوط پیش **باید که صاحب طاعتی عشره طاعت باشد یا حبیب**
 چو سست یا در طاعت بود **باید که هم الهاده و هم اله است** و ناطق باشد
 یا زخم نا کار در غایت **بگوید باید که هم الهه و هم الهت در غایت**
 گفته باشد و خداوندش فصل صاحب طاعت و معبودین و خداوند است
 وی و چو سست **نماید که بخشنه دایره دهم باشد که ماه را یا طاعت را**
 سخن کند چنان لیل است **برنج و خنجر شیدان جهت ارستان**
 نماید که قدر او تا **و محسن باشد که اگر کاهم زنده و اگر سدا فایده**
فهرست از این صید شروعات و غنای زده است **باید که طاعت برنج**
 و چو سست باشد و در این باب سخن کرده اند **باید که موضع کمر باشد**
 یکی از بروج مجده باشد **باید که خداوند مقم که دلیل صید است**
 باشد و بطی السیر و ناقص النور و صحرای ایل الوته تازه و بست است **باید که**
باید که صاحب طاعت طاعت کند و اگر خداوند باشد بهتر است
 بهیچ صید کند **باید که قمر خورشید این رخ و مرغ صاحه بود و در چای**
 یک از طاعت **بود مرغ و در طاعت طاعت** **بگوید باشد** **باید که قمر**
 یکو مال باشد که اگر قمر وقت سرون قمر صید شود و در طاعت کند و آن

الم

[illegible]

الم

فصل در بیان مشروطات وی و است باید که ماه در
 بروج غاری باشد - باید که بر مصل باشد از پیش یا پس از آن
 دلیل وقت آن نور بود که بدو صید کنند - باید که در مایل محلی باشد
 و مرغ اولی بود زیرا که وی دلیل قیل و خون برین است - باید که ماه ماطر
 بعدی که آن صید در طالع باشد - اگر صید جانورانی می کند که سودا دارند
 چون شیش و کوزن باید که ماه در عاشر باشد مصل زمره و زمره در مصل
 تا طفر باشد - اگر صید جانورانی می کند چون خرگوش و ماه
 و مانند آن باید که ماه از برج مقبول بود و یکی ازین هر دو در عاشر باشد
 تا مراد بر آید - شایسته ترویج از بهر آن وقت باشد که طالع بر خلیف
 بود و قمر خیمه و زحل ماقط و قمر مصل زمره و زمره در طالع یا در وتری یا
 کار از پیش بود - چون یوز را کشایند باید که قمر در اند باشد مصل
 و مرغ در خانه خود تا بر طفر باشد و طالعش مکرر در طالع چون ملک را خود
 کشد و باید که قمر در مصل باشد یا مرغ که آن دلالت کند بر آن که صید را در مایند
 - اگر قصد سیل دارد چون شیر و گوسفند و هر چه بسیار از وی رسان
 باشد باید که اتصال قمر بعدی باشد و در طالع زمره می بود و مرغ در طالع
 بنود و در مصل و در نیز نشاید زیرا که اگر چنین بود در آنجا این می شد و خدا را

وی

وی چهار است - نشاند که قمر در ثور یا جوزا یا عقرب بود که آن صید در
 کند و کر قمار کند و و باشد که اسپ از غنای او خطا کند یا اسکره را از غنم
 - نشاند که زحل در مایل باشد از برای کند زحل و دلیل قدر و چل است
 و چون وی در مایل باشد اگر چه صید را اجابت کند فرار کند و از دست
 برود - وقت بخیر گرفتن شایسته که قمر در ثور و خا صید که آن بخیر از جای باشد
 بنجده یا در چاه افتد و اگر قمر بعدی بود و در میان خا شک پنهان شود
 - اگر قصد سیل دارد و باید که طالع وقت محل ماقوس و خوش مرغ
 که بیم باشد که در مکان مسلط گردد و صید کند - را هر چه سازند
فصل در مشروطات وی است باید که طالع مرغ و خیمه
 باشد و کوشیار جز را را جایز باشد است و بعضی حوت را نیز جایز است
 کرده و بسته اند - باید که جای ماه برج آبی باشد - باید که صاحب طالع
 در برجهای آب باشد - باید که ماه جسمه و پرند و عطار و باد باشد
 که صیدهای بزرگ است - باید که دال طالع یا جاش را ب است
 صید زمره و ماه و عطار و باشد - باید که زمره و قمر وی حال باشند
 تا آن صید نشاط افرازد و طرب زیادت کند و صید بسیار است
 آید - بهتر آن بود که قمر در سرطان باشد مصل شیر و شتر و در خانه های

مرغ یا درخت و نیز آن بود و مرغی باشد تا صید نر که برست آید که
 اگر مشرقی بود صید مرغ بود اگر قمر نمره و عطارد و شمس و قمر و قمر باشد
 و مشرقی در میان ناظر از برج آبی دلیل سلامتی صیاد و بسیار که قمر صید باشد
 و همدورات و دج است **نمایند که نمره با مرغی متعارف بود که صید**
دی قوی بود و کم برست آید - نماید که قمر خالی الیه باشد نماید که قمر
 برصل شود و که صید گرفتار نشود و روانی که قمر با عطارد و شمس
 اتصال کند که چیزی بدست افتد که کار نیاید - همد که از اتصال قمر و مرغ
 خاصه که مرغی در برج آبی بود که آن دلیل تبا شدن آسمانی صید بود و بی
 بهره ماندن **قمر و عطارد که در برج آبی است** شرط است وی چهار است
 باید که قمر در جوزا باشد یا دلو یا اسد یا قوس در جدی که در جوزا
 نسرطاریات جایزه داشته اند - باید که قمر از قوس پاک باشد یا که
 طالع و همدورات و شمس و عطارد باشد **در آن وقت** مرغی باید که عطارد
 یکو حال باشد و قمر و شمس و عطارد و همدورات و عطارد اینها بود **نمایند که**
حسنه و قمر که در آن شرط است وی چهار است - باید که ماه در اسد
 یا قوس یا جوزا باشد و یا در سرطان که صورت کل الجبار در دست
 بخیز کرده اند - باید که ماه زایده باشد در جوزا و همدورات باید که همدورات

طالع و ماه

طالع و ماه و مسود باشد یکی از معین یا عطارد و مسود و آسمانی است
 سعادت عطارد و خاصه طالع باید بود اما مسک در بعضی صیاد باید که
 قمر در سرطان بود و در اسد نیز طاریات و آخر از باید کرد و در طالع
 و اسد از نخواست **قمر که در برج آبی است** شرط است وی سه است
 باید که قمر در برج خنجر باشد - طالع صاحب ساعت که در آن
 از او از م است چه در آن محل صاحب ساعت در مویض که نقد طالع
 مکی و اگر در طالع باشد و اولی مرتبه باید تاخت داشت که در آن
 در وسط آسمان بود یا عادی مشرق در دهم مرتبه و اگر در سابع بود و در سیم
 و اگر در دهم الارض بود و در آخر طالع - باید که نیست اما یک یکی
 تاخت است و ساعات که نام گوشت باید که آن گوشت در دهم الارض بود
 در طالع در جاد و اگر صاحب طالع و ساعت و باشد بهتر بود و همدورات
 وی دو است - نماید که صاحب ساعت در سابع باشد که انجام
 بود و همدورات که چیزی ناظر بود و اگر آن طالع متعاقب باشد یا متعارف
 پاک است - نماید که قمر در برج ثابت بود که کار بر او نرود و
 سبت نکند و **طالع و اسد یا اسد** شرط است وی دو است - باید که
 قمر در برج خنجر باشد - باید که ماه بعدین متصل بود و آخر از باید کرد

از نخست قزوین و آن در برج ثابت **قانون** است که در این شهر
 ریخ است باید که طالع برج خاکی باشد و بهتر آنکه صبح طلوع
 بود - باید که صاحب طالع محمد بن حسین باشد - باید که ماه میان
 زحل و زنب باشد و اگر از طالع ماقط بود بهتر - باید که خوش در
 اوقاد باشند - باید که قراعه می تصرف باشد و خوشی فصل و از
 این شرایط احتراز کنند **بنامه** اگر خواهد که بر سران
 نبه سلامت بماند باید که قزوین در برج حیدره باشد و در آنجا که
 و اگر خواهد که در زمانه و در برج اخضر قرار گیرد و باید فصل زمستان و اگر خواهد که
 بکشد باید که قزوین در برج یا عقرب باشد فصل بهار و در برج میزان
 مطلوب بود و برج جوزا و فی الجمله اینچنین باشد و اینها را در احتیاط
 و نخست قزوین است احتیاط خوش نظر او بود و خوشی در
نوع **عسل** کردن مشروط است و می شست باید که نه او غایب
 و او در در تیش و تدبیر خاندانی غایب باشد و فصل و از و
 سود باشد در جای خود - باید که سود بر آید و باشند و خوش
 از ایشان مافط - باید که قزوین باشد یا ماهی و سود اول
 در موضع خود و نه خانه قزوینی حال باید مظهر قزوین است

باید که

باید که قزوین در برج خاکی باشد و اینها را در احتیاط
 و اگر خواهد که در برج حیدره باشد و بهتر آنکه صبح طلوع
 بود - باید که صاحب طالع محمد بن حسین باشد - باید که ماه میان
 زحل و زنب باشد و اگر از طالع ماقط بود بهتر - باید که خوش در
 اوقاد باشند - باید که قراعه می تصرف باشد و خوشی فصل و از
 این شرایط احتراز کنند **بنامه** اگر خواهد که بر سران
 نبه سلامت بماند باید که قزوین در برج حیدره باشد و در آنجا که
 و اگر خواهد که در زمانه و در برج اخضر قرار گیرد و باید فصل زمستان و اگر خواهد که
 بکشد باید که قزوین در برج یا عقرب باشد فصل بهار و در برج میزان
 مطلوب بود و برج جوزا و فی الجمله اینچنین باشد و اینها را در احتیاط
 و نخست قزوین است احتیاط خوش نظر او بود و خوشی در
نوع **عسل** کردن مشروط است و می شست باید که نه او غایب
 و او در در تیش و تدبیر خاندانی غایب باشد و فصل و از و
 سود باشد در جای خود - باید که سود بر آید و باشند و خوش
 از ایشان مافط - باید که قزوین باشد یا ماهی و سود اول
 در موضع خود و نه خانه قزوینی حال باید مظهر قزوین است

۱	رود محمد	۱۳	رود محمد
۲	نفسار	۱۲	نفسار
۳	مقصود	۱۱	نفسار
۴	بجید	۱۰	مقصود
۵	سفلح	۹	بجید
۶	رود فرخ	۸	سفلح
۷	الوسط	۷	رود فرخ
		۶	الوسط

[illegible]

فخارست از برای چیست و همه الیه و ابدا است	فخارست
فخارست از برای سگار و طبع حاجت از درون	فخارست
فخارست از برای صید و صید و صید و صید	فخارست
صالح است از برای عالم و سگار و سگار و سگار	صالح است
صالح است از برای خریدن و سپاس حاجت از درون	صالح است
صالح است از برای حاجت و دنیا و خریدن و خریدن	صالح است
فخارست از برای بیاض و آن حاجت از درون	فخارست
چند است از برای چو هر چه در دنیا و سگار و سگار	چند است
تدبیر و تیلک و عرق	
فخارست از برای تزویج و تعلیم و سستی	فخارست
فخارست از برای نفس و حرکت و حرکت و حرکت	فخارست
فخارست از برای سفر و تزویج و دار و دار و دار	فخارست
فخارست از برای بیاض و حاجت از درون	فخارست
چند است از برای تزویج و حرکت و حاجت از درون	چند است
فخارست از برای تزویج و حرکت و حاجت از درون	فخارست
فخارست از برای تزویج و حرکت و حاجت از درون	فخارست

فخارست از برای شرب و دار و دار و دار	فخارست
فخارست از برای سستی و سستی و سستی	فخارست
فخارست از برای سستی و سستی و سستی	فخارست
صالح است از برای حاجت و دنیا و سگار و سگار	صالح است
فخارست از برای سستی و سستی و سستی	فخارست
فخارست از برای تزویج و حرکت و حاجت از درون	فخارست
تدبیر و تیلک و عرق	
فخارست از برای تزویج و تعلیم و سستی	فخارست
فخارست از برای نفس و حرکت و حرکت و حرکت	فخارست
فخارست از برای سفر و تزویج و دار و دار و دار	فخارست
فخارست از برای بیاض و حاجت از درون	فخارست
چند است از برای تزویج و حرکت و حاجت از درون	چند است
فخارست از برای تزویج و حرکت و حاجت از درون	فخارست
فخارست از برای تزویج و حرکت و حاجت از درون	فخارست

مقاومت از برای خریدن سیل و بند و حرکت عمارت	رشد
صلح است از برای خریدن عمارت چهار یا بیشتر	رشد
صلح است از برای قتل و قتل و حاجت از عمارت	رشد
صلح است از برای حرکت و حرکت و خریدن عمارت	رشد
فصل و فصل	رشد
البرکت است از برای ترویج و است و است و است	رشد
باک نیست عمارت و عمارت و عمارت از حرکت	رشد
از عمارت و عمارت و عمارت	رشد
عمر کند از قتل و سیل است از برای کار و حرکت	رشد
سیل است از برای سیل و سیل و سیل و سیل	رشد
مردم است از برای حرکت و حرکت و حرکت	رشد
سیل و سیل و سیل و سیل و سیل و سیل	رشد
عمر کند از سیل و حرکت و است و است و است	رشد
فصل و فصل	رشد
سیل است عمارت و سیل و سیل و سیل	رشد

کتاب

مقاومت از برای خریدن سیل و بند و حرکت عمارت	رشد
صلح است از برای خریدن عمارت چهار یا بیشتر	رشد
صلح است از برای قتل و قتل و حاجت از عمارت	رشد
صلح است از برای حرکت و حرکت و خریدن عمارت	رشد
فصل و فصل	رشد
البرکت است از برای ترویج و است و است و است	رشد
باک نیست عمارت و عمارت و عمارت از حرکت	رشد
از عمارت و عمارت و عمارت	رشد
عمر کند از قتل و سیل است از برای کار و حرکت	رشد
سیل است از برای سیل و سیل و سیل و سیل	رشد
مردم است از برای حرکت و حرکت و حرکت	رشد
سیل و سیل و سیل و سیل و سیل و سیل	رشد
عمر کند از سیل و حرکت و است و است و است	رشد
فصل و فصل	رشد
سیل است عمارت و سیل و سیل و سیل	رشد

صالح است از برای سفر دیر و لشکر در راه	البرکات
مقتضای آفتاب	
خدر کند از دیدن ملاطین طلب حاجات از ایشان	البرکات
خدر کند از سفر و خدمت با زبان	البرکات
خدر کند از مناظره و سواری و خدمت	البرکات
فاسد است از برای تداوت و غیر فصل	البرکات
ناروم است از برای نقل و حاجت از ملوک	البرکات
مخدور است برای ترویج و شرکت تجارت	البرکات
مکروه است از برای سفر و ابتدای امور	البرکات
خدر کند از محنت و دوا و خوردن	البرکات
باک نیست خریدن چهار پایان	البرکات
شاید ویران کردن	البرکات
خدر کند از نشستن در گشتی و عرض کردن	البرکات
خدر کند از مناظره و نهج صحت و عجم نویسی	البرکات
مقتضای چشمه	

میان

صالح است از برای خریدن کبرک و چهار پایان	البرکات
مختار است از برای ترویج و فصل و فصل	البرکات
مختار است از برای ترویج و سفر و حرکت و شرکت	البرکات
مختار است از برای سفر و خریدن کبرک	البرکات
صالح است از برای خواندن همبانی حاجت از زبان	البرکات
صالح است ترویج و خریدن کبرک از نو و شیدان و شرکت	البرکات
صالح است از برای سیاحت و نقل و جسدین تداوت	البرکات
مختار است از برای شراب و دوا و خوردن بازی کردن	البرکات
صالح است از برای شرکت و خریدن ستور	البرکات
صالح است از برای بستن امانا و حرکت	البرکات
صالح است از برای عمارت بنا و خریدن غلام	البرکات
صالح است از برای عجم و نقل و شرکت	البرکات
مقتضای چشمه	
صالح است از برای مناظره و عجم و شکار	البرکات
میان است از برای ترویج و سفر و حرکت و شرکت	البرکات

بر اتصال قمر که یک است شد نماید که وقتی قمر در برجی باشد که اتصال
 نباشد در آن حالت اختیاری ضرورت شود پس باید که این سه باشد
 شد و تا در وقت اختیاری مظهر کرده و دیگر قمر را حالت و در حال کار
 را نماید آن نیز نیستی است تا بدون قمر در برج خالی السیر که مظهر
 درین باب بعد از آنکه در است در مراتب ثلث عشر در عی و باشد پس
 حاجت دل برادر کرده شد و مو حذا

مدال اختیارات علی کون استثنای البروج خالی السیر

میانه است از برای آن که در این تمام وقت و طلب اگر کی
 صاف است از برای طوت و فراغت و سکون و در وقت
 با که نیست جهت امور دیوانی و کتبت و اشغال غیر
 میانه است از برای قیادت و طلب حاجات و کتبت و اشغال
 صاف است از برای تمام وقت و کون و در وقت و حفاظت
 صاف است از برای طوت و فراغت و سکون و در وقت و طوت
 صاف است از برای طوت و فراغت و سکون و در وقت و طوت
 میانه است از برای تمام وقت و کون و در وقت و حفاظت

صاف است از برای تمام وقت و کون و در وقت و حفاظت
 میانه است از برای طوت و فراغت و سکون و در وقت و طوت
 با که نیست جهت امور دیوانی و کتبت و اشغال غیر
 میانه است از برای قیادت و طلب حاجات و کتبت و اشغال

و آنچه خواهد بود یعنی باب اختیارات نزول قمر در برج
 اشی ضرورتی که نالی گیر باشد صورت نظم فرموده اند اینجا ایراد کردن
 بطریق صواب و قریب می نماید که اگر طالع را بعضی مظهر میانی می شود
 و دیگر جهت خطا سهل است و دیگر حرکت افاض شرفه کار بسیار است
 پس این باب را از آن رکت خالی که در استثنای مناسب شود و در وقت قبول
 الی المقصود و به دسترس من بعضی بخیر و بحد

هر کجی که به تباد خالی لیرل	چرخ به در خانه مرغ خنی خیل
یک است از برای تمام وقت و کون و در وقت و حفاظت	چرخ به در خانه مرغ خنی خیل
چرخ به در خانه مرغ خنی خیل	چرخ به در خانه مرغ خنی خیل

الشود

ما چون نور باشد که در آینه	نور آینه باشد که در آینه
خوبی در خانه و در بیرون	از هر که در خانه و بیرون
کردن به هر که در خانه	فصل کردن به هر که در خانه
المسجد	
چون در این روز است که در	بجای هر که در این روز
همه آن که در این روز	همه آن که در این روز
باید که در این روز	باید که در این روز
المسجد	
باید که در این روز	باید که در این روز
باید که در این روز	باید که در این روز
المسجد	
باید که در این روز	باید که در این روز
باید که در این روز	باید که در این روز
المسجد	
باید که در این روز	باید که در این روز
باید که در این روز	باید که در این روز

المسجد

ما چون نور باشد که در آینه	نور آینه باشد که در آینه
خوبی در خانه و در بیرون	از هر که در خانه و بیرون
کردن به هر که در خانه	فصل کردن به هر که در خانه
المسجد	
چون در این روز است که در	بجای هر که در این روز
همه آن که در این روز	همه آن که در این روز
باید که در این روز	باید که در این روز
المسجد	
باید که در این روز	باید که در این روز
باید که در این روز	باید که در این روز
المسجد	
باید که در این روز	باید که در این روز
باید که در این روز	باید که در این روز
المسجد	
باید که در این روز	باید که در این روز
باید که در این روز	باید که در این روز

و من آن گنجینه سترگ بود
که می خرد و بی گشت خود بود

ب

با چوین سجدی شد که ز کز آن دور	جامه پوشیدن ز شست میوه در گشت
جامه های ساحری با خدایان بنا	می خرد جامه عطش در نظر باشد
کینا بشکند که در خور و زور	چو بود و بدینان خستند

س

با چوین و با بند که با جسد	از بیک گشت و کار و بیک گشت
کینا بشکند که با ریاضت	بند آمد و خردین با بندین از
خسبنا و قلعیا می دهد و گران	کینا بشکند که با ریاضت

ج

چون تر و جسته و کینا بشکند	خسب که گشت و با بیک گشت
و جسته و کینا بشکند و گران	کینا بشکند که با ریاضت
هم قیام که گاه و گاه می بین	و چوین و با بند که با جسد

و هم درین باب که بسیار زیاده است و بجهت خطیست
خدا و لا حرم ایراد آن نیست لایق نیاید

ج

با چوین سجدی شد که ز کز آن دور	جامه پوشیدن ز شست میوه در گشت
جامه های ساحری با خدایان بنا	می خرد جامه عطش در نظر باشد
کینا بشکند که در خور و زور	چو بود و بدینان خستند

ب

با چوین سجدی شد که ز کز آن دور	جامه پوشیدن ز شست میوه در گشت
جامه های ساحری با خدایان بنا	می خرد جامه عطش در نظر باشد
کینا بشکند که در خور و زور	چو بود و بدینان خستند

ا

با چوین سجدی شد که ز کز آن دور	جامه پوشیدن ز شست میوه در گشت
جامه های ساحری با خدایان بنا	می خرد جامه عطش در نظر باشد
کینا بشکند که در خور و زور	چو بود و بدینان خستند

ال

با چوین سجدی شد که ز کز آن دور	جامه پوشیدن ز شست میوه در گشت
جامه های ساحری با خدایان بنا	می خرد جامه عطش در نظر باشد
کینا بشکند که در خور و زور	چو بود و بدینان خستند

ال

با چوین سجدی شد که ز کز آن دور	جامه پوشیدن ز شست میوه در گشت
جامه های ساحری با خدایان بنا	می خرد جامه عطش در نظر باشد
کینا بشکند که در خور و زور	چو بود و بدینان خستند

سید

در سبزه باوراج و رخا بود
کار می کردی غنیمت رخا بود
از نا خواستی که داشتی طرب بود
تغییر خط و عمارت و رخا بود

سپین

در غروب سینه دران بگوشی ما
رو بگفت کن که خشم غالب آید

الطريق

بر دستم خود که در کن و شمع خون بر
زندانم در کنی ز تو فوج بیخون

الموت

و از خود تو خدایم که در این
 ایام و این روزها که در این

二

و از خبر جری از طاعت کبر
و از خبر جری از طاعت کبر
و از خبر جری از طاعت کبر
و از خبر جری از طاعت کبر

الحمد لله

ماه اندر او یکست بخشیم
 در آنکه نهادن نامای عظیم

نند و خرد و یک سازد و تمام کن
 تزیین و جفت کن شش و یکم

11

ما و اندر دست من خوش و بخیر
 از خوش تجارت کن کن علم و دین
 و از خود و بنا و کاراش کن
 و از خود و پس حق کن آس

وهذا الاختصاصات على حالات الفهم

تخت بخت نایب ساجد و ذابغ عالی در قفس نیا گشت بخت
 سحر زلف لایق لاله کمال و شمع خرابی اعین و دار و خرد و نایب کردان
 بخت و دار و زلف و خرد و بخت و خرد و کون و غیرت و صدقا
 میس که نشاید الا ساقین سبوتا و کمر و دل و پاک لاله
 بخت بخت طوبی و زلف و بخت و بخت و بخت و بخت
 بخت بخت و زلف و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت

صالح است از برای تمام کشیدن مغز و باده و حذر بکردار	۱
از عمارت نیمه و سفر و شرکت دو پوشیدن ای گرفتن و پوشیدن	۲
صالح است از برای عمارت نیمه و باده و حذر بکردار	۳
و شرکت حذر بکردار از سفر و سفر و پوشیدن	۴
صالح است از برای غیر بکردار و پوشیدن بکردار	۵
برای سفر و شرکت و تجارت دوی گرفتن و پوشیدن	۶
صالح است از برای پوشیدن و پوشیدن و پوشیدن	۷
و سفر و شرکت حذر بکردار از سفر و سفر و پوشیدن	۸
صالح است از برای پوشیدن و پوشیدن و پوشیدن	۹
و تجارت و پوشیدن و پوشیدن و پوشیدن	۱۰
صالح است از برای تجارت و پوشیدن و پوشیدن	۱۱
و پوشیدن و پوشیدن و پوشیدن و پوشیدن	۱۲
صالح است از برای تجارت و پوشیدن و پوشیدن	۱۳
از کشیدن و پوشیدن و پوشیدن و پوشیدن	۱۴
به چهار باده و گرفتن دوی	۱۵

صالح است

صالح است از برای مانتن نیده و پوشیدن بده و حذر	۱
حذر بکردار از سفر و سفر و پوشیدن و پوشیدن	۲
صالح است از برای پوشیدن و پوشیدن و پوشیدن	۳
و شرکت حذر بکردار از سفر و سفر و پوشیدن	۴
صالح است از برای سفر و حذر و پوشیدن و پوشیدن	۵
و شرکت حذر بکردار از سفر و سفر و پوشیدن	۶
صالح است از برای پوشیدن و پوشیدن و پوشیدن	۷
و سفر و شرکت و پوشیدن و پوشیدن و پوشیدن	۸
صالح است از برای پوشیدن و پوشیدن و پوشیدن	۹
و تجارت و پوشیدن و پوشیدن و پوشیدن	۱۰
صالح است از برای تجارت و پوشیدن و پوشیدن	۱۱
و پوشیدن و پوشیدن و پوشیدن و پوشیدن	۱۲
صالح است از برای تجارت و پوشیدن و پوشیدن	۱۳
از کشیدن و پوشیدن و پوشیدن و پوشیدن	۱۴
صالح است از برای تمام و پوشیدن و پوشیدن	۱۵

[illegible]

سند **اول** چون در بنده ای از این کار منازل که منسوبست بصل خود و ایدر
 خود خدمت پادشاهان قریب و عاصیه پیشین را غاصای خود و در کار
 کردن از اینها شریعت نیز خبر بیاورد که در گذر زمان آید و دشمنی الدین و
 و چیزی جاریت بکس نباید و او که با دست نیاید و ترک کار بیاورد و اما
 اگر چیزی کم کرده باشد خدمت او به برینانال رسد طلب کند زود بیاورد
ماده ششم چون از بنده ای از منازل شریک رسد محتاج است خدمت فلوک
 و طلب حاج از ایشان و مستود است بر سر رکاب نشستن از ایشان
 و کشت کردن و ریاضت و این استودان را و او خود بکشد کردن و در
 و او را و تکرار کردن طعام در خانه خویش **ماده هفتم** چون از بنده ای از منازل
 مرخص رسد بگوید خدمت پادشاه و طلب حاجت از ایشان را مرخص
 تلقی بملاج و ارباب آن داد و از در خدمت خود رخصت و او باشد و مستود
 بود بخریب بزرگ قصد قلع کردن کارهای خدمت پیش گرفتن و دیگران
 در ریاضت استودان قصد و حجامت و تفریبات آن خانه و کشتن کردن
 و حاجت بفریدن و پوشیدن و ناخن چیدن و شستن **ماده هجدهم** چون قزو
 یکی از منازل آفتاب بود پسندید که باشد خدمت فلوک و ملازمین حاجت
 خواست از ایشان جاری کرد و ایند کتب در جها و ذراعت گردان خدمت

نباید گرفت که عاقبت مرد و یا محمود و بود **المصلح** از آنست که شرط است بخت
 و پنج درجه و اول دو دقیقه و چنانچه یک شایه از فعل و این خیریت مدبر سر کس که
 درین منزل عمل محبت کردن بخدمت مولک پستین از ایشان طلب است که با
 و خد کند از ترویج و بجزئی خیرین ای ترویج و تجارت و پوشیدن کلمای خند
 که بید بخت گشت کردن کار بید بختی گشتن مار و ساقین و ریختن کوه
 نشاید زن خوشتر برده خیرین و میان کوه بید چون ترویج منزل شده بخت
 نه ست مولک کردن از ایشان طلب خوشتر با انبیا جی شیخ و دوستی
 و کرده است برده و کس و خیرین که درین دنیا بخت پوشد که بخت
 باشد چه جاری بود **المصلح** از اینست تا مدت درجه و پنج چهار دقیقه و خند
 تا بید از نور و این خیریت بخت و ترویج سر کس که بید عمل بخت و بخت
 شاید عمل صفت و دعا کردن در چهارم درجه بخت باشد و بدین ترتیب بخت
 و بستان در پنج درجه بخت ترویج و خیرین بخت بخت بخت بخت بخت بخت
 کردن بخت پوشیدن کلمای خند که بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت
 بود و بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت
 سستور و خراب که بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت
 و نشاید و خست نشاندن و گشت کردن پوشیدن میان کوه بخت بخت

اندر

بخت یک کلمای خند بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت
 پس بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت
 کردن و بر کلاه حق مل و علما و کس که بخت بخت بخت بخت بخت بخت
 سستور و خست بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت
 در **المصلح** از اینست تا مدت بخت و بخت بخت بخت بخت بخت بخت
 و این خیریت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت
 کردن از بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت
 نشاندن و بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت
 و بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت
 اول بود که دران بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت
 فعل بود و بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت
 و سستور بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت
 و بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت
 از آخر و بران است تا چهارم درجه و بخت بخت بخت بخت بخت بخت
 و این خیریت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت
 و در بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت

دودار ملک و اشرف و خردین شود و در ده و سفر کردن حکمای هند گویند
شاید زن کردن که فرزند بدست ماند و یکی که عالم کرده و بگوید و فرزند
بدست نماند آن اگر ماه از خنکها سالم بود و بخت کردن بگوید و در
گویند بگوید و خردین که این وصال با باشد بشرطی که خداوند خدایست
در بر جی نشی باشد و شاید و سفر و سرشتن بوی ستردن خوا کردن
اما شاید شکرست با کسی که بهتر باشد و در میان گویند شاید درین دور بخت
خودم ز سر تا آخر و طلبها کردن بگوید باشد زراعت و تجارت و ترویج
و سفر و **الحمد** از آنکه تعدیست تا معده در ده و شش و قیود و بی چهار تا
از طبع و این غیر نیست بعد مرگ گویند عمل محبت را بگویند و شاید خدمت
ملوک و اشرف و ترویج و بنا و سفر و زرع و نشان دادن و خدمت و در ده و خردین
وکیل و ثواب و حکمای هند گویند بخت نکرد تا خدمت دادن و صفا کردن کار
به طلب کردن و شاید سفر و زراعت و امانت نهادن و در بوسه کردن بخت
کشتی در آب افتادن اگر بخت برسد اگر چه دیگر شد و شاید شکرست کردن
چه انبار ز فصح و این بود و بگوید کردن بگوید باشد و صفا با دیگر و از ده
خوردن و در بشمار و اطلاق کردن و پوشیدن که چنانچه که در آنجا بدید و بود
گویند بخت خدمت ملوک و طلب چراغ و دوستی با کار و صانع طلبهاست

دودار ملک

دودار و ترویج و بنا و خردین برده و دست و زرع و تمام نشان دادن اگر کسی
قد و شمع و از آنکه خدایند این و در باید نهاد و **الحمد** از آنکه خدایست تا
مرطبان این شکرست بعد مرگ گویند و در عمل طلبهاست و یکبارگی در ده
دوم پوشیدن بخت ملوک و اشرف و بنا و در ده و در ده و در ده و در ده
کردن و غل و در ده و در ده و در ده و در ده و در ده و در ده و در ده و در ده
و در ده و در ده و در ده و در ده و در ده و در ده و در ده و در ده و در ده
یکبار باشد شکرست و در ده و در ده و در ده و در ده و در ده و در ده و در ده
بوی ستردن و پوشیدن و در ده و در ده و در ده و در ده و در ده و در ده و در ده
که در ده و باشد محبت و در ده و در ده و در ده و در ده و در ده و در ده و در ده
کردن و در ده و در ده و در ده و در ده و در ده و در ده و در ده و در ده و در ده
و کج و بخت و در ده و در ده و در ده و در ده و در ده و در ده و در ده و در ده
الحمد از اول مرطبان است تا در ده و در ده و در ده و در ده و در ده و در ده و در ده
و در ده و در ده و در ده و در ده و در ده و در ده و در ده و در ده و در ده و در ده
شاید در ده و در ده و در ده و در ده و در ده و در ده و در ده و در ده و در ده و در ده
سود خردین و در ده و در ده و در ده و در ده و در ده و در ده و در ده و در ده و در ده
و در ده و در ده و در ده و در ده و در ده و در ده و در ده و در ده و در ده و در ده

[illegible]

و مغر و گشت کردن و خال نشانیدن و دور تپس که در عهد باید که از زن
خواستن که خضر مردمان باشد و نشاید خضر بر وجه و شکر کردن که در کبریا
منتهم دارند و با جزای که بویخت برین منزل غایت در میان که نیندیشد
طولکینکو باشد و توبیخ پسندیده و دونه در میان باشد و مکر و دانه
برود و دستور خریدن **الف** کحل از آغوزان است تا شش درجه در میان چاه
و حقیقه و عهد و نامه از خضر بر این منزل غسل است مرس که در نشاید
در و باشد اگر تا گردان چه از اعمال هیچ کدام را بکنویت که شوهر و خیر
و دعوت را و بکلی می کند که بیکت چهار یا پنجین دین و زیور بخت
بستن و در سر شدن و در تپس که در نماید تا گردان و بستی گرفتن
معا جین ساخته و دار و خور و نان و آب در شش شستن که این را اعلای رسد
و نشاید بیکت دوی سترون و میان گردان منزل غایت غسل است
از چهار احوال هر گردان اولی باشد **الف** از آغوزان است تا میان کبر
و بستی و حقیقه و چهل و نه نامه بر این منزل بکنت در عهد کارهای سیه
قانون گردان و عهد انسان از بخت بخت را نشاید است و در صفت قر
معی و در گردان منزل برای عهد شویخت بخت سرس که در شاید خضر کارهای
نزد است و اندامی احوال طایفه و در دست و در و در و اب و بکلی می کند

جدول الحسابات الجبرية على الطريقة الهندية

العدد	الشيء	المشهور	المجهول	المجهول المربع	المجهول المربعين	المجهول المربعين	المجهول المربعين	المجهول المربعين	المجهول المربعين
1	2	3	4	5	6	7	8	9	10
11	12	13	14	15	16	17	18	19	20
21	22	23	24	25	26	27	28	29	30
31	32	33	34	35	36	37	38	39	40
41	42	43	44	45	46	47	48	49	50
51	52	53	54	55	56	57	58	59	60
61	62	63	64	65	66	67	68	69	70
71	72	73	74	75	76	77	78	79	80
81	82	83	84	85	86	87	88	89	90
91	92	93	94	95	96	97	98	99	100

جدول الحسابات الجبرية على الطريقة الهندية

العدد	الشيء	المشهور	المجهول	المجهول المربع	المجهول المربعين	المجهول المربعين	المجهول المربعين	المجهول المربعين	المجهول المربعين
1	2	3	4	5	6	7	8	9	10
11	12	13	14	15	16	17	18	19	20
21	22	23	24	25	26	27	28	29	30
31	32	33	34	35	36	37	38	39	40
41	42	43	44	45	46	47	48	49	50
51	52	53	54	55	56	57	58	59	60
61	62	63	64	65	66	67	68	69	70
71	72	73	74	75	76	77	78	79	80
81	82	83	84	85	86	87	88	89	90
91	92	93	94	95	96	97	98	99	100

فصل اول									
ک	ل	م	ن	ه	و	ز	ح	ط	ظ
ک	ل	م	ن	ه	و	ز	ح	ط	ظ
ک	ل	م	ن	ه	و	ز	ح	ط	ظ
ک	ل	م	ن	ه	و	ز	ح	ط	ظ
ک	ل	م	ن	ه	و	ز	ح	ط	ظ
ک	ل	م	ن	ه	و	ز	ح	ط	ظ
ک	ل	م	ن	ه	و	ز	ح	ط	ظ
ک	ل	م	ن	ه	و	ز	ح	ط	ظ
ک	ل	م	ن	ه	و	ز	ح	ط	ظ
ک	ل	م	ن	ه	و	ز	ح	ط	ظ

در این

فصل ششم در اختیارات درجیات مخصوصه که بصورت قمرانی بر شمرده است
و گفته که چون بوج رسد تو آن درجیات در آن اعتبار زیاده است
و چون بوج رسد آن رسد و شایسته است که چون این درجیات منقضی بشوند
و از خود و در از آنرا در حال منقضی بکار رود
۱ شایسته است که در آن درجیات و اختیارات درجیات
۲ شایسته است که در آن درجیات و اختیارات درجیات
۳ شایسته است که در آن درجیات و اختیارات درجیات
۴ شایسته است که در آن درجیات و اختیارات درجیات
۵ شایسته است که در آن درجیات و اختیارات درجیات
۶ شایسته است که در آن درجیات و اختیارات درجیات
۷ شایسته است که در آن درجیات و اختیارات درجیات
۸ شایسته است که در آن درجیات و اختیارات درجیات
۹ شایسته است که در آن درجیات و اختیارات درجیات
۱۰ شایسته است که در آن درجیات و اختیارات درجیات
۱۱ شایسته است که در آن درجیات و اختیارات درجیات
۱۲ شایسته است که در آن درجیات و اختیارات درجیات

فصل دهم در خست ساریت بکلول که اکثرا در وجه یکدیگر در این باب نیز در خست ساریت
اعتباری تمام دارد و چون یک مثال تو می باشد سادات زیاده که انداخته اند

The image shows a page from a handwritten manuscript. At the top, there is a large, stylized red title that reads "رساله اسماء" (Risala-yi Asma). Below the title, the page is organized into a grid of 10 columns and 10 rows. Each cell in the grid contains a line of handwritten Persian text in a cursive script. The text appears to be a list or a series of entries, possibly related to names or titles, as suggested by the title. The handwriting is dense and fills most of the grid cells. The grid lines are drawn in red ink, and the overall layout is clean and structured.

صلوات بر خاندان نبوت یا مصلحت قبول از اسد الله العالی علی بن ابی طالب علیه السلام و آنچه در باب در زبان مبارک ایشان که شریف است و داشت است ترجمه اخلاص است مکرر و در مومنان
لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ أَخْرَجَهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِ رَبِّهِمْ
وَفِي الْأَنْبِيَاءِ خُلَافَةٌ فِيهِ
وَأُولَئِكَ مَخْلُوفَاتُهُ فَاَلْحَقْ بِالنَّاسِ
وَأَنْ تَرْبِئَ امْرَأَةٌ يَوْمَ تَوَدَّ
وَفِي الْأَحْدَادِ الْإِنْفِيسُ
وَفِي يَوْمٍ يُخَيَّرُ خُصْمُ أَخِيح
وَفِي الْجِبَالِ تَرْوِيعٌ وَغَرَسٌ
وَهَذَا لَعَلَّكُمْ تَعْلَمُونَ
وَأَنْ تَرْبِئَ امْرَأَةٌ يَوْمَ تَوَدَّ
وَفِي الْأَحْدَادِ الْإِنْفِيسُ
وَفِي يَوْمٍ يُخَيَّرُ خُصْمُ أَخِيح
وَفِي الْجِبَالِ تَرْوِيعٌ وَغَرَسٌ
وَهَذَا لَعَلَّكُمْ تَعْلَمُونَ

و چون درین باب بیان آن کرده شود و ما نیست مصلحتی از روزی است
 روزی که با کتب سبک ظاهر میگردد و اصل علم **صلوات بر خاندان نبوت** یا مصلحت قبول از اسد الله العالی علی بن ابی طالب علیه السلام و آنچه در باب در زبان مبارک ایشان که شریف است و داشت است ترجمه اخلاص است مکرر و در مومنان
لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ أَخْرَجَهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِ رَبِّهِمْ
وَفِي الْأَنْبِيَاءِ خُلَافَةٌ فِيهِ
وَأُولَئِكَ مَخْلُوفَاتُهُ فَاَلْحَقْ بِالنَّاسِ
وَأَنْ تَرْبِئَ امْرَأَةٌ يَوْمَ تَوَدَّ
وَفِي الْأَحْدَادِ الْإِنْفِيسُ
وَفِي يَوْمٍ يُخَيَّرُ خُصْمُ أَخِيح
وَفِي الْجِبَالِ تَرْوِيعٌ وَغَرَسٌ
وَهَذَا لَعَلَّكُمْ تَعْلَمُونَ
وَأَنْ تَرْبِئَ امْرَأَةٌ يَوْمَ تَوَدَّ
وَفِي الْأَحْدَادِ الْإِنْفِيسُ
وَفِي يَوْمٍ يُخَيَّرُ خُصْمُ أَخِيح
وَفِي الْجِبَالِ تَرْوِيعٌ وَغَرَسٌ
وَهَذَا لَعَلَّكُمْ تَعْلَمُونَ



راه رفتن بعد از این توجه مقصود شده ان چون فوق الارض باشد نشاید
 سواری کردن است باطن چون کت الارض در و نباشد و چند
 نهادن و تخم کاشتن که دیگر کندن نباشد و نهان شدن آنچه باشد این
 بود و باشد و بعد علم **در چار ساعت** و در نخست ساعت که بعد از ساعت است
 باشد صفت بگویم که سینه غیر از آفتاب به آنکه از زمان بقیع تا دو اذنه
 ساعت زمانی تعلق با آفتاب دارد که از ساعت است با آفتاب
 و علی الاطلاق سینه صبر با ساعت است خوانده و بعد از انقضای آن دو اذنه
 ساعت چندی که کعبه زمره است و از ساعت زمره که کعبه
 تنیده کنند و بعد از آن دو اذنه ساعت دیگر تعلق بقطار دارد و چندی
 نبرد تا بعد از انقضای خطا و دو ساعت باز نوبت با آفتاب
 و پیش از این که شده که ساعت است با آفتاب بجهت غرب است
 و اینجا نیز که می آید و او سحر که در آن باشد اما آن ساعت دیگر که تعلق
 بگویم که سینه با قیود و در ساعت باشد
 نوع کار را که آن کوکب
 و لیست بر این
 جدول نوشته

جدول اختیارات علی ساعات کوکب بعد از شمس

ساعت	ساعت	ساعت	ساعت
این ساعت	دین ساعت	ساعت	ساعت
تبار بر و زیر که	همه کارها را	یکو بود و هر کاری	یکو بود برای
چهار ساعت	پنج ساعت	که تعلق بقطار	ساعت کردن
اول دلیل ساعت	بزمه دارد	و در دو چون عمل	در دو و شش
جان و تن باشد	چون و پوشید	و یوانی و تعلیم	و نیز یک
و چهار ساعت	و تعلق کردن	و کتابت و کتاب	مطالعان
ایل سیاری	و شادی و شربت	و حرکت و حرکت	و جز و جز
و تباه است عالی	و همایونی	و خوض و کار	و در پنج و چون
و چهار ساعت	و کارهای دین	و جلد و	و سه و دین
سیم و لیل	در شستن	مانند	در حال قری آنجا
عال باشد	پیرایه	سه	و سینه
و سینه	و عطر	ان	است

صلوات در خست یار است تا موفی در پنج دلی است که حکیم ابو ترخست
 با من صلوات خداست آنچه که در امر خطیر شروع کند و خواب که بخوابد و غیره
 بران اطلاع یا بند بر طریق یکی در پنج دلی کامل کند اگر کینت یا میان یا در آن
 کار شروع کند و الا ترک گیرد و اگر چنان فرج نزدیکست بقیال انما چون کار در
 کت خست یار و اگر کرده اند متبوع ایشان نسبت و طریق معرفت این دو
 چنانست که بر طبقه آموزد و روز و در سلطان فرود می کشد و اگر می کشند
 زودست از آنجای و شش شش طرح که تاسی و شش یک که از آن ماذان عدد در
 در پنج دلی از طبقه اگر در جدول یا م عدد بود آن کار کینت یا در جدول یا م عدد
 مانه بود و در جدول یا م عدد باشد که در آن کار شش در جدول یا م عدد

ایام محرم	ایام شوال	ایام محرم	ایام شوال	ایام محرم	ایام شوال
۱	۳	۵	۲	۶	۴
۷	۱۰	۸	۱۱	۴	۱۲
۱۳	۱۶	۴	۱۷	۱۵	۱۸
۱۹	۲۲	۲۰	۲۳	۲۱	۲۴
۲۵	۲۸	۲۶	۲۹	۲۷	۳۰
۳۱	۳۳	۳۲	۳۵	۳۶	۳۷

صلوات در خست یار است تا موفی در پنج دلی است که حکیم ابو ترخست
 او بدو گویند و منی این عبرت باشد یعنی شش یک و شش این سخن است که
 حکمای هند در سر روزی از ایام شش که منی انجوس میدارند و در نقل
 حرکت و ابتدای کارهای مطلوب اثبات در آن مانا احترام می نمایند
 و در مکر و حذر و کین و محاربه و در مکر و حذر و کین و محاربه و در مکر و حذر و کین
 جدول مکر و حذر و کین و محاربه و در مکر و حذر و کین و محاربه و در مکر و حذر و کین
 زمانی که در می شود و تفرست که عدد هر دلی یکی است و هر دلی یکی است

ایام محرم	ایام شوال	ایام محرم	ایام شوال	ایام محرم	ایام شوال
۱	۳	۵	۲	۶	۴
۷	۱۰	۸	۱۱	۴	۱۲
۱۳	۱۶	۴	۱۷	۱۵	۱۸
۱۹	۲۲	۲۰	۲۳	۲۱	۲۴
۲۵	۲۸	۲۶	۲۹	۲۷	۳۰
۳۱	۳۳	۳۲	۳۵	۳۶	۳۷

صلوات در خست یار است تا موفی در پنج دلی است که حکیم ابو ترخست
 در سر روزی او حاجت بدست که در آن او حاجت از عدد کار تا احترام نماید کرد
 که قطع نماید و اگر حاجت منی باشد اوقات شش از سر روزی در پنج دلی باشد

ایام محرم	ایام شوال	ایام محرم	ایام شوال	ایام محرم	ایام شوال
۱	۳	۵	۲	۶	۴
۷	۱۰	۸	۱۱	۴	۱۲
۱۳	۱۶	۴	۱۷	۱۵	۱۸
۱۹	۲۲	۲۰	۲۳	۲۱	۲۴
۲۵	۲۸	۲۶	۲۹	۲۷	۳۰
۳۱	۳۳	۳۲	۳۵	۳۶	۳۷

[illegible]

دریج اول نه باشد
نخستین درویش از
امام زکی حسن علی
العسکری علیه السلام که از نهای عربی در میان مکر و کجاست
است چنانچه در او از نه ماه که یک سال است و از او نه روز باشد و آن
روز را میسج کا در آنجا مکر کا عت و عبادت را در آن ایام خلوت
در نه ماه ستر باشد و اگر چه ستر این نوع صورتها معلوم نیست اما چون
بر زبان که بگردد تفسیر آن را لازم باشد و این ایام درج جدول سطر شده

عبدالحق

کتاب چون یکم تحقق باشد الصریح نیست سزاوارت معصوم خود و در
 در حش اکاشه باز ریاض حقایق بود و آنست که در کل غلطی روی
 نود از آنکه کتب و تصدیق یافتند چون سرکش و دزدی قدری حیر
 سینه بود و این فصل بر وی نوشته بشارتی که محاسن است و هر که عمل کند
 و راه در قریب باشد یا سبیل را آن عمل پشیمان شود و در هر که می پند
 و قدر رسد باشد مضبوط این چنین در آن جای پند و راه در هر که نیست
 و قدر در طریقه محرق باشد باز مکرر و الا بر پنج و شش و شتران باشد و چون
 نیاید و هر که تزیین کند و قدر منزل بعد و اچ باشد در حقایق قبل از احتیاج
 متفرق شود و اگر مردمان جمع شود هم در آن حال میرد یا صورت مخالفت
 و وجهی که اچ در آن باشد دست دهد و هر که کج کند و قدر منزل دانا
 در حقایق از آن میرد و کلید و در هر که است در احکام موالید که ابراد این
 چنین غایتی ندارد و **کتاب** صاحب امر از الحاح آورده است که
 چون بدای حضرت کنی و قدر نفس باشد طبعه ترا بود و عمو که میفرم
 حالتی که یکی ازین در طالع باشد که باز کردی یا چاروی و سرگاه که طالع گنا
 باشد در وقت سفر و صاحب طالع مسود و دالالت که صحبت بر آن
 سرگاه که طالع مسود و صاحب طالع مسود و دلیل است بر هر که صاحب

و چون قرار تو سب و در هر که که موجب توفیق امور بود و تزیین چشمو
 شد و روی که قدر رسد طالع باشد که در آن هیچ خبر نود و روی لب باز
 کن از آنکه مکرر و توفیق که قدر متصل باشد بشارت و یا شترانی یا در خانه های ایشان
 باشد و سرگاه که قدر باطل باشد در جنوب بنا منه و در مطلع شود و چری
 در سبب آفتی که قدر طالع باشد که پسندیده بود و چون قدر خالصه غیر
 باشد بخت مرصید و سواری و فراغت و غرت و شرب خوردن و
 ضیافت را چون قریب پس و بخت بخت ملاطین و حکام و توفیق
 از ایشان حاجت خواستند **کتاب** چون قدر رسد که یکی از آنده و حسن حکم
 قدر در آن حد چون حکم اتصال باشد و آن کوکب در سبب کوکب دیگر را آن
 خاصیت نیست و خطی را چون در حد کوکب یکی از طالع طالع آن کوکب شود
 چنانچه در اتصال کوکب در خط را در هر کوکبی که پدید و چنانچه در کوکب
 چون تمام شودی در نخست بارات یا که قدر در شرف باشد و آن صورت است
 نسبت قدر رسد و در هر که آن حال آن باشد که قدر در شرف بود
 بلکه قوی تر باشد **کتاب** صاحب کمال تعلیم که یکا که چنانچه مسود و روی
 افتد چون بخت در نسبت که سبب طالع افتد باکی نیست که مختار است چون
 آن نفس می حال و در **کتاب** صاحب سر از سر آورده است که سرگاه

مشرق باشند و در حادی غیر ایشان از طالع صبیح باشد حکم سود و دار
 و از ایشان نفع رسد و سرگاه که سود راجع باشند و از طالع مایه و در
 تا حص حکم خوش دارد و از ایشان ضرر رسد **نکته** یکی از کار که در جنب
 بمقتضی در خست سیمای بری شمرند از روزهای محمود و نامحمود جهت قصد کردن
 و سهل کردن شکار و طلب تو زوال ماحور و میان رشتان این پنج
 نسبت ندارد و در آن حصول نوعی از حصولت بهیچ رانگی که در ایامی که
 که از قصد تجدید کرده اند اگر یکی را انتخاب کرد و موسی یا سر ساسی را و نمود که در
 تا جگر کند تا ماسی بهیچ دیگر و این نظر نظر خوبی نیست **نکته** هفتم در بعضی
 اگر گشت حکمت آورده اند که از اول رو به پشت ماه قدیم سیزده روز را از اجتناب
 بوسه کردن و در خوابیدن و کینه و تافه که در این ایام هیچ کار عمارت و عفت
 کنند و اگر ناچار بود عمارت و زراعت در روزهای خست که چون و دوم چاه
 تا خست و در چاه و عیب است **نکته** هجدهم یکی از حکما آورده است طالع است
 و بگوید است و او بفرست بدن است و خداوند طالع بفرست روح ایشان
 بر آن چاه و در طالع چون چهار کاره که بدن پس اول چیزی در خست سیمای
 طالع است و خداوند طالع و او تا از عیب از هر یک که چون طالع خوشی و الهی
 برین سه و چون صاحب طالع خوشی و طالع کاران باید و اگر خوشی در او طالع کاران

نکته



آنکه که بدان و در منسوب بود **نکته** بیستم یکی از حکما که در سرگاه که در او را
 فوجی بود که سر روزی کشند یا منته یا سر ساسی از اجتناب بختیا که در آن باشد
 و بعضی از فضلای کینه یعنی این سخن بگویند زیرا که اگر که با به رقت خست و اتفاق افتد
 غالباً و حال کند که حکم در خست سیمای بهیچ مقدم خست سیمای که با به رقتی است
 داده است و خست سیمای که سرگاه که از او بر گشتند که سرگاه که در او خست سیمای
 دردی طاهر تر بود و قول صاحب گناه میوه است که یکم که در خست که در او شود
 او را خست سیمای نباشد بدان سبب که عادت شده است و عادت طبیعت است
 و کارهای طبیعی را اجتناب بختیا نیست **نکته** بیست و یکم در سر الخوم آمده است که
 اگر در خست سیمای ملاحظه خانه عرض و کوب غرض کنند که از او سود و است
 و از در آن خوشی و در سازند گناه است باشد چه اصلاح خانه عرض از اصلاح
 طالع اولی باشد و سعادت که کب الفرض از سعادت صاحب طالع اینست و این سخن
 عجیب است **نکته** بیست و دو یکی از حکما که در خست سیمای استلال است بدلیل
 عام و دلیلهای عام و از هر جز در حق کسانی که افعال ایشان عام بود و طاهر شود آن
 نباشد الا با و شاه و بعد ایشان را باب مراتب بر یکی عیب در ایشان
 بود و در چند مرتبه اعلی و اکمل باشد از خست سیمای در حق قیام و اعلی بود و اندک مانع
 و تهمین و از او به قصر الامور و عیب استلال است و این باب نیز من میوه بود و یوم الثانی

۴۹۱



این کتاب در کتابخانه
مجلس شورای ملی
در تهران
تاسیس شده است
و در سال ۱۳۰۶
تاسیس گردید
این کتاب
در سال ۱۳۰۶
تاسیس گردید
و در سال ۱۳۰۶
تاسیس گردید

از نامه که نوشته بود: تصویر کن
پس عبت بشش افتاد تجلی کن
از منزل صوم بر یکی ای دی
مدان در جات مد و انجیر کن

۵۸۶



